کتاب سفینة النجات

سفینة النجات
سنہ ۱۲۶۳ ہجری

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله فاطر السموات والارض وجاعل الملئکة والروح الواحد الاحد الذی لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر هو الاول و الاخر والظاهر و الباطن وهو بکل شیء علیم والصلوة علی رسوله وحبیبه وصفیه خاتم الانبیاء والمرسلین وعلی اله المعصومین الذین اذهب الله عنهم الرجس وجعل التمسک بهم سفینة لنجاة العالمین **اما بعد** چنین گوید کمترین محتاج رحمت ایزد بی نیاز ابن کمال الدین حسین علی رضائی منسوب بار دکان شیراز که چون در عنفوان شباب حسب الاقتضای فرمان نافذ الحکم تقدیر سفر هندوستان روی نمود و در اوان توقف در آنجا دیده میشد که جمعی کثیر از محبین خالص العقیده اهل بیت را بنابر مصلحت وقت آمیزش و اختلاط با ارباب چهار مذهب که خود را اهل سنت و جماعت نام کرده اند ناگزیر بود و همواره در محافل و مجالس بر سبیل کنایه و تصریح در میان ایشان سخنان در باب امامت مذکور میگشت و اهل خلاف از روی اضطراب در انکار آیات و احادیث دال بر امامت علی ابن ابی طالب اصرار میورزیدند و بسیاری از محبین اهل بیت بنابر آنکه از علوم عقلی و نقلی نصیبی کامل نداشتند ایشانرا قوة مطالعه کتب مبسوطه علمای شیعه ائمه اثنا عشر نبود و استنباط دلایل از کتب اهل خلاف

نیز بر ایشان متعذر بود لہذا با قلت بضاعت بواسطہ انتفاع شیعیان ائمہ ہدی علیہم السلام و سایر طالبان دین مبین
در خاطر فاتر تصمیم یافت کہ از روی انصاف در باب عقاید فرقہ ناجیہ اثنا عشریہ و تحقیق اصول دین
از معرفۃ اللہ و معرفت نبی و امام و معاد بفارسی تالیفی مبسوط مشتمل بر دلایل و اقوال ہر دو فرقہ
و احادیث مرویہ از صحاح ہر دو طایفہ در قلم آرد بنحویکہ مردم را از ان مسایل حظی وافر دست دہد
شود ولیکن کثرت سوانح ناگوار و عدم مساعدت روزگار سرانجام این کار را بوقت دیگر حوالہ نمود
تا آنکہ در حین ارادۂ مراجعت بوطن مالوف بعضی از عزیزان گرامی بر تجدید عزم سابق مبالغہ کردند
و چون با ضیق وقت و عدم فرصت نہایت خاطر پریشانی علاوہ گشتہ بود و انچہ از کتب کہ فی بابِ بایست
در نظر باشد نیز بدست آمدنش بتعسر بل تعذر داشت لہذا مطلوب معہود را از حیز تعویق بر آوردن
مناسب ندید اما در تالیف مختصری تام الفایدہ عام النفع در باب امامت پرداخت و بر ذمہ خود
لازم گردانید کہ در جمیع مراتب سخن جانب انصاف را مرعی داشتہ سر موئی از طریق صواب انحراف
نورزد و در توضیح و تنقیح دلایل کوشش نماید بنحویکہ خاص و عام را از فواید جلیلہ آن بہرۂ تمام بودہ باشد
و از برای اتمام حجت ہمہ جا احادیث و روایات دالہ بر مطلوب را از صحاح معتبرہ و کتب معتمدۂ علمای موثق
القول مسلم الثبوت ایشان تحریر نمود تا خصم را در انکار مجالی نماند و چون گرویدن بامام بعد از گرویدن
بخدا و رسول صورت پذیر است مناسب دید کہ بر سبیل اجمال از شناخت خدا و رسول برخی مذکور سازد
و در خاتمہ از معاد نیز بر سبیل اختصار سخنی چند نگاشتہ آید و چون غرض انتفاع جمیع طالبان طریق مستقیم
است لہذا ہمہ جا مطالب را از مقدمات ظاہرہ کہ ہر کس دریافت آن تواند نمود استخراج می نماید و این
مختصر کہ مسمی است بسفینۃ النجات مرتب گشتہ بر سہ مقام و خاتمہ و اللہ الموفق و المعین

مقام اول

در معرفۃ اللہ مشتمل بر دو اساس

اساس اول

در تقریر دلیل بر ثبوت واجب
الوجود بدانکہ معنی موجود کہ مرادف است با ہست در فارسی بدیہی است و احتیاج بتعریف ندارد و
ہمچنین معدوم کہ مرادف با نیست در فارسی است و لہذا ابلہ و صبیان ہرگاہ سوال کنند کہ فلان چیز
ہست یا نیست البتہ جواب میدہند بلی اگر بپرسند معنی ہست و نیست را و از خواص فرد و ماصدق موجود
یعنی آنچہ موجود بر ان محمول میشود و راست می آید چنانکہ میگویند فلان چیز موجود است آنست کہ منشا

آثار باشد یعنی اثری بر ان مترتب شود یا باعتبار فاعل بودن مثل پیدا شدن روشنی از افتاب
و حرکت از جسم یا باعتبار قابل بودن مثل استعداد نطفه از برای صورت نباتی و حیوانی و انسانی
و معدوم آنست که اثری بر ان مترتب نشود پس اگر بر شی اثری مترتب شود در خارج از ان
آنرا موجود خارجی گویند و اگر اثری بر ان مترتب شود در اذهان آنرا موجود ذهنی میگویند و برین
قیاس کن معدوم را و همچنین مفهوم وجود و عدم که عبارت است از بودن و نبودن نیز بدیهیست
چنانکه ظاهر است و فرد حقیقی وجود آن امریست که شی باعتبار ان مظهر آثار و ما صدق مفهوم موجود است
همچنانکه فرد نوران امریست که شعله شمعها و جرم کوکبها و سایر چیزها بان روشن است و ازین وجود
تعبیر کرده میشود بهستی دیگر باید دانست که نسبت وجود و عدم هر دو با هم بهیچ امری از امور متصوره نمیتواند
بود که ضروری باشد و الا لازم می آید اجتماع نقیضین بواسطه آنکه بنابرین تقدیر هم وجود نظر بذات ان
امر ضروری خواهد بود و هم عدم پس در خارج هم موجود باشد بالضرورة و هم معدوم و این نیست مگر
اجتماع نقیضین و همچنین نمیتواند که امری از امور نه صلاحیت اتصاف بوجود خارجی داشته باشد
و نه صلاحیت اتصاف بعدم خارجی و الا لازم می آید که نه موجود باشد در خارج و نه معدوم و این
محال است زیرا که ارتفاع نقیضین است پس هر امری از امور متصوره یا عدمش نظر بذات ضروریست یا
و صلاحیت وجود ندارد یا وجود نظر بذاتش ضروری است و عدم بر ذاتش روا نیست یا نه عدم نظر
بذاتش ضروریست و نه وجود بلکه هم صلاحیت اتصاف بوجود دارد و هم صلاحیت اتصاف بعدم اول
را ممتنع میگویند و ثانی را واجب و ثالث را ممکن پس موجود خارجی منحصر است در واجب و ممکن بعد
ازین بدانکه هرچه نظر بذاتش تنها قطع نظر از جمیع امور مغایره موجود باشد یعنی ذاتش بتنهای بدون
احتیاج بامری از امور کافی باشد در مظهر آثار بودن بیشک و شبهه عدم بر ذاتش روا نخواهد بود
و این معنی بسیار روشن است نزد ذوق سلیم و لهذا اربعه چون نظر باصل ذاتش زوجست بهیچ وجه
زوجیت از ذاتش منفک نمیتواند شد اکنون میگوئیم باید که از موجودات فردی باشد که نظر بذات
تنها بدون احتیاج بامری دیگر موجود باشد و الا هر یک از موجودات در موجود شدن محتاج خواهد
بود بعلت و موجدی یعنی وجود دهنده زیرا که بدیهه عقل حاکمست بانکه هرچه در وجود محتاج بغیر است

البته محتاج خواهد بود بایجاد کننده و آن موجد نیز باید که در حین ایجاد آن شئ موجود باشد چه وجود
بوجود دهنده سزاوارتر است چنانکه روشن است بر جمیع عقلا پس بطریق اولی موجود
خواهد بود و بنابر فرض مذکور آن موجد نیز محتاج است بموجدی دیگر و همچنین پس حال خالی
از آن نیست که بر میگردد بطریق دور مثل آنکه زید را عمرو ایجاد کرده باشد بالفرض و عمرو را بکر
و بکر را خالد و باز خالد را زید ایجاد کرده باشد یا میرود بطریق تسلسل مثل آنکه زید را عمرو ایجاد کرده
باشد و عمرو را بکر و بکر را خالد و همچنین الی غیر النهایة برود و هیچ جا منتهی نشود و این هر دو باطلست
زیرا که از این قرار هر یک در موجود شدن موقوفند بدیگری پس از کجا موجودی بهم میرسد تا دیگری
از آن بهم تواند رسید و اندیدامی هر عاقلی از ملاحظه این چنین سلسله که موجود شدن هر یک از انها
در بند موجود شدن دیگری باشد یقین ثابت جازم بهم میرسد که هیچ یک از انها موجود نمیتوانند شد
و این در نهایت ظهور است و اصلا شک و شبهه در آن راه ندارد و از ینجاست که هرگاه شخصی گذرش
بر قالب چند بیجان افتد و بار دیگر که بر انها بگذرد و همه را زنده یابد و سوال کند اینها را که جان بخشیده
اگر جمیع مردم عالم اتفاق کرده او را خبر دهند که اینها همه از یکدیگر جان یافته اند بی آنکه موجودی
دیگر یک کس یا دو کس یا همه انها را زنده کرده باشد آن شخص هرگز اعتقاد نخواهد کرد و هیچ وجه
باورش نخواهد افتاد بلکه از اکذب شخص خواهد شمرد و سخن همه را بر سخریه و استهزا حمل خواهد کرد
چنانکه ظاهر است **شعر** شمع بی نور چه نور و بکسی چه دهد نیز و شمع دگر از وی نور پس
محقق شد که فردی از موجودات هست که نظر بذات بذاته موجود است و دانسته شد که هر چه
نظر بذات بذاته موجود است انفکاک وجود از ذاتش محال باشد عدم بروی روا نخواهد بود والا
لازم می آید که هم موجود باشد و هم معدوم و این اجتماع نقیضین است و اجتماع نقیضین محال
است بدیهیة و چون دانسته شد که هر چه عدم بر ذاتش روا نیست واجب الوجود است پس
متیقن گردید که عالم را ناچار است از آفریدگار واجب الوجودی که بذات خود موجود است
و بهیچ وجه عدم بر ذاتش روا نیست و جمیع سلسله وجودات باو منتهی میشود و هو المبدأ
و الیه المآب **تنبیه** از انچه تحریر یافت ظاهر شد که وجود واجب عین ذات اوست والا

در مرتبه ذات بذاته موجود نخواهد بود بلکه محتاج باشد در موجود شدن بوجودی که غیر ذات اوست
و حال آنکه ثابت شد که باید در مرتبه ذات بذاته موجود باشد و نیز اگر وجودی که واجب با او موجود است
زاید بر ذات باشد خالی از آن نیست که مقتضی آن وجود ذاتست یا غیر ذات اگر ذات باشد
لازم می آید تقدم ذات در موجود بودن بر وجودی که بآن موجود است زیرا که مقتضی وجود
باید بالذات مقدم باشد در وجود بر آن وجود بدیهة و این محال است زیرا که مفروض این است
که واجب باین وجود موجود است پس چگونه در وجود بر آن مقدم می تواند بود و این بآن
ماند که جسمی سرخ باشد پیش از موجود شدن آن سرخی که آن جسم بآن سرخ می شود و اگر
غیر ذات است لازم می آید که واجب باقتضای دیگری موجود شده باشد پس واجب
الوجود ممکن الوجود خواهد بود و این محال است بالضرورة پس روشن شد که ذاتش عین وجود
و هستی قایم بنفس است **اساس دوم** در صفات واجب الوجود و تمام مقصد در ضمن چهار
منهج صورت پذیر خواهد شد **منهج اوّل** در علم و مناسبات آن از قدرت و ارادت و جز آن
بدانکه صفت کمال آنست که بودنش از برای هر موجودی از موجودات مثبت نحوی از خوبی و کمالی
آن موجود باشد و نبودنش مستلزم نحوی از ناتمامی و نقص چون واجب الوجود اصل همه موجودات
و مبدا جمیع حقایق است ناتمامی و نقص بر ذاتش روا نیست بالبدیهه بلکه باید متصف باشد بجمیع صفات
کمال و از جمله صفات کمال بل اقوی و اشرف کمالات علم دو انائیست که وجودش از برای هر موجود
موجب کمال آن موجود است و ضدش که جهل و نادانیست از برای همه اشیا نقص تمامست
و نیز بر صاحب حدس درست روشن است که جمیع صفات کمالیه هر شیء مترتبست بر نحو وجود
و چگونگی هستی آن شیء پس هرگاه وجود واجب اصل و مبدا همه حقایق و اقوی و اکمل جمیع
وجودات باشد بحیثیتی که همه حقایق و وجودات بطفیل ذات او هست و باقی باشند یقین
که صفاتش نیز اقوی و اکمل و اصل جمیع صفات کمالیه موجودات خواهد بود بنحویکه هر صفت
کمال رشحه باشد از رشحات صفات کمالیه او پس محقق شد که واجب الوجود تعالی شانه نظر
بذات بذاته عالم است بجمیع چیزها خواه کلی و خواه جزئی و خواه موجود و خواه معدوم و خواه

محسوس وخواه معقول بیش از زمان ومکان وتمامین واسمان وغیر اینها بنحوی که از ازل
تا ابد هیچ ذره از ذرات در هیچ وقتی از اوقات از علم او بیرون نیست والا لازم می آید که در مرتبه
ذات از حیثیت ندانستن امری از امور جاهل وناقص باشد واین خلاف بدیهه عقل مستقیم
است تعالی عن ذالک علوا کبیرا سبحان من لا یعزب عنه مثقال ذرة فی الارض ولا فی السماء
و قطع نظر ازین امور هر کس در صنایع موجودات وآثار مترتبه بر اینها وارتباط ومناسبت
اجزای عالم از افلاک وعناصر وجماد ونبات وحیوان وانسان فی الجمله تامل میکند جزم ویقین
بهم میرساند که آفریننده این عالم است بجمیع خصوصیات اشیا ودانا است بتمام حقایق مختلفه
وبهمه جهات متصوره در واقع خاک وباد وآب وآتش را که هر یک ضد اند با دیگری این نحو
امتزاج دادن وهمچون انسان موجودی ازان پدید آوردن با اینهمه غرایب از تناسب اجزای
ظاهر وباطن وخصوصیة هر یک ازان اجزا وامتیازشان بنوعی که اصلا کار هیچ یک از دیگری نتواند
آمدن چنانکه مشاهده می شود در حواس پنجگانه وغیر اینها از لب وزبان ودندان ودست وپاو
امثال ان وانچه از شعور وادراک دادن که محیط بر خصوصیات هر موجودی تواند شد واین
همه هنرها وصنعتها از وی پدید تواند آمد بغیر از حکیم حقیقی ودانای تحقیقی از هیچ کس نمی آید **بلکه نظر**
کردن بکاره وکرده هر فردی از افراد انسان که دالست بر دانش وهنر آن انسان موجب
اعتقاد ثابت وجازمست بدانش وکمال آفرینش زیرا که بدیهه عقل سلیم حاکمست که هر هنر که از قریه
می آید آفریننده به وجه احسن واتم واکمل نیز میتواند آمد پس او بطریق اولی عالم باشد چنانکه
ظاهر است **دیگر** باید دانست که قدرت عبارتست از توانائی بر فعل وترک امر ممکن یعنی بودن
شی بحیثیتی که بر طبق اراده وقصد خود کردن ونکردن چیزی که بودن ونبودن بر ذاتش
روا باشد از وی بظهور تواند آمد چنانکه روشنست از نسبت اشخاص انسان با نشست وبرخاست
اختیاری او وضدش عجز است که عبارت است از قادر نبودن وناتوانی چنانکه ظاهر است
از نسبت اشخاص انسان بنشو ونما وسفیدی وسیاهی وامثال اینها ودر هیچ عاقلی مستور
نیست که قدرت از جلایل صفات کمالیه است وعجز از ادنی مراتب نقص است پس بمقتضای

مقدمات سابقه باید که واجب الوجود بنظر بذات بذاته قادر باشد بر جمیع حقایق بنحوی که هیچ امری
از امور مقدوره در بقعه امکان از قبضه قدرتش بیرون نباشد و الا لازم آید عجزش نظر بذات
و عجز نقص است و نقص بر واجب روا نیست و همچنانکه وجود و علمش فوق جمیع وجودها و علمهاست
قدرتش نیز فوق جمیع قدرتها خواهد بود پس هرچه خواهد کند و هرچه نخواهد نکند ماشاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن
بعد ازین بدانکه اراده عبارتست از عزم و قصد بر فعل یا ترک **و اختیار**
عبارتست از آنکه اراده شخص بدخله داشته باشد در فعل و ترک آن شخص و چون دانسته شد که واجب
الوجود قادر مطلق است و فعل قادر مسبوق است باراده ظاهر شد که واجب الوجود مرید و مختار
نیز هست **و چون** عالمست بر جمیع امور سمیع و بصیر نیز خواهد بود بایمعنی که عالم است بجمیع مسموعات
و مبصرات چنانکه هست علمی اقوی و اظهر از علم ممکنات بانها بدون احتیاج باله گوش و چشم زیرا که
احتیاج نقص است و نقص بر واجب الوجود روا نیست و چون نفوس انسانی را آن مرتبه از کمال
نیست لهذا بوساطت آلت دریافت مسموعات و مبصرات میکنند چه اگر نفسی از نفوس بی آلت
سمع و بصر بشنود و ببیند اکملیت در مرتبه نفسیه از آنها که درین نحو از ادراک محتاجند بآلت چنانکه
روشن است نزد فطرت مستقیم **دیگر** باید دانست که حیوة اگرچه در حیوانات عبارتست از قوتی
که مقتضی حس و حرکت باشد لیکن در واجب الوجود و عقول و نفوس راجع میشود بوجود با علم و اراده
و قدرت پس چون محقق شد وجود و علم و قدرت و ارادت واجب ظاهر شد که واجب الوجود حی
است **و چون** عدم بر ذات واجب الوجود روا نیست پس همیشه بوده است و پیوسته
خواهد بود و باعتبار اول متصف است بازلیت و قدم و امثال آن و باعتبار ثانی موصوف
است بابدیت و بقا و نظایر آن **و حکیمست** زیرا که صنایع و بدایعش محکم و متقن است
و مشتملست بر مصلحتها و منفعتهای بی اندازه **دیگر باید دانست** که اطلاق متکلم بر اشخاص
انسانی نه باعتبار این است که کلام با نها قایمست زیرا که کلام عبارتست از حروف و کلماتی که از
تموج هوا بسبب حرکت مخصوصه آله تکلم موجود میشود در هوا و بعد از ان نفس ناطقه آنرا بوساطت
قوت سامعه درمی یابد پس اگر متکلم بمعنی قائم به الکلام باشد لازم می آید که هوا متکلم باشد نه

تا انسان بلکه اطلاقش باعتبار قادر بودن بر ایجاد کلام است بقصد اعلام غیر یا استعلام از
غیر وگاه باشد که بدون قصد اعلام و استعلام باشد چنانکه مشاهده میشود در بعضی اوقات
از مجانین و چون واجب الوجود قادر بر ایجاد همه اشیا است قادر است بر ایجاد کلام
بقصد اعلام غیر از جانب خود پس متکلم خواهد بود بمعنی مذکور و همچنانکه اطلاق متکلم بر افراد انسان
حقیقیست بدون قیام کلام بان افراد اطلاقش بر واجب نیز حقیقة خواهد بود بی آنکه کلام باو قایم
باشد پس در اثبات متکلم بودن واجب الوجود احتیاج نیست بکلام نفسی که راجع میشود بعلم بنفس
حروف و کلمات یا بمجموع حروف و معانی چنانکه ظاهر است مبحث دوم در عینیت صفات
بدانکه اتصاف شخص بصفات مثل عالم و قادر مثلا بر دو نوع است نوع اول آنکه در آن شخص
علمی و قدرتی که زاید است بر ذات شخص موجود میشود و بان اعتبار شخص متصف میشود بعالم و قادر
چنانکه اتصاف جسم باسود و ابیض که باعتبار وجود سواد و بیاض مغایر ذات جسم است در جسم
و ازین قبیل است اتصاف افراد انسان بعالم و قادر و شجاع و امثال آن چه ایشان عالمند
بعلمیکه خدا تعالی در انها ایجاد کرده و همچنین قادر و شجاعند باعتبار قدرت و شجاعتیکه خدا تعالی
بانها عنایت نموده و نوع ثانی آنکه اصل ذات بدون احتیاج بامری متصف باشد بقادر و عالم
و امثال آن یعنی کاریکه از مجموع ذات و صفت آید از ذات تنها آید بدون انضمام امری
دیگر و آنچه بر مجموع ذات و صفت مترتب شود بر ذات تنها مترتب شود و مثلا روشن بودن ذات
شعله باعتبار نوریست که خدا تعالی در ان ایجاد کرده اما اگر نوری قایم بنفس یافته شود روشن
خواهد بود آن نور بنفس خود نه بانضمام و همراهی امری غیر ذاتش و مراد از عینیت در واجب الوجود این
نوع از اتصافست یعنی همچنانکه موجود است بنفس ذات عالم و قادر است بنفس ذات و همچنین در
در سایر صفات کمالیه ذاتش و در اتصاف باین صفات محتاج بانضمام امریکه زاید بر ذات نیست بلکه
ذاتش بتنهایی نایب مناب مجموع ذات و صفت و الا لازم می آید که در مرتبه ذات بذاته ناقص
باشد و در کامل شدن و اتصاف بصفات کمال محتاج بان امر مغایر باشد و این بر واجب
الوجود روا نیست چنانکه ظاهر است و نیز خالی از آن نیست که آن صفت زاید بر ذات را خود ذاتش

در وجود ایجاد کرده یا غیر خودش اگر خودش ایجاد کرده یا بعلم و قدرت ایجاد کرده یا بی علم و قدرت
بر تقدیر اول لازم می آید که علم و قدرت پیش از علم و قدرت موجود باشد و این محال است بدیهة زیرا که
تقدم شیی است بر نفس و بر تقدیر ثانی لازم می آید نقص بواسطه آنکه سلب علم و قدرت در مرتبه از
مراتب نسبت بامری از امور ممکنه نظر بواجب الوجود نقص است چنانکه دانسته شد و اگر غیری در وجود
ایجاد کرده لازم می آید که دیگری او را کامل کرده باشد و این محال است زیرا که منافی واجب الوجود
بودن است بالبدیهة و نیز بر عقول سلیمه پوشیده نیست که نوع ثانی از اتصاف اقویست از نوع اول و واجب
الوجود باید که اعلی و اشرف مراتب اتصاف داشته باشد پس محقق شد که صفات کمالیه واجب
زاید بر ذات نیست **منهج سیوم** در بساطت واجب الوجود و مناسبات آن و از بسیط
بودن یعنی جزو نداشتن واجب الوجود تعبیر کرده میشود بدانکه جزو بر دو قسم است جزو
خارجی و جزو ذهنی جزو خارجی آنست که داخل در ماهیت شیی باشد و وجودش در خارج متمیز و جدا
باشد از وجود کل مثل عسل نسبت بسکنجبین و این چنین جزو محمول بر کل نمیشود و لهذا اگرچه میتوان
گفت سکنجبین مرکب است از عسل و سرکه اما نمیتوان گفت که سکنجبین عسل است و جزو ذهنی نزد محققین آنست
که داخل در ماهیت شیی باشد لیکن وجودش از وجود کل ممتاز نباشد بلکه متحد باشد در خارج با کل لیکن
ماهیت کل در ذهن بسبب تحلیل عقل باین منقسم شود مثل حیوان و ناطق نسبت بانسان که هر دو در وجود
خارجی با انسان متحدند اما عقل ماهیت انسان را بعد از تعقل باین دو جزو تحلیل میدهد و این چنین
جزوی محمول میشود بر کل و لهذا می توان گفت انسان حیوان است و انسان ناطق است اکنون
میگوئیم خدایتعالی مرکب نیست و الا لازم می آید که محتاج باشد در وجود و تحقق باجزا زیرا که وجود
جزو مقدم است بر وجود کل اما تقدم اجزای خارجی خود ظاهر است و اما تقدم جزو عقلی بواسطه
آنکه اگرچه کل با آن اجزا متحد است در وجود اما عقل بوجدان می یابد که تعلق وجود بجزو مقدم است
بر تعلقش بکل و احتیاج در وجود منافات دارد با واجب الوجود بودن و نیز میگوئیم واجب
بر تقدیر ترکب یا مرکب است از اجزای خارجی یا از اجزای عقلی و هر دو قسم باطل است
اما بطلان قسم اول بواسطه آنکه اگر جزوی از اجزای واجب ممکن است واجب نیز ممکن خواهد بود

چه امکان جزو مستلزم امکان کل است بدیهة و اگر جمیع اجزای آن واجب الوجود باشد پس قطع
نظر از آنکه مرکب از دو واجب یا بیشتر محض اعتبار است مثل مرکب از زید و عمرو دو خاصیت
لازم بهم میرسد یکی احتیاج در وجود باجزائش که ظاهر است و یکی عدم بزوالش و انعدامش چه عدم
مرکب باعتبار عدم جزئیست از اجزا و مفروض اینست که اجزا همه واجبند پس عدم بر هیچ یک روا نخواهد
بود و چون خاصیت اول منافات دارد با واجب بودن و خاصیت دوم با ممکن بودن پس واجب
الوجود نه ممکن باشد و نه واجب و حال آنکه موجود منحصر است در واجب و ممکن چنانکه دانسته شد و خلاف
مفروض نیز هست زیرا که مفروض این است که واجب الوجود هست و اما بطلان قسم دوم بواسطه
آنکه اگر هر یک از آن اجزا نظر بذات بذاته موجود اند پس هر یک واجب الوجودی باشند مغایر با کل
در ذات و وجود زیرا که بنابرین وجود جزو عین ذات جزو است همچنانکه وجود کل عین ذات کلست
و چون شکی نیست در مغایرت ذات جزو با ذات کل پس بر تقدیریکه وجود هر یک از اجزا عین ذات
باشد وجودشان نیز مغایر وجود کل خواهد بود پس لازم می آید که آن اجزا اجزای خارجی باشند
نه عقلی و این خلاف مفروض است زیرا که مفروض آن بود که اجزای عقلیه اند و نیز دانسته
شد بطلان جزو خارجی و اگر بعضی از آنها نظر بذات موجود نباشد ممکن خواهد بود و امکان جزو
مستلزم امکان کل است بدیهة و نیز اگر جزو عقلی داشته باشد لازم می آید که ذات جزو عین ذات
کل باشد بواسطه آنکه جزو واجب باید که بذاته موجود باشد و الا ممکن خواهد بود و امکانش مستلزم
امکان کل است و هرگاه نظر بذات موجود باشد عین وجود خواهد بود چنانکه دانسته شد و چون
وجودش با وجود کل متحد است و وجود کل عین ذاتست پس ذات جزو عین ذات کل باشد و این محال
است زیرا که شئ جزو نفس خود نمیتواند بود بدیهة دیگر باید دانست که همچنانکه واجب الوجود جزو خارجی
و ذهنی ندارد جزو مقداری نیز ندارد و جزو مقداری عبارتست از اجزائیکه عقل بمعاونت وهم
از شئ انتزاع کند مانند اجزائیکه از جسم و مقدار انتزاع میکند مثل نصف و ثلث و ربع و غیر اینها
و باعث بر صحت انتزاع کشیدگیست خواه از یک جهة مثل خط و خواه از دو جهة مثل سطح و خواه از
سه جهة مثل جسم که در طول و عرض و عمق هر سه کشیدگی دارد بنحویکه عقل بمعاونت وهم اجزا در

بسہ جہت نصف و ثلث و ربع و غیر اینہا از اجزا متغایر بحسب اشاره منقسم می سازد و این نحو
اجزا متحد اند در ماہیت با کل زیرا که نصف جسم مثلا جسم است و ہمچنین ثلث و ربع و فرقی نیست در ابی
بودن میانہ قطره و دریا ہر چند یکی بیشتر است از دیگری و این چنین اجزای موجود بالفعل
نیست بلکه موجود است بوجود کل در ضمن کل مثلا در جسم ہر چند اجزای متعدده فرض کنی آن جسم
یک موجود است بالفعل کہ آن اجزا در آن بالقوة موجود است و بعد از پاره شدن آن
جسم آن اجزا موجود بالفعل میشوند و لہذا درین وقت صادق است که دو جسم است یا سہ جسم
یا بیشتر بقدر آنچه از پاره شدن بہم رسد و بعد از دانستن جزو مقداری و غور آنچه میگوئیم محال است
که واجب جزو مقداری داشته باشد از برای آنکه بنا برین تقدیر ذات واجب با ذات آن جزو متحد
خواہد بود چنانکه دانسته شد از خاصیت جزو مقداری و آن جزو مادام که با کل پیوسته است
موجود بالفعل نیست چنانکه ظاہر شد و ہر چه ذاتش در وقتی از اوقات موجود بالفعل نباشد نظر
بذات بذاته موجود نخواہد بود زیرا که محقق شد که ہر چه نظر بذات بذاته موجود باشد ہیچوجه عدم
بذاتش روا نیست پس اگر واجب جزو مقداری داشته باشد لازم می آید که نظر بذات بذاته
موجود نباشد و حال آنکه در اساس اول دانسته شد که واجب نظر بذات بذاته موجود است و ہرگاه
اجزای مقداری نداشته باشد جسم و مقدار نخواہد بود زیرا که جسم و مقدار منقسم میشوند باجزای
مقداری بلکه در ماہیت ہر دو انقسام اجزای مقداری معتبر است **دیگر** آنکه واجب الوجود
جوہر نیست زیرا که جوہر ممکنیست که قایم بنفس باشد مثل آب و آتش و عقل و نفس و واجب ممکن نیست
بدیہة **و عرض** نیست زیرا که عرض موجودیست که در تحقق وجود محتاج است بمحل خود مثل رنگ
که محتاج است بجسمی که محل آنست و واجب الوجود محتاج بغیر نیست بلکه ہمه باو محتاج اند **و مجرد**
است یعنی در مکان و جہت نیست زیرا که ہر موجود قایم بنفس که در مکان و جہة باشد البته فوقش
از تحت و یمینش از یسار ممتاز است بدیہة پس منقسم باشد باجزای مقداری و دانسته شد که
واجب اجزای مقداری ندارد و نیز ذوق سلیم و فطرة مستقیم حاکم است که آفریننده مکان و جہة
از مکان و جہة بیرون است و بودنش بمکان و جہة بآن ماند که شخصی در نفس الامر و واقع در

ایام طلوع خواهد کرد ستاره از اسمعیل و سر خواهد کشید نهالی از ابراهیم و مغلوب خواهد ساخت
سلاطین صاحب هیبت را و پراگنده خواهد کرد جمیع فرزندان شیث را و تمام زمین میراث او خواهد بود
و در فصل نود و پنجم زبور حضرت داود علیه السلام مذکور است که خواهد آمد تا داد
جهت داوری و محاکمه کردن در زمین بتدبیر و حکم خواهد کرد در زمین از روی عدالت و براستی
و والله و هدایت خواهد فرمود در حقیقت خود جمیع طوایف را براه راست و طریق نجات و در فصل
چهاردهم انجیل بجمع و ضبط یوحنا از زبان حضرت عیسیٰ مذکور است که گفته اگر دوست
میدارید مرا او امر و احکام مرا محافظت نمائید و من خواهم طلبید از پدر فارقلیطا را و خواهد فرستاد
بشما تا بماند بشما ابد الآباد دیگر در آیه بیست و ششم مسطور است که فارقلیطا روح
مقدس که او را خواهد فرستاد پدر بنام من او بشما تعلیم خواهد کرد جمیع چیزها را و بیان خواهد نمود جمیع
آن چیزها را که بشما گفته باشم دیگر در فصل پانزدهم مذکور است که چون بیاید فارقلیطا
که او را خواهد فرستاد پدر بشما روح حقیقت که از پدر صادر خواهد شد او شهادت خواهد داد
از من و شما نیز شهادت خواهید داد چرا که از ابتدا با من بودید دیگر در فصل شانزدهم
مسطور است که لیکن من راستی و حقیقت را میگویم بشما خوب است از برای شما که من بروم
چرا که تا من نروم فارقلیطا نخواهد آمد نزد شما پس اگر بروم خداوند فرستاد او را بشما پس چون بیاید
او پاک کند دنیا را از گناه و بیان خواهد کرد عدالت را دیگر در فصل آخرش مسطور است
که لیکن من دعا خواهم کرد و خواهد فرستاد خدا موعود خود را بسوی شما الآن شما در شهر قرار گیرید
و بتعلیمات من عمل نمائید تا آنکه برسد فارقلیطا پس محلی و آراسته بفضایل علوی و کمالات سماوی
خواهید شد و در فصل پنجاهم صحیفه اشعیای پیغمبر علیه السلام مذکور است
که خداوند عطا کرد او را زبان فصیح تا مقاومت تواند کرد با آنکه از سخن گفتن گردن افراخته
اند و سرآمد شده اند و در فصل بیست و سیم صحیفه ارمیای پیغمبر مذکور است که
اینک روزها خواهد آمد میگوید خداوند که خواهم برانگیخت و مبعوث خواهم ساخت محبوب خود داود را
و نهال عدالت را و پادشاهی کند و ملک راند و پادشاه و دانای اسرار و حکیم خواهد بود در زمین

بگرفتن از احوال واقعی سابقین مثل آدم و نوح و لوط و یوسف و موسی و عیسی و صالح و هود و یونس
و داود و سلیمان و اصحاب کهف و ذو القرنین و امثال ایشان از انبیا و غیر انبیا خبر دادن و بر
جمیع حقایق و معارف مطلع بودن و در هیچ سوال در نماندن و خبر دادن از وقوع امور بسیار در زمان
آینده و همه بفعل آمدن مثل فتح مکه و فتح خیبر و مغلوب شدن روم و مفتوح گشتن خزاین فارس
و روم بدست اهل اسلام و مقاتله کردن مرتضی علی ع با سپاه عایشه و طلحه و زبیر و با خوارج نهروان
و با معاویه و اختلاف امت و بهفتاد و سه فرقه شدن و مسلط گشتن اهل اسلام بر بلاد و غالب آمدن
این دین بر ادیان انبیای سابق و امثال این خوارق که اشاره بآنها شد از اندازه بیرون است و در
هر کتابی از کتب اصحاب حدیث و سیر و تفسیر بعضی از آنها بتفصیل روایت شده چنانکه بر ارباب تتبع
ظاهر است و نیز از ملاحظه اوصاف و اطوار آنحضرت از نسب و حسب و علم و حلم و خلق و همت و مروت
و عدالت و امانت و دیانت و شجاعت و فتوت و زهد و قناعت و ریاضت و عبادت و ترک علایق
و صفای طینت و مجاهده با نفس و حسن سلوک با خلایق و راستی در گفتار و درستی در کردار و رعایت
صله ارحام و حق فقرا و مساکین و ایتام و سایر صفات حمیده هر مستقیم التعقل را جزم و یقین ثابت
بهم میرسد که نیست مگر رسول رب العلمین **و همچنین** از اندک تاملی در احکام و ضوابط دین آنحضرت
هر صاحب بصیرتی را علم قطعی بهم میرسد که از برای نظام کل و مصلحت حال هر شخصی از اشخاص در
هر امری از امور و انتظام سلسله جمعیت و آمیزش جمیع ناس تعیین این نحو قواعد و احکام بغیر خدا و رسول
از دیگری نمیتواند آمدن و این در نهایت ظهور است **و نیز انبیای سابق** در کتب و صحف خود
بوجود آنحضرت بشارت داده اند از **آنجمله در سفر اول توریت** باین مضمون مذکور است
که بگو ای ابراهیم باسمعیل که زود باشد که بغیر سهم بخلایق از نسل تو او مادر او را با دوازده رئیس بزرگ
دیگر در فصل چهل و نهم سفر اول مذکور است که تاج و عصای بادشاهی از طایفه یهود هرگز
نخواهد شد و سلطنت از بیت یهودا بطرف نخواهد شد تا آنکه بیاید آنکه آمدنیست و برسد آنکه وعده شده است
داده خواهد بود انتظار عالمیان و آرزوی آدمیان **دیگر در فصل بست و چهارم سفر**
چهارم توریت مذکور است که خواهم دید او را اما نه اکنون نظاره خواهم کرد او را الیکن نه نزدیک

چه آن تصدیق نیز در حقیقت کذب است چنانکه روشن است نزد عقل مستقیم و نیز چگونه عاقلی تجویز
میکند که از خدای تعالی با کمال خیریت و نهایت لطف و رحمت نسبت بعباد اینچنین تصدیقیکه موجب
اضلال ابدی و گمراهی دائمی عباد است بظهور آید تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً و همچنانکه از دیدن معجزه علم
به نبوت بهم میرسد از علم بظهور معجزه از راه اخبار متواتره نیز بهم میرسد چرا که موجب اذعان
و اقرار بنبوة علم بظهور معجز است چنانکه دانسته شد و شنیدن بطریق تواتر مفید یقین است بالبدیهه
چنانکه ظاهر است علم بوجود مکه مثلاً از برای جمعیکه آنرا ندیده اند پس هرگاه علم یقینی بظهور معجزه از راه
اخبار متواتره بهم رسد به نبوت نیز بهم خواهد رسید قطعاً **رکن سیوم** در تقریر دلیل بر نبوت خاتم النبیین
باید دانست که حضرت ابوالقاسم محمد بن عبدالله بن عبد المطلب پیغمبر خداست زیرا که دعوی نبوت کرد و معجزه
ظاهر ساخت و از مقدمات سابقه بوضوح پیوست که هر که دعوی نبوت کند و بر طبق دعوی خود معجزه ظاهر
سازد پیغمبر است اما ثبوت دعوی نبوت خود از راه تواتر ثابت است و هیچکس را در آن شکی و ریبی
نیست و اما معجزه بواسطه آنکه بتواتر تحقق شده که آنحضرت قرآن را آورد از برای صدق دعوی
نبوت و جمیع فصحا و بلغای قبایل عرب در برابر سوره از سوران با نهایت کثرت و شدت عداوت با اسلام
و فرط عصبیت و تقلید هر چند سعی کردند چیزی نتوانستند آورد و لهذا همه اعتراف کردند که این
کلام از جنس خطبه خطبا و شعر شعرا نیست و جمعی از آن بسحر نسبت دادند و در عجز از معارضه بمرتبه رسیدند
که از مکالمه سر پیچیده بمقاتله تن در دادند و جمیع این مقدمات در ظهور بمرتبه ایست که اصلا انکار را
در آن راه نیست و غیر قرآن نیز از آنحضرت معجزات و خوارق عادات بسیار بظهور آمد که بر تقدیر عدم
تواتر بعضی از آنها شکی در متواتر بودن قدر مشترک میانه آنها نیست مثل شق قمر و حرکت کردن
درخت از جای خود و آمدن بنزد آنحضرت و باز بفرموده او بجای خود رفتن و جاری شدن آب
از میان انگشتان او بنحویکه جمیع لشکر و چهارپایان از آن سیراب شدند و تسبیح گفتن سنگریزه
در دست آنحضرت و خبر دادن بزغاله مسموم در روز خیبر از سم و سیر گردانیدن جمعی کثیر از طعام
اندک و گرویدن جن و برگردانیدن آفتاب از برای نماز علی بن ابیطالب و گویا شدن سوسمار
و شهادت بنبوة دادن و شکوه کردن ناقه از صاحبش و با وجود چیزی نخواندن و از کسی تعلیم

بشریة که بان اعتبار محتاج است و مصاحبت با مکلفین که لازمهٔ تعلیم و تعلم ایشان است محقق شود و موجب سعی و رغبت در استکمال و اکتساب باشد و دیگری جهت روحانیة و تقدس که بان اعتبار مستعد فیوضات نامتناهی و قرب جناب الهی بوده از درگاه فیاض مطلق استفاضهٔ احکام نفس الامریه و خصوصیات افعال و اعمال و چگونگی حالات نموده بخلایق رساند پس از دلایل مذکوره متحقق شد که لابد است خلایق را انسانی کامل که از جانب خدا تعالی مقتدا و راهنماینده باشد و او عبارت است از نبی رکن دوم در طریقهٔ علم به نبوت بدانکه علم به نبوت نبی بسیار باشد که عقلا را از ملاحظهٔ اوصاف و اطوار و وضع احکام و قواعد نبی بهم رسد چنانکه از اخبار و علامات مذکوره در کتب و صحف انبیای سابق نیز بهم میرسد و گاه باشد که از برای نفوس کامله بمحض تائید ربانی و بنحوی از الهام بهم رسد خواه بشرف صحبت نبی مشرف شده باشند مثل امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام و خواه نشده باشند مثل اویس قرنی و آنچه بسبب آن جمیع ارباب هدایت را علم بهم میرسد معجزه است و آن عبارت است از امر خارق عادت یعنی مخالف آنچه عادت بران جاری است که ظاهر کنند از مدعی نبوت از برای تصدیق دعوی نبوت خود بطریقیکه دیگران در مقام برابری از معارضهاش عاجز آیند مثل اژدها شدن عصای حضرت موسی علیه السلام و زنده گشتن مرده بدعای حضرت عیسی علیه السلام و وجه دلالت معجزه بر نبوت ظاهر است چه هرگاه شخصی دعوی نبوت کند و بگوید شاهد بر صدق قول من اینست که خدا تعالی فلان معجزه را ظاهر میکند و مطابق آنچه او گفته بظهور آید البته عقول سلیمه را اعتقاد ثابت جازم بهم میرسد که این شخص فرستادهٔ خدا است چنانکه هرگاه شخصی بحضار مجلس پادشاهی گوید من از جانب پادشاه مامور شده ام که شما را بفلان کار باز دارم و شاهد بر صدق دعوی من آنکه پادشاه فلان وزیر را است میبندد و میگشاید یا آنکه از تخت بر میخیزد و می نشیند و پادشاه سخن این شخص را هم می شنیده باشد خواه حاضر باشد نزد آن جماعت بی حجاب و خواه حجابی در میان باشد و بعد از آن مطابق گفته آن شخص از پادشاه بظهور آید همه حاضرین را یقین بهم میرسد که این شخص راست میگوید و این بسیار ظاهر است نیز اگر خدا تعالی معجزه را بر طبق گفته مدعی کاذب ظاهر سازد و تصدیق کاذب کرده باشد در کذب و همچنانکه کذب بر خدا تعالی روا نیست تصدیق کاذب در کذب نیز روا نیست

فرماید و همه را از جانب خدای تعالی بوعد و وعید مطابق نفس الامر به تحصیل کمالات مطلوبه باز دارد
ممتنع الحصول است **دیگر** بر عقلا مستور نیست که هر یک از افراد انسان به تنهایی از عهده تنظیم نظام
تعیش و زیستن خود بر نمیتوانند آمد بلکه محتاج اند به اجتماع عظیم که هر یک در امری از امور معاون
یکدیگر باشند مثل آنکه بعضی در سرانجام غذا مدخلیت داشته باشد و بعضی در تهیه لباس و بعضی در ساختن
مسکن و همچنین در سایر مایحتاج چنانکه بالفعل مشاهده میشود پس لابد است از آمیزش با یکدیگر و اشتغال
بمعاملات و مناکحات و وفای عهود و این نحو از نظام بطریقیکه از حیف و میل و فساد نوع
خالی باشد بی ناظمی کامل که بیان کند طریقه عدل در مناکحات و معاملات و سایر امور ضروریه و
تعلیم به طریقه اکتساب صنایع و استخراج اغذیه و ادویه را و مردم را ترغیب و تحریص نماید
به اموریکه موجب صلاح نظام باشد و همه به اطاعت اوامر و نواهی او رضا دهند دست نمیتواند
داد و اینچنین حاکمی نمیتواند یافت شد مگر از جانب خدای تعالی **دیگر** بر ارباب فطرت مستقیم
ظاهر است خصوصیات ناگوار این دار فانی که در آن تحصیل هر نحوی از انحای کمالات متضمن
آزار و زحمت بسیار است و وصول هر قسم لذتی از لذات مشتمل بر تعب و الم بسیار و معهذا همواره کاملان
از اوضاعش رنجور و ناقصان مسرور اند و بد اندیشان دست جور و تطاول دراز است پس
نیست بلطف و حکمت الهی بقا و تعیش نفوس انسانی منحصر در این سرای غرور بودن روا نیست بلکه
لابد است از نشاء دیگر که بر خلاف این نشاء هر کس در خور خصوصیات خوبی خود از رحمت بی منتهای
منعم حقیقی کامیاب گردد و در پاداش صفات و کردار ناشایسته بمقتضای عدالت منتقم حقیقی
معذب شود و شکی نیست که علم بطریقه وصول بمراتب ارجمند این چنین نشاء از خصوصیات عقاید
و اوصاف و اعمال موجب نجات و منافیات مستلزم هلاک بدون مرشدی ربانی بهم نمیتوان رسانید
و چگونه بهم رسد و حال آنکه هیچ انسانی از پیش خود واقف بر مقتضای اکثر افعال و اعمال و اختلاف
احکام اینها بسبب تفاوت ازمنه و اوقات نمیتواند شد و عقاید و اوصاف را نیز هر شخصی بحسب
خصوصیات نفس و طبع و مزاج و حالات خود می پسندد پس بغیر ارشاد خدای تعالی و آنکه از جانب
او مامور باشد بارشاد راه نجات بدست آوردن ممکن نیست و آن معلم ناچار است از دو جهت

در نبوت مشتمل بر فاتحه و چهار رکن **فاتحه** در بیان معنی مراد از نبی بدانکه نبی عبارت است از انسانیکه
خدا تعالی اورا بخلق فرستاده باشد از برای ارشاد و هدایت و رسانیدن احکام الهی بخلایق و
همچنین رسول لیکن جمهور علما مثل صاحب کشاف و میر سید شریف و غیرهما در تفرقه میانه نبی و رسول
چنین گفته اند که نبی اعم است از آنکه دینی و کتابی داشته باشد مثل موسی یا مروج دین سابق باشد
مثل زکریا و یحیی و رسول باید صاحب دین و کتاب باشد و این مخالفت دارد با حدیث مروی
از ابو ذر که رسول صلعم گفته نبی صد و بیست و چهار هزار است و از آن جمله سیصد و سیزده رسولند
و صد و چهار کتاب به ایشان نازل شده چه بمقتضای این حدیث لازم نیست که هر رسول صاحب
کتاب باشد و حق در تفرقه نبی و رسول چنانکه در کتب علمای اهل بیت علیهم السلام روایت شده از امام محمد باقر و امام
جعفر صادق علیهما السلام این است که رسول باید ملک را معاینه ببیند و با او سخن کند و نبی لازم نیست که ملک
را معاینه ببیند بلکه نبوت بالهام و خواب دیدن و سماع صوت نیز متحقق میشود **رکن اول** در بیان
ضرورت وجود نبی بدانکه لطف و حکمت بی اندازه الهی همواره مقتضی اصلحیت و اکملیت نظام عالم
است و پیوسته هر نوعی از انواع موجودات را در خور استعداد و قابلیت هر مرتبه از کمال ممتاز گردانیده
لعل در کان از پرتو خورشید تربیتش کامیابست و گوهر در صدف از رشحه ابر رحمتش سیراب و شکی
نیست در شرافت و علو نشاء انسانی و وسعت عرض مراتب ترقیات و تنزلاتش که در یکطرف از
اعلی علیین ملکیه گذشته و در یکسو بقعر ادنی بهیمیه پیوسته و نزد هر عاقل محقق است که بحکمت و لطف
بی اندازه الهی مهمل و معطل واگذاشتن نوعی چنین که در حقیقت اشرف انواع موجودات عالم
امکان است روا نیست بلکه واجب و لازم است تربیت و تکمیل تا بحسب خصوصیت اشخاص کمالات
ممکنه نوع بفعل آید و ظاهر است که کمال حقیقی نوع انسانی آنست که متحلی باشد بفضایل مثل علم و
حلم و خلق و صفای باطن و امثال اینها و مصفی باشد از رذایل مثل جهل و حسد و بخل و امثال
اینها و مصدر اعمال حسنه باشد مثل صدق و عدل و احسان و مجتنب از افعال قبیحه باشد مثل
کذب و ظلم و عدوان و امثال اینها و شکی نیست که این نحو از کمال بی معلمی ربانی که همه مراتب
را مطابق وحی الهی بخلایق ارشاد نماید و طریقه استکمال این کمالات را چنانکه باید باشخاص بیان

واین خلاف بدیهه جمیع عقلا است و هرگاه عقل از اتحاد بسیاری از صفات حکم صادق جزم میکند
به اتحاد در ذات و ذاتی یقین است که از اتحاد و تساوی در جمیع صفات بطریق اولی حکم
خواهد کرد در واقع چگونه عقل تجویز کند که دو چیز در جمیع صفات و خواص مشترک باشند و اصلا
احدهما در صفتی از صفات مشترکه بر دیگری زیادتی نداشته باشد و متعدد از هیچ وجه در ذات
یا جزو ذات مشترک نباشند پس ظاهر شد که اگر دو واجب الوجود باشد البته مشترک خواهد بود در تمام
ذوات و بنا بر اول لازم می آید که ذات و حقیقت ان دو واجب امر کلی باشد مشترک میانه هر دو
و دانسته شد که ذات واجب کلی نیست والا واجب نخواهد بود چنانکه گذشت و بنا بر ثانی لازم
می آید ترکب واجب از اجزا و این نیز محال است چنانکه دانسته شد مفصلاً دیگر گفته میشود که اگر دو واجب
الوجود متعدد باشد باید که هر یک قادر و توانا باشند بر ایجاد هر ممکنی از ممکنات والا عجز هر دو
لازم می آید یا عجز احدهما باید که غالب در قدرت و توانائی دیگری نباشد والا احدهما واجب نخواهد
بود و هرگاه هر دو بر ایجاد جمیع ممکنات یک نحو از قدرت داشته باشند پس ممکن نخواهد بود که صدور
هر یک از ممکنات از مجموع آن دو واجب باشد بایمعنی که فاعل و موجد مجموع من حیث المجموع
هر یک هر یک نیست زیرا که هرگاه هر یک هر یک باستقلال از برای ایجاد کافی باشد دیگر فاعل بودن
مجموع من حیث المجموع ان دو واجب معقول نیست در واقع دو واجب که هر یک فاعل باشند و بنفس
اراده خود مستقل اند در ایجاد چگونه فاعل ناقص و جزو علت میتوانند شد و نمیتواند که احدهما
ایجاد بعضی کند و دیگری ایجاد بعضی دیگر زیرا که هرگاه هر دو واجب باشند در همه اشیا یک
نحو از قدرت و علم داشته باشند دیگر اختیار کردن احدهما بعضی از ممکنات را و دیگری بعضی دیگر
را ترجیح بلا مرجح است چنانکه ظاهر است و نمیتواند بود که احدهما همیشه ایجاد کند و دیگری اصلا ایجاد
چیزی نکند زیرا که هرگاه هر دو قادر و عالم بر جمیع حقایق باشند پس اختیار کردن احدهما ایجاد را
و اختیار نکردن دیگری ایجاد را مستلزم ترجیح مرجوح است اگر ایجاد یا ترک ایجاد بهتر باشد
یا مستلزم ترجیح بلا مرجح است اگر مساوی باشند پس روشن شد که اگر واجب الوجود متعدد باشد
عالم موجود نمیتواند شد لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا مقام دوم

در زمین یا آسمان خیالی خود باشد تدبر فانه دقیق لطیف حقیق بالاذعان **وهرگاه** واجب بیرون باشد از احاطه مکان و جهة دیده نخواهد شد زیرا که چیزی بچشم متحقق نمیشود بدون بودن آن چیز در جهة و مکان مقابل دیده بیننده چنانکه ظاهر است وخلافش مکابره محض است **لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر دیگر** بدانکه ذات و حقیقت واجب الوجود کلی نیست زیرا که کلی در مرتبه ذات بذاته موجود و متشخص نیست بلکه تحققش در ضمن اشخاص است و در ضمن هر شخصی بوجود و تشخص آن شخص موجود و متشخص است چنانکه ظاهر است از تحقق ماهیة انسان در ضمن زید و عمرو وغیرهما و دانسته شد که واجب الوجود در مرتبه ذات بذاته موجود است پس ذات واجب کلی نخواهد بود و چون کلی نیست و تحققش بنفس ذات است بلا انضمام امری دیگر تشخص و تعینش نیز بنفس ظاهر است **منهج چهارم** در توحید یعنی تقریر دلیل بر وحدانیت واجب الوجود بیقین باید دانست که مفهوم واجب الوجود غیر از آن یکذات جزئی حقیقی که در عربی مسمای لفظ احد است دیگر فردی ندارد زیرا که اگر دو واجب باشند باید که در جمیع صفات مثل عالمیت و قادریت و خالقیت و رازقیت و احدیت و غیر اینها مشترک باشند و الا لازم می آید که احدهما از دیگری اکمل و اشرف باشد و اقوی و این منافات دارد با واجب الوجود بودن چنانکه ظاهر است و سابقا نیز دانسته شد و نیز باید که در هیچیک از صفات احدهما اقوی از دیگری نباشد و الا آن دیگر واجب الوجود نخواهد بود و هرگاه در جمیع صفات و خواص مشترک و مساوی باشند باید که در ذات نیز مشترک باشند زیرا که عقل جمیع عقلا از اتحاد صفات و لوازم اشیا حکم جزم میکند به اتحاد اینها یا در تمام ذات یا در جزء ذات مثلا عقل چون زید را با عمرو میسنجد و می بیند که در بسیاری از صفات و آثار مثل نطق و کتابت و ضحک و غیر اینها شریکند بالبدیهه حکم میکند باشتراک اینها در ذات و اتحاد شان در نوع و چون او را با آب یا سنگ میسنجد و می یابد که در بسیاری از صفات از یکدیگر ممتاز اند حکم نمیکند باتحاد در نوع چه اگر حکم باشتراک در ذات از راه اتحاد در صفات و آثار نبود بایستی که عقل تجویز کند مثلا که زید با سنگ و یاقوت با پنبه از یک نوع است و آب و جله با آب فرات بهیچوجه مشترک نیست نه در تمام ذات و نه در جزو ذات

حکم و عدالت خواهد کرد **دیگر در فصل سی و ام** مذکورات که ولیکن بندگی و اطاعت خواهند کرد بصاحب
خدائی خود و بداود پادشاه خویش که مبعوث و مرسول خواهم ساخت او را برایشان و او خواهد بود
متمم ادیان و خاتم پیغمبران و داود در لغت عربی بمعنی حبیب است **و در باب سیوم فصل**
سی و چهارم صحیفه ارکنائیل پیغمبر علیه السلام مذکورات که خواهم برانگیخت برفوق
خلایق بنده خود را داود چوپان که بچراند ایشان را و رهنمونی کند بصراط مستقیم و او خواهد بود چوپان خلایق
ابد الاباد و من خواهم بود خدا و صاحب ایشان **و در فصل هفتم صحیفه دانیال پیغمبر علیه السلام**
مذکورات که پس میدیدم در رویهای شب که اینک با ابرهای آسمان ابن البشر می آید تا انتهای زمان و [illegible]
ایام دولت رسالت او رسید در حضور حق آوردند او را و داد باو قدرت و عزت و مملکت و جمیع قبائل و
طوایف و زبانها او را خدمت و اطاعت خواهند کرد قدرت او ست قدرت ابدی که از و سلب نخواهد شد
فایده بدانکه در توریت موافق آنچه شنیده شده از مجموع کلمه داود بدال مهمله و بائی موحده که در عدد با
لفظ محمد بحسب آنحضرت خواسته شد و توافق در عدد نزد علمای یهود معتبر است **و موافق** کلام علامه
دوانی در تفسیر سوره **قل یا ایها الکافرون** نیز با دال است اگرچه او بذال معجمه روایت کرده و وجه
وجه توافق در عدد گفته عدد دال معجمه نزد یهود عدد دال مهمله است و مطابق آنچه از زبور و صحف دیگر
تحریر یافت باید داود باشد بدال مهمله بدون لفظ بائی موحده والله اعلم **فارقلیط** اول بفا
و ثانی بقاف بروح حق و یقین و کاشف الخفیات مسدود تفسیر شده چنانکه ظاهر میشود از کلام شارح مقاصد
و بعضی نسخ بنده نیز شنیده شده است والله اعلم **دیگر بدانکه** آیات مذکوره همه در کتب و صحف
مسندا اول نزد یهود و نصاری موجود است و علمای موثق القول اسلام نیز بسیاری از آنها را با آیات دیگر
در تصانیف خود ذکر کرده اند و از اتفاقات حسنه آنکه در حین اشتغال باین تالیف در بلده کشمیر
چندی روزی با دوستی از اهل اسلام صحبت روی داد که در بعضی از شهرهای معظم فرنگ از دانایان نصاری
استفاده علوم کرده بود و بر لغات و اصطلاحات اهل حکمت و تفسیر ایشان اطلاع داشت و بر نوشتن
و خواندن خطوط ایشان نیز قادر بود و با خود داشت اکثر کتب و صحف انبیا مترجم بزبان فرنگ و مرقوم
بخط ایشان که همه را نزد نصاری خوانده بود و موافق گفته مفسرین ایشان تفسیر میکرد و آنچه درین

مختصر تحریف یافته همه را لفظاً باللفظ از آن کتب بفارسی ترجمه برداشته مرقوم ساخت که آیه اول
توریت که در سابق ایام از حافظی از حفاظ توریت که شرف اسلام یافته بود فراگرفته و از و مکرر
شنیده می شد که میگفت این آیه مر اسلام دلالت کرده تنبیه و چون محقق شد نبوت آنحضرت صلعم بتعیین
باید دانست که مبعوث است بر جمیع خلایق و خاتم النبیین است زیرا که خدای تعالی در قرآن مجید بآن
شهادت داده چنانکه در یکجا فرموده وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ و در جای دیگر فرموده وَلَكِنْ
رَسُولَ اللّٰهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ و احادیث متواتره نیز درین باب واقع شده بنحویکه قابل تاویل نیست لکن

چهارم در عصمت نبی و بعضی دیگر از شرایط بدانکه عصمت عبارت است از حالتی که بعنایت ربانی در
شخص متحقق میشود که بسبب آن حالت با وجود قدرت منتفی میگردد داعی و میل بدی و گناه از آنشخص و
علمای اهل بیت عصمت را در انبیا شرط میدانند و میگویند نبی باید معصوم باشد از جمیع گناهان و بدیها و این
نزد عقول سلیمه نهایت ظهور دارد زیرا که نبی معلم و راهنماینده خلایق است از جانب خدای تعالی در طریقه
علم و عمل و همه کس مامور اند از جانب خدای تعالی باطاعت امر و نهی او و واسطه است از برای تکمیل افراد بشر در
جمیع صفات و افعال حسنه و تنزیه از اوصاف و افعال قبیحه و امین خداست در رسانیدن احکام
الهی بعباد و اینچنین کسی بالبدیهه باید معصوم باشد و حال آنکه بر تقدیر معصوم نبودن او خود محتاج خواهد
بود بهادی و منع کننده دیگر و خلایق از و متنفر خواهد بود و قول و فعلش نزد ایشان محل اعتماد و اعتبار
نباشد و از روی جزم و رسوخ مطیع اوامر و نواهی او نخواهند شد و اینها همه منافات دارند با نبوت چنانچه
ظاهر است جمیع این مراتب بر صاحبان انصاف و فطرت مستقیم در واقع کسی را که خدای تعالی با نهایت قدرت
و حکمت از بندگان خود برگزیند و واسطه نجات خلایق گرداند چرا معصوم نباشد و لهذا در قرآن مجید
بشیطان فرموده إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ و از شیطان حکایت نموده که گفت فَبِعِزَّتِكَ
لَأُغْوِيَنَّهُمْ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ و از ائمه معصومین نیز احادیث متواتره روایت
شده مشتمل بر آنکه انبیا از اصلاب طاهره متولد شده اند و همیشه از جمیع بدیها و ذنوب مطهر بوده و خواهند بود و اهل سنت
بواسطه پاس مرتبه ائمه خود که باصناف فسوق و خطیات آراسته اند عصمت انبیا را منکرند و در کتب خود بسیاری از
ایشان را بگناهی و خطائی متهم ساخته اند نعوذ بالله منها و نیز نبی باید در عقل و ذکا و حفظ و رای و علم و حلم

و شجاعت و سایر صفات کمال از همه اکمل باشد و همچنین باید مبرا باشد از هر امری که از امور منافر
طبع خواه از قسم امراض باشد مثل برص و جذام و خواه از قبیل اوصاف مثل دنائت نسب و بدی
حال آبا و امهات و خواه از صنف کسب و پیشه مثل جولاهی و حجامی و امثال اینها از امور خسیسه الحمد لله
الذي جعلنا من امة خير المرسلين وشيعة اهل بيته المعصومين **مقام سوم**
در امامت مشتمل بر دوازده اصل **اصل اول** در بیان برخی از اوصاف امام و شرایط امامت
اصل دوم در حدیث غدیر خم و متعلقات آن **اصل سوم** در آیه انما ولیکم الله **اصل**
چهارم در حدیث منزلة **اصل پنجم** در آیه تطهیر و بعضی از مناسبات **اصل ششم**
در حدیث تمسک و مناسبات آن **اصل هفتم** در ذکر اخبار که مشتمل است بر وصایة و ولایت و خلافت
و امثال آن **اصل هشتم** در ذکر احادیثی که تصریح شده در آنها بامامت ائمه اثنا عشر و حدیث من
مات و لم یعرف امام زمانه **اصل نهم** در ذکر برخی از فضایل امامت مستنبط از آیات و
احادیث و بیان افضلیت امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام **اصل دهم** در مطاعن خلفای ثلثه
اصل یازدهم در ذکر برخی از کلمات و خطب حضرت امیر که دال است بر بطلان خلافت خلفای ثلثه
اصل دوازدهم در قلع ماده شبهه اهل خلاف از اجماع و غیره درین اصول اندراج یافته دلایل
و براهین قاطعه بر امامت بلا واسطه امیر المومنین علی بن ابیطالب و بطلان امامت خلفای ثلثه چنانکه هر کس
خود را از تعصبات و تقلیدات معرا سازد و از روی انصاف و طریقه راه نجات جوئی در آنها تامل
کند البته حق در نظرش جلوه گر خواهد شد و بصراط مستقیم دین مبین واصل خواهد گردید ربنا افتح بیننا و
بین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین **اصل اول** بدانکه امامت باتفاق عبارت است از
اولی بتصرف و صاحب اختیار بودن در دین و دنیای امت بجانشینی رسول خدا و هر دو فرقه متفق اند در
آنکه بعد از نبی ناچار است از امامیکه رئیس و صاحب اختیار و اولی بتصرف باشد در امور دین و دنیای
امت تا حافظ احکام دین و حامی ملت باشد و امر کند بمعروف و نهی کند از منکر و خلق را قواعد شریعت
و لوازم معرفت و عبودیت تعلیم دهد و داد مظلوم از ظالم بستاند و حدود و تعزیر شارع چنانکه باید برای
جنایت جاری سازد و ناظم مصالح دنیاوی و رعیت پروری بوده باشد و جهاد کند با اعدای دین و غنایم

و خمس و صدقات را از روی هدایت موافق فرموده خدا و رسول بمصرف رسانند لیکن فرقهٔ امامیه را عقیده آنست که معصوم باشد و اهل سنت چون میدانند که هرگاه عصمت شرط امامت باشد حقیت امامت خلفای ایشان برهم میخورد میگویند عصمت در امامت شرط نیست زیراکه ابوبکر متفق العصمه نبود و بر صاحب عقل مستقیم پوشیده نیست که اینچنین شخص واجب الاطاعتی که جمیع امور مذکوره و سایر احکام دین و دنیای امت بحکم او وابسته است باید معصوم باشد در علم و عمل و الا فوائد مترتبه بر امامت کما ینبغی بظهور نخواهد آمد و آن شخص نیز محتاج خواهد بود بامام و رهنمای دیگر چنانچه ظاهر است بر اهل انصاف و از امامتش خلل در دین راه خواهد یافت زیراکه از فتاوی غلطش بدعت منتشر خواهد گشت و احکام حقهٔ دین محو و متروک خواهد شد و بسیار باشد که مفاسد عظیمه بظهور آید که بهیچ وجه اصلاح پذیر نباشد مثل آنکه غلط کند در تعیین خلیفه بعد از خود و کسان آنکه قابل خلافت و امامت است و در واقع چنین نباشد و از و امور منافی امامت بظهور آید پس اگر امت با امامتش گردن نهند باعث انهدام دین است و اگر قصد عزلش کنند از رهگذر نزاع با اعوان و انصار و خدمه او و بهانه جوئی طالبان مال و جاه دنیوی و قاصدان ریاست و سروری مفاسدی چند مترتب گردد که دین حق از میان گم شود چنانکه متحقق است در نظر و کشته شدن عثمان و بظهور آمدن فتنها از عایشه و طلحه و زبیر و خوارج نهروان و معاویه تا آنکه کار نیابت و امامت و خلافت خدا و رسول بمعویه و یزید و امثال این ظالمان بی دین قرار گرفت و مردم اطاعت این قسم مدان را بر خود واجب شمردند و ازین رهگذر چه ظلمها که بر ذریهٔ خیر المرسلین نرفت و چه بدعتها که در دین بهم نرسید و نزد عقل مستقیم و منصف خالی از تعصب ظاهر است قبح امامت امامی که آنچه مردم را بآن امر کند خود بفعل نیاورد و آنچه را از آن نهی فرماید از خودش بظهور آید و لهذا خدا تعالی در قرآن مجید از برای توبیخ آنکس که امر بخوبی کند و خود بفعل نیاورد فرموده أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ و سخن اینچنین شخص را مصدر هدایت نساختن و با فعال و اعمال او تنبیه نکردن در جمیع عقول سلیمه مذکور است و از اینجاست که خدا تعالی عباد را مامور ساخته به پیروی صادقان چنانکه فرموده کُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ و نیز خدای تعالی اطاعت اولی الامر را مثل اطاعت خود و اطاعت رسول بر امت واجب ساخته مطلقاً بدون شرطی و قیدی فرموده أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ

چه مراد از اولو الامر موافق قول مفسرین هر دو فرقه ائمه و خلفاست و جمعیکه اطاعت شان در وجوب مشتمل
اطاعت خدا و رسول باشد و در سلک اطاعت خدا و رسول مندرج باشند باید معصوم باشند جزماً و این نزد رجوع
بفطرت مستقیم در رعایت جانب انصاف بنهایت ظهور دارد و لهذا پیشوای ایشان **امام فخر رازی**
در تفسیرش بصواب متکلم شده و گفته این آیه دلالت میکند بر عصمت و عدم جواز خطای اولو الامر
و الا لازم می آید که هم امر باطاعت شان شده باشد و هم نهی از اطاعت زیراکه اطاعت در محرمات حرام
است **و نیز گفته** که مراد از صادقین در آیه **کُونُوا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ** معصومینند لیکن چون دیده
که اعتراف بمقتضای این دو آیه مستلزم بطلان امامت خلفای ایشان است گفته مراد از صادقین
و اولو الامر معصوم اجماع است و مخفی نیست رکاکت این تاویل چه از صادقین و اولو الامر اجماع خواستن
از قبیل آسمان گفتن و ریسمان خواستن است چنانکه روشن است بر ذوق سلیم ارباب محاوره و کلام مفسر
در تفسیر این دو آیه سخنان بسیار وارد می آید و چون مقام گنجایش ذکر تمام کلام او و اجرای ابحاث نداشت
لهذا اندکی را نگاشت و چون محقق شد وجوب عصمت در امام باطل شد امامت ابوبکر چه او معصوم نبود و متعین
شد امامت بلا واسطه امیر المومنین علی بن ابیطالب ع زیراکه باتفاق شیعه و سنی امام اول یا علی ابن ابیطالب
است یا ابوبکر پس از بطلان امامة ابوبکر متعین خواهد شد امامت بلا واسطه علی بن ابیطالب ع **و نیز**
خداتعالی در آیه تطهیر از عصمتش خبر داده چنانکه بتفصیل خواهد آمد در اصل پنجم **و عجب** آنکه اهل خلاف
بعدم عصمت اکتفا نموده فسق و ظلم را نیز مبطل امامت نمی دانند و لهذا بامامت خلفای بنی امیه
و بنی عباس با اینهمه ظلمها و فسقها معترفند **نسفی** که از علمای معتبرین ایشان است در عقاید نسفی
گفته معزول نمیشود امام در امامت بسبب فسق و جور **و ملا سعد الدین تفتازانی** در شرح
بر عقاید در مطلب نسفی دلیل گفته باین مضمون که از برای آنکه ظاهر شد فسق و منتشر گشت جور از امامان بعد
از خلفای راشدین و حال آنکه پیشینیان مطیع و منقاد ایشان بودند و نیز در شرح مذکور گفته که اهل
حل و عقد از امت اتفاق نموده اند بر خلافت خلفای عباسی **و هم ملا سعد الدین** در شرح
مقاصد گفته که منعقد میشود امامت بقهر و غلبه پس اگر کسی مردم را مغلوب سازد و از راه شوکت منعقد
میشود امامتش هر چند فاسق و جاهل باشد و بعد ازین گفته اگر کسی بقهر و غلبه امام شود و دیگری بیاید و او را

مقهور و مغلوب سازد مغلوب معزول میگردد و غالب امام میشود و نیز گفته که امام معزول نمیشود
بفسق و خواجه محمد پارسا که مخالفین او را مرشد و مقتدای خود میدانند در کتابش که مسمی است
بفصل الخطاب گفته نزدیک ما سلطان جابر همچو سلطان عادل باشد و از پس وی نماز باید گذاردن و خروج
بر وی روا نبود و در شرح وقایه که کتاب معتمد فقه حنفیت مذکور است که امام را حد شرب
خمر نباید زد از برای آنکه او نایب خداست اکنون بدیده انصاف نظر باید کرد که اینچنین مذهبی موافق دین
و ملت خیر المرسلین و خاتم النبیین است حاشا و کلا سبحان الله فاسق را خدا تعالی در قرآن مجید از اهل دوزخ
شمرده وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ و نیز فرموده که اعتماد بخبر فاسق نکنید و گفته وَإِنْ
جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا و نیز فرموده وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ و این قوم
بواسطه رعایت حال ظالمان و رسوخ در بدعت ملوک بنی امیه و بنی عباس فاسق را نایب خدا و خلیفه و جانشین
پیغمبر و اولی بتصرف در جمیع امور دین و دنیای امت میدانند العیاذ بالله و دیگر آنکه امام باید منصوص
باشد یعنی نصی از خدا و رسول بر امامتش واقع شده باشد و دلیل برین مطلب بسیار است از انجمله آنکه امامت
بعد از نبوت اعظم الطاف الهی است چه بقای احکام دین و هدایت امت بوجود امامست و چون بر واجب
الوجود که خیر محض است لطف و رحمت واجب است پس همچنانکه نبی را برگزید و از روی لطف باظهار معجزه خلق را
بنبوتش راه نمود کسی را از برای امامت برگزیند و عباد را از و خبر دهد تا اینگونه لطف عظیم را از عباد باز
نداشته باشد و دیگر آنکه هیچ عقل خالی از تعصب و اعوجاج تجویز نمیکند که خاتم النبیین اینچنین امری
جلیل القدر که حفظ ملت و جمیع امر دین بآن وابسته است مهمل واگذارد و هیچگاه امت را از صاحب
این مرتبه خبر ندهد با آنکه همواره سعیش در هدایت و ارشاد امت مصروف بود و هر جزئی از جزئیات را از برای
امت بیان میفرمود و از نهایت شفقت و مهربانی با امت و فرط رهنمائی هیچ دقیقه از دقایق حتی آداب
خلا را فرو گذاشت ننمود باختیار امت بازگذاشت و دیگر آنکه هر یک از انبیا که از دنیا رحلت کرده اند از برای
هدایت امت و حفظ ملت وصی تعیین نموده اند پس خیر المرسلین که خاتم پیغمبرانست و دینش اکمل ادیان است
و رسالتش رحمت عالمیان است چنانکه خدا تعالی از آن خبر داده و فرموده وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا
رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ چه معنی دارد که تعیین هادی و راه نماینده امت و حافظ دین و ملت نکند و دیگر آنکه

هرگاه آنحضرت در ایام حیات بدون تعیین خلیفه و جانشین بهیچ سفری بیرون نرود پس چه احتمال
دارد که تعیین شخصی که بعد از رحلت جانشین و نائب آنحضرت باشد ننماید دیگر آنکه عصمت از شرایط امامت است
چنانکه دانسته شد و چون از امور باطنیست و علم بر بواطن حاصل نمیشود از برای مکلفین مگر از اخبار خدا
یا رسول چنانکه روشن است بر عقلا پس باید از خدا یا رسول نصی در حق امام باشد تا علم بعصمتش حاصل
شود پس محقق شد که امام باید منصوص باشد از جانب خدا و رسول و اهل خلاف خود معترفند که نصی بر امامت
ابی بکر واقع نشده بلکه امامتش به بیعت منعقد گشته پس باطل شد امامت ابی بکر و متعین شد امامت بلا واسطه
امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلم دیگر باید دانست که چون احکام دین و دنیائی امت منوط بحکم امام
است باید عالم باشد باحکام دین و واقف باشد بر خصوصیات احکام قرانی از محکم و متشابه و مجمل و مفصل
و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و همچنین بر احادیث نبوی چنانکه ظاهر است و باید بکمال رای و شجاعت داشته باشد
تا از عهد مجاهده با اعدای دین تواند برآید و نیز باید اعلم امت باشد زیرا که تقدیم مفضول بر فاضل که در حقیقت
تقدیم متعلم است بر معلم و جاهل بر دانا قبیحست عقلا و لهذا در قران مجید فرموده اَفَمَنْ یَهْدِیْ اِلَی
الْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ یُّتَّبَعَ اَمَّنْ لَّا یَهِدِّیْ اِلَّا اَنْ یُّهْدٰی یعنی آیا کسیکه هدایت میکند بسوی حق سزاوارتر
است باآنکه متابعت کرده شود یا آنکس که هدایت نمی نماید مگر وقتیکه هدایت کرده شود یعنی او را راه نماید و
چگونه جایز باشد و حالانکه علم سرمایه برتری و افضلیت است و لهذا خدا تعالی آدم را بسبب افزونی در علم مسجود
ملائکه ساخت چنانکه محقق است از آیه شریفه وَعَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَآءَ كُلَّهَا و همچنین طالوت را از حیثیت
زیادتی در علم و قوت بدن از قوم خود برگزید و برایشان فرمانروا گردانید چنانکه ظاهر است از آیه شریفه اِنَّ
اللّٰهَ اصْطَفٰهُ عَلَیْكُمْ وَزَادَهٗ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ و نیز از برای تقدم رتبه عالم فرموده و
هَلْ یَسْتَوِی الَّذِیْنَ یَعْلَمُوْنَ وَالَّذِیْنَ لَا یَعْلَمُوْنَ و اگر کسی فی الجمله در امر امامت تامل نماید میداند که امام
در جمیع صفات کمال باید از امت افزون و اکمل باشد چه غرض اصلی از دین و ملت تکمیل افراد انسانی است
و بیرون بردن نفوس از ظلمت بدی و نقص و رسانیدن بنور خوبی و کمال و چون امام به نیابت نبی مرشد
طریقه استکمال است پس باید مثل نبی در جمیع کمالات علمی و عملی از همه در پیش باشد تا این فایده مترتب
شود چنانکه ظاهر است بر همه مصنف صاحب فطرت و باتفاق الکل افضل در علم و شجاعت و سایر کمالات

معنی این ابطال است پس تحقیق شد امت بلا واسطه انحضرت الحمد لله علی ما بین لنا طریق الحق

اصل دوم در حدیث غدیر خم بدانکه این حدیث از جهه کثرت راوی و مذکور بودن

در کتب احادیث صحاح سنی و شیعه و همچنین تفاسیر معتبره و تواریخ معتمد هر دو فرقه بمرتبه رسیده

که شک و شبهه در صحت آن راه ندارد و دیگر از راه تعصب عناد و تمکیش حکم ساير متواترات است چنانکه ظاهر است

بر متتبع منصف و بعد ازین نیز دانسته خواهد شد و تمام سخن درین حدیث در ضمن سه ارشاد بوضوح می پیوندد

وبالله الاستعانة والتوفیق **ارشاد اول** در بیان حدیث و ذکر پاره از راویان بدان و فقک

الله که کیفیت وقوع این حدیث بطریقیکه موافقت دارد باقوال اصحاب حدیث و ارباب تفسیر و تاریخ هر دو

طایفه این است که چون پیغمبر آخر الزمان از حجة الوداع یعنی حجیکه بعد از مراجعت از ان بقرب دو ماه

از دنیا رحلت فرمود برگشته بمدینه مراجعت نمود در اثنای راه هجدهم ذی الحجه این آیه نازل شد یا ایها

الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک

من الناس یعنی ای پیغمبر خدا برسان بخلایق آنچه فرستاده شده بتو از نزد پروردگار تو و اگر نکنی آنچه

بآن مامور شده و نرسانی از انجمله پس نرسانیده باشی پیغام پروردگار خود را و ادای رسالت او نکرده

باشی و خدا نگاه میدارد ترا از مردم آنگاه آنحضرت فرود آمد در موضعی که آنرا غدیر خم گویند و نزول

نمود با آنکه نزول قافله و مسافران در آن موضع متعارف نبود و در میان روز در عین شدت گرما

فرمود تا از پالانهای شتران بلندی ساختند بطریق منبر پس بر بالای آن بر آمد تا همه مردم آنحضرت را

ببینند آنگاه خطبه بیان فرمود و در آن خطبه خلایق را از رحلت خویش خبر داد و تحریص نمود مردم را

بر تمسک بقران مجید و اهلبیت پس فرمود که الست اولی بکم من انفسکم یعنی آیا من نیستم اولی بتصرف

در شما از نفسهای شما و در بسیاری از روایات بجای الست اولی بکم من انفسکم الست اولی

بالمؤمنین من انفسهم واقع شده یعنی آیا من نیستم اولی بتصرف در مومنین از نفسهای ایشان و

حاصل معنی هر دو عبارت یکی است و غرض این است که حضرت بیان کنند که من در امور هر مومنی

اختیار بیش از آن مومن دارم و حکم من در امور او جاری تر است از حکم خودش و بعد از گفتن آنحضرت

همه مردمان گفتند بلی همچنین است یا رسول الله پس آنحضرت دست مرتضی علی را گرفت و فرمود

کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله

یعنی پس هرکس که من مولای اویم پس علیؑ مولای اوست خدایا دوست دار آنکس را که دوست دارد علیؑ را و دشمن دار آنکس را که دشمن دارد علیؑ را و یاری ده آنرا که یاری دهد علیؑ را و فروگذار و یاری مده آنرا که فروگذاشت علی را انگاه نازل شد آیه اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِيْ وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِيْنًا یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما و تمام کردم بر شما نعمت خود را و اختیار کردم برای شما اسلام را انگاه رسول خداؐ فرمود الله اکبر والحمد لله علی اکمال الدین واتمام النعمة ورضاء الرب برسالتی وولایة علی بن ابیطالبؑ چون حدیث بر سبیل اجمال تحریر یافت اکنون بتفصیلی که در کتب پیشوایان و محدثان و علمای معتبر اهل خلاف واقع شده مذکور میسازد بی زیادت و نقصان در معنی مقصود و پاره از سخنان بزرگان ایشان که شهادت داده اند بصحت این حدیث تا حق بر صاحب انصاف و طالب نجات ظاهر شود بدانکه احمد حنبل که یکی از ائمه اربعه اهل سنت است این حدیث را بطریق متعدده در مسند خود روایت کرده از انجمله روایت کرده از براء ابن عازب که گفت بودیم با رسولؐ در سفری پس فرود آمدیم بغدیر خم و ندا کرده شد در میان ما که الصلوة جامعة و پاک کرده برای رسول خداؐ از زیر دو درخت پس گذارد نماز ظهر را و گرفت دست علی بن ابیطالب را و گفت الستم تعلمون انی اولی بالمومنین من انفسهم یعنی آیا میدانید شما که من اولی بمومنینم از نفسهای ایشان گفتند بلی میدانیم باز گفت الستم تعلمون انی اولی بکل مومن من نفسه یعنی آیا میدانید شما که من اولی بهر مومنم از نفس او گفتند بلی پس گرفت دست علیؑ را و گفت فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه انگاه ملاقات کرد علیؑ بن ابیطالب را عمر گفت هنیئا لک یا بن ابی طالب اصبحت مولی کل مومن ومومنة یعنی مبارک و گوارا باد ترا ای علیؑ گردیدی مولای هر مرد و زن با ایمان و دیگر روایت کرده اند از زید بن ارقم که گفت فرود آمدیم با رسول اللهؐ بوادیکه انرا غدیر خم میگفتند انگاه امر کرد بصلوة پس نماز گذارد و خطبه ادا فرمود از برای ما و سایه کرده شد از برای رسول خداؐ انجا هم که بر درخت انداخته شد پس انحضرت گفت الستم تعلمون الستم تشهدون انی اولی بکل مومن من نفسه

یعنی شما میدانید آیا شما گواهی میدهید که من اولی بهر مومنم از نفس گفتند بلی یعنی میدانیم و شهادت
میدهیم آنگاه گفت فمن کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
دیگر روایت کرده ابی طفیل و گفت جمع کرد علی بن ابیطالب مردم را در رحبه یعنی فضای مسجد کوفه
و سوگند داد بخدا مسلمانان را که هر کس آنچه از رسول خدا در غدیر خم شنیده برخیزد و بگوید پس برخاستند
سی کس از مردم که در آن روز حاضر بودند و شهادت دادند که در آن روز گرفت پیغمبر دست علی را و بمردمان
گفت اتعلمون انی اولی بالمومنین من انفسهم آیا میدانید که من اولی بمومنینم از نفسهای ایشان
گفتند بلی یا رسول الله آنگاه حضرت گفت من کنت مولاه فعلی مولاه دیگر روایت کرده از عطیه
که گفت آمدم نزد زید بن ارقم پس گفتم خال من از تو روایت کرد از برای تو حدیثی در شان علی بن ابیطالب
روز غدیر خم و من دوست میدارم که از تو بشنوم پس گفت بدرستیکه شما جماعت عراقید آنچه در شماست پس
گفتم نیست از تو بر من باکی ضرری آنگاه گفت بلی بودیم در جحفه و آن موضعی است که غدیر خم در حوالی آنست
پس رسول خدا نماز ظهر گزارد و در حالتی که گرفته بود دست علی را گفت ایها الناس الستم تعلمون
انی اولی بالمومنین من انفسهم پس همه گفتند بلی میدانیم آنگاه حضرت گفت فمن کنت مولاه
فعلی مولاه دیگر روایت کرده از رباح بن حرث که گفت آمدند قومی نزد حضرت مرتضی علی در رحبه
و گفتند السلام علیکم یا مولانا پس گفت آنحضرت که چون من مولای شما ام و حال آنکه شما قوم
بیگانه اید ایشان جواب دادند که ما شنیده ایم از رسول خدا که گفت در غدیر خم من کنت مولاه فعلی
مولاه و راوی میگوید که من پرسیدم که کیستند این قوم گفتند که ما انصاریم و در ایشان است ابو ایوب انصاری
دیگر روایت کرده از ابو مریم که پیغمبر گفت روز غدیر خم من کنت مولاه فعلی مولاه دیگر روایت
کرده ابن اسحق که گفت شنیدم از عمر حدیث غدیر خم را با زیادتی که بعد از اللهم وال من والاه وعاد
من عاداه گفت وانصر من نصره واحب من احبه وابغض من ابغضه دیگر روایت
کرده از زادان بن عمر که گفت شنیدم که علی در رحبه مردم را قسم داد و گواهی طلبید آنچه در روز غدیر خم
شنیده اند بگویند پس برخاستند سیزده نفر و شهادت دادند که ما شنیدیم که رسول خدا میگفت من
کنت مولاه فعلی مولاه دیگر روایت کرده از سعد بن ابی وقاص که گفت بدرستی علی را چهار

منقبت هست که مرا اگر یکی از اینها بود دوست‌تر بود نزد من از فلان و فلان یکی آنچه روز خیبر حضرت رسول‌خدا
در حق آنحضرت فرمود چنانکه انشاء الله خواهد شد در اصل نهم انشاء الله تعالی دیگری انت منی بمنزلة هرون
من موسی سیوم من کنت مولاه فعلی مولاه و احمد گفت که یکی دیگر را سفیان راوی فراموش کرده
بود **دیگر** روایت کرده از ابو لیلی گفت پرسیدم از زید بن ارقم که گفت رسول الله من کنت مولاه
فعلی مولاه پس گفت زید آری گفت از از رسول‌خدا ص چهار مرتبه و **ثعلبی** که از اکابر علمای معتبر
و مقدم مفسرین ایشان است در تفسیر سوره سال سایل بعذاب واقع روایت کرده که پرسیدند از
سفیان بن عتبه که سال سایل در حق که نازل شده او گفتم یاد کرده سوال کننده گفت بتحقیق سوال کردی
از من مسئله را که سوال نکرده بود پیش از تو احدی از من احدی روایت کرده مرا جعفر بن محمد الصادق ع از
پدران خود چون رسول‌خدا ص در غدیر خم مردم را جمع کرد و گرفت دست علی را و گفت من کنت مولاه فعلی
مولاه منتشر شد این خبر بلاد پس شنید از حارث بن نعمان فهری بر شتر سوار شده بمدینه آمد آنگاه از ناقه
پیاده شد بخدمت رسول‌خدا ص آمد آغاز منازعت نمود و گفت ای محمد ما را بکلمه شهادت امر کردی از تو
قبول نمودیم و بنماز پنجگانه ما را مامور ساختی و از تو قبول کردیم و امر کردی بروزه یکماه قبول کردیم و بعد
ازین باینها راضی نشدی تا آنکه بلند کردی دستهای ابن عم خود را و تفضیل دادی او را بر ما و گفتی من کنت
مولاه فعلی مولاه آیا این کار را از خود کردی یا از جانب خدای تعالی رسول‌خدا گفت قسم بخدایی که نیست
الهی غیر او که این امر از جانب خدا بود پس حارث پشت گردانید و متوجه ناقه خود شد و میگفت خدایا اگر
میگوید محمد ص حق است پس بر ما سنگ ببار از آسمان یا بفرست بر ما عذابی دردناک هنوز نرسیده بود بناقه
که سنگی از آسمان بر سر او خورد که از مقعدش بیرون آمد پس نازل شد سال سائل بعذاب واقع للکافرین
لیس له دافع من الله ذی المعارج و ترجمه ظاهر آیه اینست که طلب کرد طلب کننده عذابی را که واقع است
از برای کافران نیست آنرا دفع کننده و باز دارنده از خدا که صاحب آسمانهاست هر یکی بر زبر دیگری
دیگر روایت کرده در تفسیر خود از ابن عباس در آیه یا ایها الرسول بلغ الخ که نازل شد در حق علی بن
ابیطالب ع و مامور شد نبی که برساند در حق او پس گرفت رسول‌خدا ص دست علی را و گفت من کنت مولاه
فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه **دیگر** روایت کرده از براء بن عازب

که چون آمدیم با رسول خدا در حجة الوداع بغدیر خم پس ندا کرد که الصلوة جامعة پس پاک کرده شد بر آن
حضرت زیر درخت پس گرفت دست علی را و گفت الست اولی بالمومنین من انفسهم آیا من نیستم اولی بمومنین
از نفسهای ایشان گفتند بلی یا رسول الله بار گفت الست اولی بالمومنین من انفسهم گفتند بلی آنگاه فرمود
هذا مولا کل من انا مولاه یعنی اینکس است مولای هر که مولای اویم اللهم وال من والاه و عاد
من عاداه پس ملاقات کرد عمر با علی و گفت هنیئا لک یا علی بن ابیطالب اصبحت مولی کل مومن و
مومنة و دیگر روایت کرده در تفسیر قول خدا تعالی یا ایها الرسول بلغ از امام محمد باقر که معنیش
اینست که بلغ ما انزل الیک من ربک فی فضل علی ابن ابیطالب پس چون نازل شد این آیه گرفت
رسول خدا دست علی را و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و ابی داود سجستانی که قدوه
محدثین مقبول الروایت ایشان است و روایت او نهایت اعتبار دارد پیش ایشان در صحیح خود که
مشهور است بکتاب سنن روایت کرده است از شرحه و زید ابن ارقم که گفت رسول خدا من کنت مولاه
فعلی مولاه و همچنین ترمذی که از جمله محدثین مسلم الثبوت مقبول الروایة ایشان است و کتاب
او را نیز صحیح میدانند در صحاح خود از شرحه و زید ابن ارقم روایت کرده که رسول خدا گفت من کنت مولاه
فعلی مولاه و در جمع بین الصحاح الستة که عبارت است از موطای مالک بن انس و صحیح
مسلم و صحیح بخاری و صحیح ابو داود سجستانی و صحیح ترمذی و نسخه کبیر صحیح نسائی در باب مناقب امیر المومنین علی
بن ابیطالب از صحیح ابی داود و صحیح ترمذی آنچه مذکور شد روایت شده و ابن مغازلی شافعی
که از اکابر فقها و محدثین ایشان است این حدیث را در کتاب خود که مشهور است بمناقب بطرق متعدده
روایت کرده و از انجمله روایت کرده از پسر زن زید بن ارقم که گفت برگشت پیغمبر خدا از مکه در حجة الوداع
تا اینکه فرود آمد بغدیر خم جحفه پس امر کرد تا زیر چند درخت را از خار ها پاک کردند و بعد از آن ندا کرد که الصلوة
جامعة پس رفتیم بسوی رسول خدا در روزیکه بسیار گرم بود و بعضی ردای خود را بر سر می انداختیم و بعضی
در زیر پا های خود و از شدت گرما تا اینکه رسیدیم برسول خدا پس گذارد نماز ظهر را و بعد از آن بجانب ما متوجه
شد و گفت الحمد لله و راوی ذکر کرده است از آنحضرت خطبه بلیغ طویلیکه مشتمل است بر مواعظ و نصایح
و اخبار از رحلت و تحریص بر تمسک بکتاب الله و عترت و نگاهداشتن عزت و حرمت این هر دو و بعد از آن

چنین روایت کرده که پس گرفت دست علی ابن ابیطالب را و بلند کرد و گفت من کنت ولیه فهذا
ولیه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه سه مرتبه دیگر روایت کرده باسناد از ابی
هریره که گفت روزه گیرد روز هجدهم ذی الحجه نوشته میشود از برای او روزه شصت ماه آنگاه گفت
و این روز غدیر خم است که گرفت رسول خدا دست علی ابن ابیطالب را و گفت الست اولی بالمومنین
من انفسهم گفتند بلی یا رسول الله پس گفت من کنت مولاه فعلی مولاه و عمر ابن خطاب
گفت بخ بخ لک یا ابن ابیطالب اصبحت مولائی و مولا کل مومن و مومنة پس فرستاد خدای
تعالی آیه الیوم اکملت لکم دینکم را دیگر روایت کرده باسناد از زید بن ارقم که گفت بگواهی
طلبید علی مردم را در مسجد که هر که شنیده است از نبی که میگفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال
من والاه وعاد من عاداه و برخیزد و بگوید و بودم من از آنکه کتمان شهادت کردم پس
کور شد چشم من دیگر روایت کرده باسناد از جابر بن عبدالله انصاری که گفت بدرستیکه رسول خدا
فرود آمد بجحفه و دوری گزیدند مردم از آنحضرت پس امر کرد علی را تا جمع ساخت مردم را و بعد از آنکه
جمع شدند برخاست آنحضرت در میان ایشان در حالتی که تکیه کرده بود بر دست علی ابن ابیطالب پس
بعد از آنکه حمد کرد خدای را گفت ایها الناس بدرستیکه مرا ناگوار آمد تخلف شما از من تا اینکه تخیل شد
نزد من اینکه نیست درختی دشمن تر نزد شما از درختیکه نزدیک من است بعد از ان گفت لیکن منزلة
علی ابن ابیطالب را خدا از من بمنزله من گرفته است از و پس راضی شود خدای از و چنانکه من از و راضیم
زیرا که او اختیار نکرد بر نزدیکی و دوستی من چیزی دیگر را بعد از ان بلند کرد دستهای علی را و گفت
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه آنگاه مردم شروع کردند بعذر
خواهی و گریه میکردند و تضرع مینمودند و میگفتند یا رسول الله صلی الله علیه وسلم یا دوری نگزیدیم از تو مگر
از برای گذرانیکه مبادا گران باشیم بر تو و پناه میبریم بخدا از سخط رسول او پس راضی شد پیغمبر خدا از ایشان
دیگر روایت کرده باسناد از عمر بن سعد که گفت حاضر بودم در حالیکه علی بر منبر بگواهی طلبید اصحاب
رسول را در واقعه روز غدیر پس دوازده مرد که از انجمله بود ابو سعید خدری و ابوهریره و انس بن مالک
شهادت دادند که شنیده اند از رسول خدا که میگفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من
والاه

وعاد من عاداه **دیگر** روایت کرده باسناد از ابن ابی اوفی که گفت حضرت رسول گرفت بازوی علی را وگفت ایها الناس الستم تعلمون انی اولی بالمومنین من انفسهم گفتند بلی یا رسول الله پس گفت من کنت مولاه فعلی مولاه **دیگر** روایت کرده باسناد از عبد الله بن مسعود که گفت بدرستیکه نبی گفت من کنت مولاه فعلی مولاه **دیگر** روایت کرده باسناد از عمر بن الخطاب که او گفت گفت رسولخدا از برای علی من کنت مولاه فعلی مولاه **دیگر** روایت کرده از رباح بن حرث حدیث آمدن قومی از عرب نزد امیر المومنین و گفتن السلام علیک یا مولانا بهمان مضمون که احمد حنبل روایت کرد تا آخر که گفتند در است ابو ایوب انصاری **وبیهقی** که از پیشوایان حدیث اهل خلاف است و روایت نزد ایشان بسیار معتبر است روایت کرده این حدیث را از براء بن عازب بهمان مضمون که روایت کرده از واحمد حنبل از اول حدیث که گفت بودیم با رسول در سفر پس فرود آمد بغدیر خم تا آخر که گفت پس گفت عمر بن الخطاب **هنیئا لک یا علی بن ابیطالب اصبحت مولی کل مومن ومومنة**

واخطب خطبای خوارزم موفق ابن احمد مکی که از مشاهیر علمای ایشان است در کتاب مناقب بچند طریق روایت کرده است از ابی طفیل و او از زید بن ارقم که گفت چون مراجعت کرد رسولخدا از حجة الوداع فرود آمد بغدیر خم امر کرد تا پاک کنند پای درختان را بعد از ان گفت که من اجابت دعوت حق خواهم کرد و بدرستی که گذاشته ام در میان شما دو امر عظیم که یکی بزرگتر است از دیگری و آن دو امر یکی کتاب خداست و دیگری اهل بیت من پس بدرستیکه اینها از هم جدا نمیشوند هرگز تا آنکه وارد شوند بر من نزد حوض کوثر انگاه گفت بدرستیکه خدای عز وجل مولای منست و من مولای هر مومنم و بعد از ان گرفت دست علی را و گفت **من کنت ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه** و ابی طفیل گفت که من گفتم بزید بن ارقم که تو خود از رسولخدا شنیدی این را پس گفت زید که نبود در خیمها احدی مگر آنکه دید بچشم خود و شنید بگوش خود **دیگر** روایت کرده باسناد از براء بن عازب این حدیث را بهمین مضمون که احمد حنبل و بیهقی روایت کرده اند از اول که گفت حضرت رسول است تا آخر قول عمر که گفت **اصبحت مولای کل مومن ومومنة** تفاوتیکه هست این است که در روایت اخطب بعد از **قالوا بلی** چنین واقع شده که **فقال هذا ولی من انا ولیه اللهم**

وال من والاه وعاد من عاداه من کنت مولاه فعلی مولاه **دیگر** روایت کرده باسناد
از ابی سعید خدری که گفت بدرستیکه پیغمبر روزیکه طلبید مردم را بغدیر خم امر کرد تا پاک کرده شد خاریکه
بود در زیر درخت و این روز پنجشنبه بود بعد از ان خواند مردم را بعلی یعنی مردم را بولایت علی دعوت
کرد و گرفت بازوی او را پس بلند کرد او را تا انکه مردم دیدند سفیدی زیر بغل حضرت رسول را
و هنوز از هم جدا نشده بودند که نازل شد آیه الیوم اکملت لکم دینکم پس گفت رسول خدا الله
اکبر علی اکمال الدین واتمام النعمة ورضاء الرب برسالتی والولایة لعلی بعد از ان گفت
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله
پس حسان بن ثابت انصاری گفت یا رسول الله رخصت ده مرا تا بگویم چند بیت درین باب رسولخدا
فرمود بگو ببرکت الله پس حسان گفت ای جماعت قریش بشنوید شهادت رسولخدا را و بعد از ان گفت
شعر ینادیهم یوم الغدیر نبیهم ※ بخم واسمع بالنبی منادیا ※ و بعد از دو بیت دیگر گفت **شعر** فقال
له قم یا علی فاننی ※ رضیتک من بعدی اماما وهادیا ※ اگرچه اخطب چهار بیت را ذکر کرده
بود و از این قصیده لیکن دو بیت از ان چهار که دلالتش بر مطلوب ظاهر بود ذکر شد و دیگر متروک شد
تا بر جمعیکه بر شعر عربی مربوط نیستند دشوار نگردد و حاصل معنی هر دو بیت این است که ندا میکرد
ایشانرا روز غدیر نبی ایشان در موضع خم پس گفت نبی مر علی را که برخیز یا علی پس بدرستیکه
رضای من در آنست که تو بعد از من امام و مقتدا و رهنماینده خلق باشی **دیگر** روایت کرده باسناد
از عبد الرحمن ابن ابی لیلی و او از پدرش که گفت خبر داد در روز غدیر خم رسول خدا مردم را که علی
مولای هر مومن و مومنه است و گفت مر علی را که انت امام کل مومن و مومنة وولی
کل مومن و مومنة بعدی یعنی توئی بعد از من امام و صاحب اختیار هر مرد و هر زن با ایمان
دیگر روایت کرده باسناد از ابن عباس که رسولخدا مر علی را گفت انت ولی کل مومن و مومنة
من بعدی **دیگر** روایت کرده از ابو جعفر و یعقوب ابن اسحاق که عمر ابن خطاب بعلی ابن ابیطالب
گفت هذا مولای و مولا کل مومن و مومنة **دیگر** روایت کرده از سعید ابن وهب
و عبد خیر که گفتا هر دو شنیدیم از علی بن ابیطالب که در رحبه مردم را بگواهی طلبید در باره انچه شنیده

اند از رسول خدا در روز غدیر پس برخاستند جمعی از اصحاب رسول و شهادت دادند که ما شنیدیم
که رسولخدا میگفت من کنت مولاه فان علیاً مولاه **دیگر** روایت کرده از ابی هریره حدیث روز
هشتدهم ذی الحجه را بهمان مضمون که ابن مغازلی مذکور شد لیکن در روایت اخطب نزول آیه اکملت
لکم دینکم مذکور نیست و در قول عمر بجای کل مومن و مومنه کل مسلم واقع شده است **دیگر** روایت
کرده باسناد از زاید ابن ایاس و او از پدر خود که گفت بودیم ما در جنگ جمل با علی پس آنحضرت طلحه
را طلبید و بعد از انکه طلحه آمد باو گفت قسم میدهم ترا بخدا و گواهی میطلبم آیا شنیدی تو از رسولخدا که
میگفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه طلحه گفت آری
شنیدم آنحضرت گفت پس چرا با من مقاتله میکنی گفت بخاطرم نبود **دیگر** نامه را که عمرو بن عاص بمعویه
نوشته بود پیش از مطیع معاویه شدن در کتاب خود آورده و دران نامه از فضایل مرتضی علی بسیار مندرج
است از انجمله یکی این است که بتحقیق که گفت رسولخدا در حق علی روز غدیر خم من کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل
من خذله **دیگر** روایت کرده از اصبغ بن نباته که گفت در هنگامی که نامه علی ابن ابطالب را
نزد معویه برده بودم و در مجلس او جمعی بودند از صحابه مثل عمرو بن عاص و ابو هریره و غیرهما من گفت
معویه که علی قاتلان عثمان را پیش ما بفرستد من بمعویه گفتم تو سلطنت میخواهی و طلب قاتلان عثمان
را وسیله ساخته پس او در امد آمد و من خواستم که غضب او را بیشتر سازم گفتم با بی هریره که
ای صاحب رسول الله من قسم میدهم ترا بخدایی که نیست غیر او و بحبیب او مصطفی که در غدیر خم
حاضر بودی گفت آری حاضر بودم گفتم چه شنیدی که رسول خدا در حق علی گفت گفت شنیدم
که گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من
نصره واخذل من خذله آنگاه گفتم پس تو دوستی میکنی با عدوی او و دشمنی میکنی با دوست
او پس ابوهریره آهی برکشید و گفت انا لله وانا الیه راجعون **دیگر** روایت کرده اخطب خوارزم
و ابن مغازلی و همچنین ابن مردویه از عامر بن واثله حدیثی طولانی مشتمل آنکه در روز شوری حضرت
امیر المومنین بواسطه تمام حجت یکیک فضایل خود را می شمرد و قسم میداد اصحاب را که دیگری غیر من هست

در میان شما که صاحب این فضیلت باشد ایشان اقرار میکردند و میگفتند که نیست در میان با غیر از تو صاحب
این فضیلت و از جمله عامر بن واثله روایت کرده اند که او گفته از علی ابن ابیطالب ع شنیدم ای[ن]ست که الخ
قال فانشدکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله من کنت مولاه فعلی مولاه لیبلغ
الشاهد منکم الغایب غیری قالوا اللهم لا یعنی گفت امیر المومنین که پس بگواهی میطلبم و سوگند
میدهم شما را بخدا که در میان شما هست کسیکه گفته باشد از برای او رسول الله این کلمات را غیر از من همه
گفتند نیست و این حدیث متضمن بسیاری از فضایل آنحضرت است انشاء الله تعالی در جای خودش مفصلا مذکور
خواهد شد و هم ابن مردویه مذکور که از مشایخ معتبر ایشان است و کلامش سند است نزد علمای
چهار مذهب در کتاب مناقبش روایت کرده باسناد از ابی سعید خدری که گفت بدرستیکه رسول خدا طلب
کرد مردم را در غدیر خم و آن روز پنجشنبه بود و امر کرد تا پاک کردند پای درخت را از خار بعد
از آن خواند مردم را بعلی پس گرفت بازوی او را و بلند ساخت تا آنکه دیدند مردم سفیدی زیر بغل رسولخدا
را و هنوز جدا نشده بودند از هم که نازل شد آیه الیوم اکملت لکم دینکم تا آخر پس گفت رسولخدا
الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضاء الرب برسالتی و الولایة لعلی
بعد از آن گفت اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من
خذله پس ملاقات کرد عمر بن الخطاب علی را و گفت هنیئا لك یا بن ابیطالب اصبحت و امسیت
مولی کل مومن و مومنة آنگاه حسان بن ثابت انصاری اذن از رسولخدا طلبید و گفت چند بیت
در این باب و ذکر کرده ابن مردویه اینها را و چون دو بیت از آن ابیات تحریر یافت در روایت اخطب
خوارزم لهذا در اینجا مذکور نشد و دیگر روایت کرده از عبد الله بن مسعود که ما در عهد رسول چنین میخواندیم
که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك ان علیا مولی المؤمنین یعنی برسان
آنچه نازل شده بتو از پروردگار تو که علی مولای مومنان است و دیگر روایت کرده از عبد الله بن عباس
و زید بن علی زین العابدین که ایشان گفتند چون مامور شد رسولخدا به تبلیغ فضایل علی و امر شد از جانب
خدا که بگوید درباره علی آنچه خدا فرموده پیغمبر ص گفت یارب این قوم تازه ایمان آورده اند یعنی میترسم
که قبول نکنند آنچه درباره علی بگویم پس چون برگشت از حجة الوداع و بغدیر خم رسید آیه یا ایها الرسول

بلغ ما انزل الیه تا نازل شد پس گرفت آنحضرت بازوی علی را و با مردم گفت ایها الناس الست
اولی بکم من انفسکم گفتند بلی یا رسول اللہ آنگاه گفت اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه واخذل من خذله واحب من احبه
وابغض من ابغضه **و ابی عبد اللہ مرزبانی** که از مشایخ کبار ایشان است این حدیث را
با بیتهای حسان در جزو چهارم از کتب سرقات الشعر روایت کرده موافق روایت اول ابن مردویه
از ابی سعید خدری لیکن در روایت مرزبانی ملاقات عمر و تهنیه کردن مذکور نیست **و امام واحدی** که از
بزرگان و مشاهیر ایشان است در کتاب خودش که مسمی است باسباب نزول روایت کرده باسناد از ابی
سعید خدری که گفت نازل شد یا ایها الرسول الخ در غدیر خم در حق علی بن ابیطالب **و زهری** که
یکی از معتبرین محدثین ایشان است روایت کرده که بعد از حجة الوداع پیغمبر صلعم منزل ساخت بغدیر خم در روز هیجدهم
ذی الحجه وقت زوال آنگاه خطبه فرمود که مشتمل بود بر اینکه من میگذارم در میان شما امری که اگر بان تمسک
شوید بضلالت نخواهید افتاد بعد از من و آن کتاب خداست و اهلبیت من و این هر دو از هم جدا نمیشوند تا در
کنار حوض کوثر بمن برسند و تحریص کرد مردم را بر رعایت کتاب خدا و اهل بیت بعد از آن سه مرتبه گفت
ایها الناس من اولی بالمومنین یعنی ای مردمان کیست اولی بتصرف در مومنین همه گفتند خدا و رسول
او اولی بمومنین اند بعد از آن گرفت دست علی را اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه و عاد من عاداه سه مرتبه بعد از آن فرمود الا فلیبلغ الشاهد منکم
الغائب یعنی آگاه باشید پس باید که برساند هر که از شما حاضر است بکسیکه غایب است **و حافظ ابو
الفرج** که از معتمدین اهل خلاف است که در کتابش که مسمی است بمرج البحرین این حدیث را باسناد روایت
کرده از مشایخ خود و در اینجا گفته که پس گرفت رسول صلعم دست علی را و گفت من کنت مولاه و اولی به من نفسه
فعلی ولیه **و حافظ ابو الفتوح** که از معتمدین ایشان است در کتاب موجز در فضل خلفای اربعه
روایت کرده است باسناد از حذیفه ابن اسید غفاری و عامر ابن لیلی بن ضمره که گفتند وقتیکه حضرت رسول صلعم
از حجة الوداع مراجعت نمود بجحفه رسید امر کرد تا پاک کردند پای چند درخت نزدیک بهم را که منع کرده بود آنحضرت
که کسی در زیر آنها فرود نیاید بعد از آن با مردم نماز گذارد در زیر آن درختها و آن روز غدیر خم بود و بعد الفراغ

از نماز گفت ایها الناس و راوی خطبه که مشتمل است بر خبر دادن آنحضرت از رحلت خود ذکر کرده و بعد از آن
چنین روایت کرده که گفت آنحضرت ایها الناس الا تسمعون الا فان الله مولائی و انا اولی بکم
من انفسکم الا و من کنت مولاه فعلی مولاه حاصل معنی آنکه ای مردمان آگاه باشید و می شنیده
باشید که بتحقیق خدا مولای منست و من اولی بشما ام از نفسهای شما آگاه باشید که هرکه من مولای اویم پس علی
مولای اوست آنگاه گرفت دست علی را و بلند ساخت تا دیدند آن را قوم پس گفت اللهم وال من والاه
و عاد من عاداه و ابن صباغ مالکی نیز در کتاب فصول المهمه این حدیث را از زهری و واحدی و ابو الفتوح
عجلی بهمین مضمون که درین کتاب تحریر یافت روایت کرده از احمد حنبل و ترمذی نیز روایت کرده است
و ابو القسم عبد الله حسکانی که از مشاهیر است باسناد روایت کرده از ابی سعید خدری که گفت در وقت
نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم رسول الله گفت الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام
الدین و اتمام النعمة و رضاء الرب برسالتی و ولایة علی ابن ابیطالب بعد از آن فرمود
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من
نصره و اخذل من خذله و در مشکوة که از صحاح معتبره ایشان است از براء ابن عازب و زید
بن ارقم این حدیث مذکور است که گفتند بدرستیکه رسولخدا صلعم چون فرود آمد بغدیر خم گرفت دست علی را پس گفت
الستم تعلمون انی اولی بالمومنین من انفسهم گفتند بلی پس گفت اللهم من کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس ملاقات کرد عمر علی را و گفت هنیئا لک یا
ابن ابی طالب اصبحت و امسیت مولی کل مومن و مومنة و علامه نیشاپوری شافعی که
از علمای مفسرین ایشان است در تفسیر خود روایت کرده از ابی سعید خدری که آیه یا ایها الرسول نازل
شد در فضل علی بن ابیطالب روز غدیر خم پس رسولخدا گرفت دست علی را و گفت من کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس ملاقات کرد عمر با علی و گفت هنیئا لک
یا ابن ابیطالب اصبحت مولائی و مولای کل مومن و مومنة و هم نیشاپوری بعد ازین بلا فاصله گفته که این حدیث
قول ابن عباس و براء ابن عازب و امام محمد باقر ع است و محمد ابن طلحه شافعی که یکی از فضلای
کامل ایشان است در کتاب مطالب السؤال از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده که پیغمبر با امیر المومنین

نقت من کنت مولاه فعلی مولاه و هم ابن طلحه در کتاب مذکور گفته که این روایت در صحیح ترمذی بر وجه اجمال
مذکور گفته و در غیر این کتاب بتفصیل مذکور است وان بعد از مراجعت حضرت رسول از حجة الوداع بود
روز هشتدهم ذی الحجه در موضعیکه مذکور است بغدیر خم دیگر روایت کرده که روزی امیر المومنین از جمع
پرسید که آیا در میان شما کس هست که در روز غدیر خم از حضرت رسول شنیده باشد که گفت من کنت
مولاه فعلی مولاه پس سیزده نفر از انجماعه شهادت دادند که از حضرت رسول شنیده اند و بعد
از ذکر روایت محمد بن طلحه چنین گفته که چون لفظ من افادهٔ عموم میکند دلیلست بر انکه هر که حضرت رسول مولی
و صاحب اختیار او باشد علی هم نسبت با وچنین است بعد از ان گفته که ازینجهت حضرت رسول مولی را
مطلق وا گذاشته و مقید بیکی از معانی که درانها مستعمل است نکرده تا دانسته شود که هر نسبتی که میانه پیغمبر
و افراد مسلمین است همان نسبت بعینه میان علی و انشخص خواهد بود و بعد از ان گفته که این حدیث
صریح است در یکه حضرت پیغمبر علی را بخصوص مدرجه و منقبتی ساخته که هیچکس غیر او از جانب رسول باین
مرتبه بهره مند نگشته **و حافظ ابو نعیم** که از قدوهٔ مشایخ این طایفه است در کتاب حلیة الاولیا
روایت کرده از ابو سعید خدری که گفت آیه **الیوم اکملت لکم دینکم** آه در روز غدیر نازل
شد بعد از انکه حضرت رسول خدا دست امیر المومنین را گرفت او را بر بالای منبر برده بمردم نمود و گفت
من کنت مولاه فعلی مولاه و چون آیه نازل شد حضرت پیغمبر فرمود الله اکبر و الحمد لله
علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضاء الرب برسالتی و ولایة علی ابن ابیطالب
و صاحب کتاب سید المتعبدین عمر بن الخضر الملا که از معتمدین است در کتاب مذکور روایت
کرده که در روز غدیر حضرت رسول فرمود **الست اولی بالمؤمنین من انفسهم** گفتند بلی
دیگر فرمود **الیس ازواجی امهاتکم** یعنی آیا نیست زنان من بمنزلهٔ مادران شما گفتند بلی انگاه گرفت
دست علی را و گفت **ان هذا مولا من انا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه**
پس ملاقات کرد عمر با علی و گفت **هنیئا لك یا ابن ابیطالب اصبحت مولای و مولا کل مومن**
و مومنة و شیخ ابن اثیر جزری شافعی که از عظمای اکابر ایشان است در کتاب
اسنی المطالب فی مناقب علی ابن ابیطالب روایت کرده باسناد از عبد الرحمن بن ابی لیلی که گفت شنیدم

ازالة الغین [illegible] صفحه ۲۱۴

از علی ابن ابیطالب ع که در رحبه بگواهی میطلبید مردم را که کیست که شنیده باشد از رسولخدا ص که می گفت
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه پس برخاستند
دوازده نفر و شهادت دادند که ما شنیدیم این را از رسولخدا ص **و سید جمال الدین** عطاء الله
صاحب کتاب روضة الاحباب که در حدیث نزد ایشان مشهور است در کتاب مذکور چنین روایت کرده
که رسولخدا در اثنای مراجعت از حج چون بمنزل غدیر خم که از نواحی جحفه است رسید نماز پیشین را
در اول وقت گذارد و بعد از ان روی بسوی یاران کرد و گفت الست اولی بالمومنین من
انفسهم یعنی آیا من نیستم اولی بمومنین از نفسهای ایشان و در روایتی آنکه فرمود گویا مرا بعالم بقا
خواندند و من اجابت کردم بدانید که در میان شما دو امر عظیم میگذارم و یکی از دیگری بزرگتر است قران و
اهلبیت من و احتیاط کنید که بعد از من با ان دو امر چگونه سلوک خواهید نمود و رعایت حقوق انها چه
کیفیت خواهید کرد و ان دو امر از یکدیگر جدا نخواهند شد تا لب حوض کوثر بمن رسند انگاه فرمود من
کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله
وادر الحق معه حیث کان و مرویست که قدوه اصحاب عمر بن خطاب گفت ای علی بامداد کردی مولای من

و مولای هر مومن و مومنه فقط
ز دل عداوت او دور دار تا بخوری
که بر کمال معالیش بل اتی است گواه

ز راز برای سر دین خویش تاجی ساز
ز تیغ لفظ بنی زخم عاد من عاداه

ز خاک پای جوانمرد وال من والاه
گواه پاکی اصلت ولای شاهی دان

تا اینجا بود عبارت صاحب کتاب روضة الاحباب **و ابن ابی الحدید**

که از مشاهیر علمای معتبر ایشان است در شرح نهج البلاغه روایت کرده که بگواهی طلبید علی ع مردم را در رحبه
و گفت کدام یک از شما شنیده اید از رسول خدا ص که میگفت من کنت مولاه فعلی مولاه پس برخاستند دوازده
نفر و شهادت دادند که ما شنیدیم و انس بن مالک در انجا حاضر بود و برنخاست پس علی ع انس را گفت
ای انس تو خود حاضر بودی چه مانع شد ترا از برخاستن و شهادت دادن انس گفت یا امیر المومنین ع از
کبر سن مرا فراموش شده است انحضرت گفت خداوندا اگر دروغگو باشد انس بپیدا ز کله بر روی او
که عمامه او را تواند پوشانید بعد ازین چنین گفته که طلحه بن عمر و گفت والله که دیدم لکه برصی بعد از ان
درمیان دو چشم انس و از تتبع روایات ظاهر میشود که انحضرت مکرر از برای اتمام حجت مردم را بگواهی

مسطور است و سبط ابن جوزی شیخ اهل سنت صاحب کتاب مرآت الزمان که از عظمای
ایشان است در کتاب مذکور گفته که اتفاق کرده اند علمای سیر در اینکه قصه غدیر بعد از رجوع پیغمبر از
حجة الوداع بود در بیست و هشتم ذی الحجه و جمع بودند صد و بیست هزار اصحاب نبی و گفت پیغمبر من کنت
مولاه فعلی مولاه و غزالی که از پیشوایان جلیل القدر مسلم الثبوت ایشان است در کتاب سر العالمین
وکشف ما فی الدارین در مقاله چهارم که تعیین کرده است آنرا از برای تحقیق امر خلافت بعد از ذکر اختلاف
و ابحاث بهمین عبارت گفته لکن اسفرت الحجة وجهها واجمع الجماهیر علی متن الحدیث
فی یوم غدیر خم باتفاق الجمیع وهو یقول من کنت مولاه فعلی مولاه فقال عمر بن الخطاب بخ بخ
یا ابا الحسن اصبحت مولای ومولا کل مؤمن ومؤمنة بعد از ین گفته این عبارت که وهذا تسلیم ورضی
وتحکیم ثم بعد هذا غلب الهوی بحب الریاسة وحمل عمود الخلافة وعقود البنود
وخفقان الهوی فی قعقعة الرایات واشتباک ازدحام الخیول وفتح الامصار سقاهم
کاس الهوی فحملهم الی الخلافة فعادوا الی الخلاف الاول فنبذوه وراء ظهورهم
واشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون و حاصل معنی فقره اول غزالی است که لیکن روشن شد
وجه حجت و دلیل و اجماع کردند جمهور بر حدیث روز غدیر در حالیکه حضرت رسول میگفت من کنت مولاه
فعلی مولاه آه و حاصل معنی وهذا تسلیم تا آخر آنکه این مبارکباد گفتن عمر تسلیم و رضامندی است بولایة مرتضی علی
و گردن نهادن بحکم رسول خدا پس بعد از ین تسلیم و انقیاد غالب شد هوای نفس از جهت دوست داشتن
ریاست و بزرگی و برداشتن ستون خلافت و پرچمهای علمها و پیچیدن باد و مضطرب شدن نشان در حالت
رفتن علمها و نشانها از پیش و پس و مشتبک بنظر آمدن هیئت حاصل در وضع دست و پای اسپان در یکجا
جمع شده و فتح کردن شهرها و دوستی این امور الجماعت را از جام هوای نفس شراب داد پس ایشان را
بدین داشت که خلافت را از و گرفتند و برگشتند بحالیکه پیش از اسلام داشتند و عهد و میثاق روز
غدیر را شکسته پس پشت انداختند و خریدند باین شکستن عهد چیز اندک و بی اعتبار پس بدست آنچه ایشان
خریدند قاضی زاده کرهرودی در کتاب اعتقادیه اش نقل کرده که در کتاب انوار هدیه دیده شد که ابن
جوزی در باب سیوم از کتابش که مسماست بتذکره خواص الامه نقل نموده که ابو حامد غزالی در کتاب سر العالمین

وکشف ما فی الدارین حکایت روز غدیر را روایت کرده و نقل کرده است از کتاب ابن جوزی قاضی زاده مذکور عبارت
غزالی را از هذا التحکیم تا بئس ما یشترون به روایت ابن جوزی از غزالی لیکن بجای **فعادوا الی الخلاف**
فحملهم الی الخلافة نقل کرده است و غرض از ذکر این سخن دفع جدل بعضی از جاهلانست که در حین
اضطرار میگویند لانسلم که کتاب سر العالمین از غزالی باشد شاید دیگری بنام او تصنیف کرده باشد الحق کدام
عاقل بر خود می پسندد که اوقات خود را مصروف داشته کتابی تصنیف کند و بدروغ و افترا بنام دیگری بنهد
و بدیهی هر ذی عقلی میداند که این قسم امور از محال عادیست و الا اعتماد بر هیچ کتابی نمی ماند **وطبرانی**
که از معتبرین محدثین ایشان است باسناد روایت کرده که رسول خدا در غدیر خم خطبه ادا فرمود در زیر درخت
و روایت کرده است خطبه را که مشتمل است بر خبر از رحلت آنحضرت و آگاهانیدن خلایق بر صدق وقوع حشر و
شهادت دادن مردم بر رسانیدن آنحضرت پیغام الهی را و بعد از آن چنین روایت کرده که آنحضرت گفته
ایها الناس ان الله مولای وانا مولی المؤمنین وانا اولی بهم من انفسهم من کنت مولاه
فعلی مولاه فهذا مولاه یعنی علی **اللهم وال من والاه وعاد من عاداه** **ودارقطنی** که یکی از محدثین
مسلم الثبوت ایشان است بعد از نقل حدیث روایت کرده که چون شنیدند ابوبکر و عمر آنچه حضرت رسول فرمود
گفتند مر علی را **که امسیت یا ابن ابیطالب مولی کل مؤمن ومؤمنة** یعنی گردیدی شامگاه مولای هر مومن و
مومنه **ونسائی** که از عمده محدثین ایشانست حدیث غدیر خم را نیز روایت کرده است **وهمچنین ذهبی** و
تصحیح سند نیز کرده است و اگر کسی تتبع کند کتب ارباب حدیث فرق اسلام را در همه آنها می یابد این روایت را
مگر در بعضی که مصنفش از نهایت تعصب مذکور نساخته باشد و علمای مخالفین در خصوص خبر روز غدیر خم روات
این حدیث تصانیف کرده اند از آنجمله شیخ بزرگ ایشان **ابو العباس** احمد الی مشهور بابن عقده که کلامش
سند است نزد اصحاب هر یک از چهار مذهب کتابی درین باب تصنیف کرده است که مسماست بکتاب ولایت
و ذکر کرده این حدیث را در آن کتاب بصد و پنج طریق و اسم پاره از راویان که از آنها روایت کرده
این است امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب و ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن ابن عوف
و سعد ابن مالک و عباس ابن عبد المطلب و امام حسن و امام حسین و عبد الله بن عباس و عبد الله ابن جعفر
بن ابیطالب و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابوذر غفاری و سلمان فارسی و سعد ابن زراره انصاری

وحبشي ابن جناده وخزيمه ابن ثابت انصاري وحذيفه بن اليمان وعبد الله بن عمر وبراء ابن عازب وسمره
بن جندب وسلمه بن اكوع اسلمي وعمران ابي سلمه وسهل ابن سعد انصاري وثابت ابن يزيد وعمران
بن حصين خزاعي وبريده بن الحصيب وجبله بن عمرو انصاري وزيد بن حارثه انصاري وانس بن مالک
انصاري وعبد الله بن ثابت انصاري وابو امامه انصاري وعامر بن ابي ليلى انصاري وحسان ابن ثابت
انصاري وقيس بن ثابت انصاري ومالک ابن حويرث وحذيفه ابن اسيد غفاري وثابت ابن وديعه انصاري
وابو هريره وهاشم ابن عتبه ابن ابي وقاص ومقداد ابن عمرو كندي وعبد الله بن عبد الله وابو ليلى انصاري
وابو رافع غلام رسول الله وابو زينب انصاري وعبد الله بن بشر مازني وسعيد بن سعيد بن عباده انصاري
ونعمان بن عجلان انصاري وجندب ابن سفيان وحبيب ابن بديل ورفاعه خزاعي وفاطمه بنت رسول الله
وام سلمه وام هاني بنت ابي طالب وعايشه وجرير ابن عبد الله بجلي وابو سعيد خدري وعدي ابن حاتم و
زيد ابن ارقم وجابر بن سمره واسامه بن زيد ووحشي بن حرب وابو الحمراء خادم رسول الله وعامر ابن
واثله وعبد الله بن ابي اوفى وعطيه بن بشر مازني **وابن مغازلي** بعد از روايت اين حديث نقل كرده
از اوستاد ومحدث خودش ابو القاسم محمد بن عبد الله اصفهاني كه او گفت **هذا حديث صحيح عن رسول**
الله صلعم ونيز گفته بتحقيق كه روايت كرده اند حديث غدير خم از رسول خدا قريب بصد نفر كه از جمله انها اند عشره
مبشره واين حديثي است ثابت وواقع ونميدانم كه چه مخصوص شد علي باين فضيلت وديگري با او شريک
نشد تا اينجا بود مضمون قول ابن مغازلي **وشيخ ابن كثير** شامي شافعي در تاريخش در انجا كه ذكر احوال محمد بن جرير
طبري شافعي كرده چنين گفته كه من ديدم از محمد بن جرير كتابي در دو جلد ضخيم كه جمع كرده بود دران كتاب
روايات حديث غدير خم واو نقل كرده است از ابو المعالي جويني شيخ اهل سنت كه او تعجب ميكرد و مي
گفت من ديدم يكجلد كتاب در بغداد در دست صحافي ودران كتاب بود روايات روز غدير خم وبرپشت
ان كتاب نوشته شده بود كه **المجلد الثامن والعشرون من طرق من كنت مولاه فعلي مولاه و**
ابن جوزي در كتاب خصايص بعد از ذكر روز غدير چنين گفته كه روايت كرده اين حديث را از
صحابه عمر ابن خطاب وبراء ابن عازب وسعد بن ابي وقاص وطلحه وعباس وابن عباس وحسين بن علي وعبد الله
بن مسعود وعمار ياسر وابو ذر غفاري وابو ايوب انصاري وابن عمر وعمران بن حصين وزيد بن حصين و

و ابو هریره و جابر بن عبد الله انصاری و ابو رافع غلام پیغمبرؐ و جریر بن عبد الله و انس بن مالک و ابو حذیفه
ابن اسید غفاری و زید بن ارقم و عبد الرحمن بن عمر دیلمی و یزید بن شراحیل و عامر ابن لیلی انصاری و
و وهب ابن حمزه و وحشی بن حرب و سعد بن جناده و عمران بن شراحیل و عامر بن سمره و مالک بن حویرث
و ابو ذویب شاعر و عبد الله بن ربیعه و شیخ جزری شافعی که در کتابش که مسمی است باسنی المطالب بعد از ذکر روایت
غدیر خم بطرق کثیره چنانچه مذکور شد گفته که این حدیث صحیح است از امیر المومنینؑ بروات بسیار و متواتر
است از رسول خدا و روایت کرده اند این حدیث را جمعی کثیر بعد ازین گفته اعتمادی نیست بر سخن کسانیکه
اطلاع بر علم حدیث ندارند تحقیق که روایت شده این حدیث از ابوبکر و عمر و طلحه و زبیر و سعد بن ابی
وقاص و عبد الرحمن بن عوف و عباس بن عبد المطلب و زید بن ارقم و براء بن عازب و بریده بن الحصیب
و ابی هریره و ابی سعید خدری و جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله بن عباس و حبشی بن جناده و عبد الله
بن مسعود و عمران بن حصین و عبد الله بن عمر و عمار بن یاسر و ابو ذر غفاری و سلمان فارسی و سعد بن
زراره و سمره ابن جندب و زید بن ثابت و انس بن مالک و از غیر ایشان از صحابه و ثابت شده است که
این قول پیغمبر خداست که در خطبه روز غدیر خم در حق علی بن ابیطالبؑ فرمود و آن روز روز هشتدهم ذی الحجه
بود و وقتیکه برگشته بود از حجة الوداع تا اینجا بود مضمون کلام جزری و ابن حجر عسقلانی متاخر
که عالم ایشان است با نهایت تعصب و عناد در کتابش که مسمی است بصواعق محرقه بعد از ذکر این حدیث
گفته که این حدیثی است صحیح و شک نیست در صحت آن بعد ازین گفته که طرق این حدیث بسیار بسیار است
و بسیاری از اسانیدش صحیح است و نیست التفاتی بسخن آنکس که منع این حدیث میکند و میگوید علیؑ در یمن
بود زیرا که ثابت شده است برگشتن علیؑ از یمن و حج دریافتنش در آن سال با پیغمبر و نیز مردود است
سخن کسیکه میگوید فقره اللهم وال من والاه و عاد من عاداه موضوع است زیرا که تصحیح
کرده است ذهبی بسیاری از انها تا اینجا بود مضمون کلام ابن حجر و صاحب کشاف تصریح کرده
است بفقره ثانی این دعا در سوره نحل در تفسیر آیه ان الله یامر بالعدل والاحسان و چنین
گفته که در وقتیکه انداخته شد از خطبه لعنت لاعین یعنی بنی امیه بر امیر المومنین گذاشته شد این آیه بجای آن
و بعضی خود هم قسم که آن لعن فاحشه و منکر و بغی بود بسیار کرده اند خدا تعالی از برای آنکس که این بدعت گذاشت

غضب و عقوبت و خواری را بواسطهٔ قبول دعای پیغمبرؐ که گفته است در شان امیر المومنینؑ و عاد من عاداه تا اینجا بود مضمون کلام صاحب کشاف که دال است بر ملعون بودن معاویه که واضع این بدعت کفر اثر گشت و در کتب تواریخ معتبرهٔ ایشان نیز حدیث غدیر خم مذکور است بازیاده چنانچه ظاهر است بر متتبع و دانسته شد سابقا از شهادت ابن جوزی و شعرای موثوق القول مستند در قصاید خود نیز مذکور کرده اند مثل حسان بن ثابت انصاری چنانکه مذکور شد و همچنین کمیت ارباب لغة مثل صاحب صحاح و غیره و مفسرین مثل صاحب کشاف و غیره اشعار شان بعنوان سند و دلیل ذکر کرده اند در قصیدهٔ عینیه گفته که شعر ؂ ویوم الدوح دوح غدیر خم ؂ ابان له الولایة لو اطیعا ؂ حاصل مضمون آنکه در روز دوح یعنی غدیر خم اشکار کرد حضرت پیغمبرؐ از برای مرتضی علیؑ ولایت را ای کاش اطاعت کرده شده بود و مردم بر بیعت کردن مرتضی علیؑ ثابت قدم بودند و فاضل الدین حویزی در کتاب عقایدش که مسماست بمنهاج الفاضلین نقل کرده که کمیت گفت بعد از آنکه این قصیده را گفته بودم شبی حضرت امیر المومنینؑ را بخواب دیدم فرمود که قصیدهٔ عینیه برمن بخوان و من بر آنحضرت میخواندم چون این بیت را خواندم آنحضرت فرمود و شعر

و ابن جوزی در کتاب	ولم ار مثلها حقا اضیعا		ولم ار مثل ذاك الیوم یوما

مرات الزمان خواب مذکور را با بیتی که آنحضرت فرموده از اسناد خود روایت نموده و معنی بیت آنحضرت این است که ندیدم مثل این روز روزی و ندیدم مثل این حق حقی که ضایع شده باشد و اشعاری که متضمن خبر غدیر خم است این چند بیت سید حمیری است که اخطب خوارزم در مناقب خود آورده نظم

وهم حوالیه فسماه	اقامه من بین اصحابه	یوم غدیر الخم ناداه	من الذی احمد بینهم
وعاد من قد کان عاداه	فوال من والاه یا ذا العلی	مولی لمن قد کنت مولاه	هذا علی ابن ابیطالب

یعنی کیست در میان شما آن کس که احمد مرسلؐ روز غدیر خم خواند او را و برپا داشت او را از میان اصحاب در حالتی که صحابه در اطراف آنحضرت بودند پس نام برد او را باین طریق که علی ابن ابیطالبؑ مولای هر کسی است که من مولای اویم پس دوست دار هر کس که دوست دارد او را ای خداوند صاحب رفعت و دشمن دار هر کس را که دشمن دارد او را و از جملهٔ اشعاری که شیخ ابو الفتوح خزاعی رازی در تفسیر خود از قیس بن سعد بن عباده که از اکابر صحابه است آورده این دو بیت است نظم

وعلی امامنا و امام

و مقالات روشن شد که این حدیث بحسب روایات اهل سنت و شهادت علما و محدثین ایشان صحیح و متواتر است تحقیق
که شک کردن دران مثل شک کردن در سایر یقینیات محض مکابره و عناد و غایت تعصب و ضلالت نعوذ بالله
منها زیراکه تواتر نیست مگر رسیدن خبر از راه تعدد روایت بمرتبه که عقل را بر صدق آن جزم بهم میرسد
و بر صاحب انصاف و طالب نجات پوشیده نیست که عقل سلیم تجویز کذب این همه روایات متعدده و اقوال
متکثره نمیکند بلکه بر صدقش اعتقاد ثابت و جازم بهم میرساند خصوص وقتیکه روایت شده باشد در کتب
مخالفین در حق علی بن ابیطالب علیه السلام که بعد تا مدیدی ملوک صاحب اقتدار مثل خلفای بنی امیه و بنی عباس در اخفای
فضیلتهای او کوشیده باشند بمردم در حق خلفای ثلثه فضایل روایت کنند و در حق آنحضرت معایب و همواره همت
ایشان مصروف بوده باشد در قتل اولاد و اتباع آنحضرت و نهب و غارت اموال محبین او چنانکه ظاهر است
بر متتبع اخبار زمان سابق از کتب مخالف و موافق و اگرچه این حدیث و سایر احادیث دال بر امامت آل
پیغمبر آخر الزمان را علمای آل بیت مثل شیخ ثقه محمد بن یعقوب کلینی و شیخ ابوجعفر طوسی و شیخ محمد بن بابویه
قمی و شیخ مفید و سید مرتضی و سید رضی الدین ابن طاوس و شیخ ابو علی طبرسی و علامه حلی و امثال
این بزرگان در کتب مبسوطه خود باسانید صحیحه متواتره از صحابه کرام و ائمه اثناعشر که جمیع فرق امام
بر جلالت قدر و عظم شان ایشان گواهی میدهند روایت کرده اند لیکن بواسطه اتمام حجت بر روایات مستخرجه
از کتب ایشان اختصار نموده **فایده** باید دانست که این کلام هدایت فرجام در غیر روز غدیر نیز از حضرت
رسول خدا در حق امیر المومنین علی ابن ابیطالب صادر شده چنانکه احمد حنبل و ابن مغازلی و اخطب
خوارزم و ابن مردویه و ذهبی باسناد صحیح روایت کرده اند از بریده بن الحصیب که گفت بغزا رفتم همین
با مرتضی علی پس دیدم از و جفای و بعد از انکه بخدمت حضرت رسول آمدم اظهار کردم نارضامندی
خود را پس دیدم که متغیر شد روی رسول خدا ام آنگاه گفت یا بریده **الست اولی بالمومنین من انفسهم** گفتم
بلی یا رسول الله پس گفت **من کنت مولاه فعلی مولاه** و در بعضی از روایات ابن مردویه واقع شده که **ان
علیا اولی الناس بکم بعدی** و دیگر روایت کرده احمد بن حنبل از پسر بریده و او از پدرش که گفت در
وقتیکه مسلمانان در یمن بر بنی زید ظفر یافتند علی بن ابیطالب از اسیران زنی از برای خود بر داشت پس خالد

بن ولید این را نوشت و بمن داد که برسولخدا صلعم برسان من آمدم و نامه خالد را بآنحضرت رسانیدم بعد
از آنکه نامه خوانده شد دیدم در روی آنحضرت آثار خشم و غضب پس من عذر خواستم که یا رسول الله
کسی مرا فرستاده که شما همراه او کرده اید و مرا چاره نبود در رسانیدن آنچه او داده بود پس رسولخدا صلعم
گفت لا تقع فی علی فانه منی وانا منه وهو ولیکم بعدی یعنی بد مگو درباره علی پس بدرستیکه ‌این
از منست و او از منست و او ولی شماست بعد از من و دیگر روایت کرده باتفاق ابن مغازلی اخطب خوارزم
باسناد از عمران بن حصین که گفت فرستاد رسولخدا صلعم جیشی را بجهاد و سردار کرد بر ایشان علی بن
ابیطالب علیه السلام پس بدست حضرت امیر المومنین افتاد کنیزکی و او را برای خود اختیار کرد و آن مردم را ازین
خوش نیامد پس چهار کس از اصحاب عهد کردند که وقتیکه بخدمت رسول صلعم میرویم خبر خواهیم کرد او را ازین کار
علی بن ابیطالب بعد از آنکه نزد حضرت رسول صلعم آمدند و سلام کردند یکی برخاست و گفت یا رسول الله چنین
و چنین کرده آنحضرت صلعم از آنکس اعراض کرد و جوابش نداد پس برخاست دیگری و گفت آنچه اول گفته بود
و آنحضرت صلعم از و نیز اعراض کرد و جواب نداد و همچنین سیومین نیز برخاست و گفت و جواب نشنید و بعد از آن
چهارمین برخاست و گفت آنچه اینها گفتند پس حضرت رسول صلعم متوجه او شد در حالتی که آثار غضب در روی آنحضرت
ظاهر بود و گفت ما تریدون من علی ان علیا منی وانا منه وهو ولی کل مومن یعنی چه میخواهید از علی
بدرستیکه من از علی ام و علی از من است و اوست ولی هر مومن و ترمذی و حاکم نیز روایت کرده
اند از عمران بن حصین که رسولخدا صلعم گفت ما تریدون من علی ان علیا منی وانا منه وهو ولی
کل مومن بعدی

ارشاد دوم در استدلال

چون محقق شد تواتر این حدیث اکنون
باید دانست که لفظ مولی در لغت عرب همچنانکه بمعنی ناصر و محب و همسایه و پناه بدیگران برده و ابن عم و آزاد
کننده و آزاد کرده شده آمده است بمعنی اولی بتصرف نیز آمده است چنانکه ظاهر است بر متتبع لغت عرب و اشعار
فصحا و ابو عبیده که در لغت کلامش سند است و مصنفین کتب لغه مثل صاحب صحاح و غیره از و روایت میکنند
و از جمله معاندین اهل بیت است در کتابش که مشهور است بمجاز و مشتمل است بر تفسیر آیات قرانی در سوره
حدید در قول خدای تعالی ماویکم النار هی مولکم مولی را باولی تفسیر کرده است و چنین گفته
اراده شده از هی مولکم هی اولی بکم یعنی آتش اولی بشما است ای کافران و از شعر لبید و اخطل

که دو شاعر مسلم الثبوت سند آورده است که مولی بمعنی اولی آمده است و همچنین ابن قتیبه که یکی از علمای
معتبر مخالفین است درین آیه مولی را نیز بمعنی اولی تفسیر کرده است و فراء که از مشاهیر علمای نحو و عربیت
است در کتابش که مسماست بکتاب معانی القرآن در تفسیر این آیه نیز مولی را بمعنی اولی گرفته است
و گفته است که مولی و ولی در لغت عرب یک معنی دارد و ابوبکر انباری که از معتبرین ایشان است در کتابی
که مشهور است بتفسیر المشکل در ذکر اقسام مولی گفته است که مولی بمعنی اولی است و از رسول خدا صلعم روایت شده
که فرمود و ایما امرأة تزوجت بغیر اذن مولاها فنکاحها باطل و تفسیر کرده اند در حدیث مولی را
باولی و معنی حدیث را چنین گفته اند که هر زن که شوهر کند بدون رخصت کسیکه اولی بتدبیر امور او است نکاحش
باطل است و صاحب صحاح نیز مولی را بمعنی اولی تفسیر کرده است و در شعر اخطل و صاحب قاموس
نیز یکی از معانی مولی ولی بمعنی صاحب تصرف گرفته است و شیخ ابن اثیر جزری در نهایت مولی را در
قول ابن عمر بن الخطاب یعنی اصبحت مولی کل مومن به ولی بمعنی صاحب تصرف تفسیر کرده است و همه قبایل
عرب بزرگ و سرکرده خود را بلفظ مولانا بمعنی سید و مطاع و اولی بتصرف خطاب میکنند و این خطاب
در میان ایشان نهایت شیوع دارد و ازینجاست که ملا سعد الدین در شرح مقاصد بعد از ذکر آیه هی مولاکم
و حدیث ایما امرأة انصاف داده گفته استعمال مولی بمعنی متولی و مالک امور او اولی بتصرف شایع است در کلام
عرب و اسلام است از برای اولی بتصرف و منقول است از بسیاری از ائمه لغت بعد ازین بدانکه از معانی مولی
غیر اولی بتصرف صلاحیت ندارد که درین مقام مراد باشد اما ابن عم و همسایه و پناه جسته و آزاد شده و آزاد
کننده خود ظاهر است بر هر که فی الجمله شعوری داشته باشد و مستلزم کذب نیز هست و لهذا هیچکس تجویز نکرده است
و اما محب و ناصر از برای آنکه هرگاه رسول خدا صلعم جمیع کند اصحاب را و ایشان را فیما طلب ساخته گوید من کنت
مولاه فعلی مولاه هر منصف صاحب فطرت را یقین بهم میرسد که مقصود آنحضرت اثبات منزلتی عظیم و مرتبه
رفیع است از برای علی ع که موجب امتیاز او باشد از سایر اقران و اصحاب و غرض از آن فایده ایست
تام کثیر النفع خصوص وقتیکه در جائی فرود آید که منزل متعارف قافله نباشد و در گرمای صعب مردم را حاضر
کند و از پالان شتران منبر ساخته خطبه فرماید و خبر دهد از رحلت خود و مردم را تحریص و ترغیب نماید به
متمسک شدن بقرآن و اهل بیت و بعد ازین دست علی ع را بگیرد و در حق او چنین کلامی گوید پس مبین شد که منظور

آنحضرت امری عظیم بوده که نهایت اعتداد و فایده دران متصور باشد و مخفی نیست که اثبات محب و ناصر بودن
از برای مرتضی علی ع اینچنان مرتبه نیست که موجب زیادتی و امتیاز او باشد از اقران و اصحاب زیرا که مومنین
همه محب و ناصر یکدیگر اند چنانچه قران مجید ازان خبر داده که والمومنون والمومنات بعضهم اولیاء
بعض یعنی بعضی از ایشان دوستدار و ناصر بعضی دیگر اند و چندان فایده نیز بران مترتب نیست زیرا که از
کمال اطاعت دیگری امیر المومنین نسبت بحضرت رسولخدا ص و نهایت دینداری و فرط مجاهده اش با کفار بر
هیچکس مخفی نبود که آنحضرت محب و ناصر آنکسانند که رسول خدا محب و ناصر ایشان است پس چه معنی دارد که
خاتم المرسلین در چنین حالتی و چنین روزی بعد از چنین خطبه غرا و بر چنین ظاهر کم فایده الحق اگر کسی طالب راه
نجات باشد و از روی انصاف نظر کند بمجرد گفتن آنحضرت این کلام را در حق علی بن ابیطالب قطع نظر از امور
دیگر یقینش حاصل میشود که مراد نیست الا اولی بتصرف و مقتدا بواسطه آنکه در محاوره عربان مولی را به بزرگان
و پیشوایان خود اطلاق میکنند بمعنی مطاع و اولی بتصرف و استعمال اینمعانی نزدیک بهم و مشابه از مولی
نسبت بامثال اینجماعت همین است و این نهایت ظهور دارد نزد کسیکه بمخاطبه و مکالمه عربان اطلاع دارد
دیگر از امور یکه دلیل قاطع است بر آنکه مراد از مولی اولی بتصرف است جزما و یقینا و احتمال معنی دیگر معقول
نیست فقره سابق است بواسطه آنکه هرگاه رسولخدا ص اولا بفرماید که الست اولی بکم من انفسکم و بر این کلام
متفرع سازد کلام بعد از این را و بفرماید فمن کنت مولاه فعلی مولاه هر شنونده که باشد از مولی تعبیر از اولی
چیزی دیگر در ذهنش در نمی آید مثل آنکه لفظ شیر اگرچه در فارسی مشترک است در سبع مخصوص و لبن اما هرگاه در
مجلس عاقلی از جمعی بپرسد که آیا در فلان بیشه شیری درنده است بعد از آنکه بگویند آری هست او بگوید من که شیر
را بسیار دوست میدارم او را انعام میدهم یقین که هر کس میشنود میداند که مراد سبع است و احتمال لبن در خاطرش
خطور نمیکند پس روشن شد که با ملاحظه فقره الست اولی بکم احتمال معنی دیگر غیر اولی بتصرف از طریقه
دریافت عقلا بیرون است و این معنی نزد اهل انصاف نهایت ظهور دارد بنحویکه بهیچوجه قابل تشکک و مجادله
نیست و از مویدات ظاهره آنکه اگر از مولی اولی بتصرف مراد نباشد تهنیت و مبارکباد گفتن عمر دران روز
بی صورت خواهد بود چنانچه ظاهر است و همچنین شعر گفتن حسان بن ثابت انصاری و تصریح بامامت کردن و همچنین
آمدن حارث بن نعمان فهری و آن طور گفتگو با رسولخدا ص کردن و این قسم جواب شنیدن و همچنین استشهاد

طلبیدن مرتضی علی ع مردم را در رحبه روز شوری چنانکه گذشت و حدیث صحیح بریده و عمران بن الحصین
چنانکه گذشت در فایده بروایت احمد حنبل و ابن مغازلی و غیرهما نیز دلالت دارد بر آنکه مراد اولی بتصرفست
و نیز ذوق سلیم می یابد که دعای اللهم وال من والاه و عاد من عاداه تا آخر درین مقام در حق کسی
مناسب است که آنحضرت از برای او فضیلتی جلیل مثل خلافت و ولایت اثبات کرده باشد نه محب ناصر بودن دیگر
از قراین واضحه بر اراده معنی اولی بتصرف آیه شریفه یا ایها الرسول است چنانکه مذکور شد بواسطه آنکه تا این نهایت
اهتمام در شان امری نباشد خدا تعالی پیغمبر خود را بتهدید تاکید و مبالغه بتبلیغ آن مامور نمیسازد و غیر اولی بتصرف امریکه
این پایه اهتمام بشان آن باشد متصور نیست دیگر از امارات لایحه بر مراد بودن اولی بتصرف آیه الیوم اکملت لکم
دینکم است چنانکه مذکور شد زیراکه آنچه بسبب او دین تمام شود غیر اولی بتصرف امری دیگر نیست و نیز پیدا دیگر
بعد از نزول این آیه از نبی بظهور نیامد که موجب اکمال دین و اتمام نعمت شود و لهذا آنحضرت در آن روز فرمود
الحمد لله علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضاء الرب برسالتی و الولایة لعلی ابن ابیطالب
و بر منصف مخفی نیست که هریک از امور مذکوره باستقلال مقتضی این است که مراد اولی بتصرفست چه جای بملاحظه مجموع
این امور و انکار را باعثی و موجبی غیر از ضلالت و جهالت نیست و هرگاه مراد از مولی اولی بتصرف باشد پس آنحضرت
خلیفه و وصی بحق خواهد بود بعد از رسول خدا زیراکه خلافت نیست مگر اولی بتصرف بودن در امت بنص بوده
خدا و رسول ع الحمد لله علی ما هدانا ارشاد سیوم در ازاله شکوک مخفی نیست که از آنچه درین
اصل تحریر یافت محقق شد تعصب و مکابره کسانیکه منع بر صحت و تواتر این حدیث کرده اند مثل قاضی عضد در
مواقف و ملا سعد الدین در شرح مقاصد و مقلدش ملا علی قوشچی در شرح جدید تجرید و اصفهانی در شرح
قدیم و ابن حجر در صواعق محرقه و در منع تواتر متمسک باین شده اند که بعضی از منکرین مرتبه اهل بیت رسالت
مثل ابن حاتم رازی این حدیث را قبول ندارد و چشم پوشیده اند از اینکه در تواتر اتفاق همه کس شرط نیست
و خود در جمیع کتب اصول تصریح کرده اند و لهذا بسیاری از اخبار نزد جمعی متواتر است و گروهی دیگر انکار
می کنند مثل انکار یهود و نصاری تواتر معجزه متواتره خاتم النبیین را و انکار اهل بلدی اخبار متواتره در بلاد
دیگر را و هیچ فکر نمیکنند که امثال این سخنان در حقیقت رد روایات و کتب و اقوال محدثین و پیشوایان ایشان
است و موجب این است که بر هیچ حدیثی اعتماد نتوان کرد زیراکه هرگاه این پایه اخبار متعدده و اقوال مذکوره

که جمیع را مقتدایان ایشان در کتب معتبره خود از صحابه پیغمبر که نزد ایشان همه عادلند روایت کرده باشند
و بزرگان ایشان مثل ابن مغازلی و شیخ جزری و ابن عقده و غیرهم به صحت و تواترش اعتراف کرده باشند
مفید علم نباشد و بمضمونش جزم بهم نرسد دیگر کدام بر کتاب و کدام حدیث اعتماد می ماند با آنکه فرقه از علمای ایشان
را عقیده آنست که تواتر از خبر پنجکس بهم میرسد و زمره میگویند از دوازده کس و بقول جمعی از بیست کس و محققین
ایشان که عدد مخصوص شرط نکرده اند چنین گفته اند که تواتر حد معینی ندارد و گاه باشد که از عددهای مذکوره
بهم رسد و گاه باشد که از بیشتر بهم رسد پس هرگاه که بقول پنجکس یا شش یا ده تواتر بهم تواند رسید پس خبر این
همه روات و صحابه چرا بهم نرسد و از غرایب مجادله آنکه ابن حجر در صواعق اولا خود اقرار کرده که این حدیث
صحیح است و شک در آن نیست و اعتراف نموده بصحت روایت احمد حنبل که در رحبه سی کس از صحابه آنچه
از رسول خدا در روز غدیر خم شنیده بودند برای علی شهادت دادند و ثانیا منع صحتش کرده است
و از این نوع مناظرات ظاهر میشود که طلب حق منظور نیست و غرض منحصر است در جدل و انکار و نیز ظاهر شد
افترای قاضی عضد که با اینهمه روایات صحیح و اخبار متواتره و اقوال معتبره گفته که مرتضی علی در حجة الوداع
با حضرت رسول خدا همراه نبود و همچنین محقق شد از تقریر استدلال و وجود قراین واضحه بطلان آنچه متعصبین
مذکور و غیرهم بعد از تسلیم تواتر گفته اند که ما قبول نداریم که مولی بمعنی اولی بتصرف باشد بلکه بمعنی ناصر
است از عجایب تمسکات ایشان آنکه فقره الست اولی بکم بالمؤمنین را میگویند دلالت ندارد بر آنکه مراد از مولی
اولی بتصرف است و کلام اللهم وال من والاه و عاد من عاداه که دعایی است بر سر خود و هیچ تعلقی با قبل
ندارد دلیل گرفته اند از برای آنکه مولی بمعنی ناصر است هر ذی شعوری میداند که فقره اولی نص قاطع
است بر اراده اولی بتصرف و فقره اللهم وال من والاه هیچ دخلی بمطلب ندارد و عجب از ایشان که فقره عاد
من عاداه را دلیل نگرفته اند از برای آنکه مراد از مولی عدو است دانسته شد از قرآن مجید و حدیث نبوی و
شهادت ارباب لغت و تفسیر کذب قاضی عضد و ابن حجر که گفته اند مولی در لغت بمعنی اولی نیامده است و آنچه
قاضی عضد اصفهانی و مقلدان ایشان گفته اند که بر تقدیری که بمعنی اولی باشد قبول نداریم که بمعنی اولی بتصرف
است بلکه مراد این است که اولی است در امری از امور دیگر مضحکه صبیان است بواسطه آنکه هرگاه حضرت رسول خدا
بفرماید که هر که من اولی باویم علی نیز اولی باو است دیگر غیر اولی بتصرف چیزی معقول نیست خصوص وقتیکه

بگوید هرکه من اولی باویم از نفسش علی نیز اولی باوست و لهذا هرکه بگوید من اولی بفلانیم از نفسش بغیر از اختیار در امور آنکس داشتن چیزی دیگر فهمیده نشود آری اگر در بعضی از مقامهای خالی از قرینه حالی و مقالی که دالت بر اولی بتصرف کسی بگوید فلان کس اولی است بفلان و لفظ از نفسش و امثال آن نیز مذکور نسازد ممکن است که اولویه در امری از امور مقصود باشد نه آنکه در چنین مقامی رسولخدا در مجمع اصحاب خطاب کند و بگوید در حق مرتضی علی که هرکه من اولی باویم از نفسش علی اولی باوست و مرادش این باشد که علی در امری از امور اولی است اینطور سخنهای رکیک از برای رسولخدا بهم رسانیدن محض جرات و بی پروایی است نعوذ بالله و ازین خوش قماش تر جوابی است که ملا سعد الدین در شرح مقاصد نشنیت بخود داده و افتراء کرده که قوم ذکر نکرده اند و ملا علی مقلدش نیز در شرح تجرید ذکر کرده و آن اینست که بر تقدیریکه مراد اولی بتصرف باشد همین قدر ثابت میشود که علی امام است در یک وقتی از اوقات آینده و هیچ دلالت ندارد بر امام نبودن خلفای ثلثه پیش از مرتضی علی الحق پیغمبر آخر الزمان در آوان رحلت از برای هدایت امت اصحاب را جمع سازد و تعیین نماید خلیفه چهارم را و هیچگونه سه خلیفه دیگر را که مقدم اند نام نبرد با آنکه کلام آنحضرت صریح است در آنکه مرتضی علی مولای آن سه کس نیز هست زیرا که چنین فرموده که پس هرکه من مولائی اویم علی مولائی اوست و شکی نیست که رسولخدا مولای آنها بوده پس علی نیز مولائی آنها خواهد بود کیست که انصاف دهد و ببیند که ارشد اضطراب و حیرانی و نهایت رسوخ بر طریقه آبا و اجداد و غایت اعتماد بر آئین ناشایسته معویه و سایر ملوک بغی دانشمندان ارتکاب چه قسم جوابها میکنند و بچه نوع تر آنها خورسند میشوند عجب از سید شریف که درین قسم سخنان همه جا متابعت قاضی عضد کرده و چشم از ثواب پوشیده است این بود خلاصه آن بحث هائیکه محققین ایشان درینمقام کرده اند یقین که بعد از ملاحظه جمیع مراتب سخن بر ارباب هدایت حق مستور نخواهد ماند والله الهادی الی الصراط المستقیم **اصل سیوم** در آیه انما ولیکم الله و این اصل متضمن دو تکمیل است **تکمیل اول** در شان نزول و استدلال بدانکه باتفاق ارباب سیر و اجماع مفسرین موثق القول هر دو فرقه این آیه در شان امیر المومنین علی نازل شده در زمانی که خاتم را بسایل داد در حالت رکوع ثعلبی روایت کرده از عنایت بن الربعی که گفت وقتی ابن

عباس نشسته بود بر کنار زمزم و روایت میکرد از رسول خدا ص درین حالت آمد مردی که روی خود را بعمامه
پوشیده بود و هرگاه ابن عباس میگفت قال رسول الله او نیز میگفت قال رسول الله پس گفت با و
ابن عباس بخدا قسم که بگو کیستی آنمرد عمامه کشاد از روی خود و گفت ای مردم هرکه شناسد مرا شناسد و
هرکه نشناسد بداند که من جندب ابن جناده بدری ابوذر غفاری شنیدم از رسول خدا ص باین گوشها والا
کر شوا د و دیدم باین دو چشم والا کور شوا د که میگفت علی قائد البررة وقاتل الکفرة منصور
من نصره مخذول من خذله یعنی علیست سرگروه و پیشوای ابرار و کشنده کفار منصور است کسیکه
نصرت دهد او را و خوار است کسیکه او را خوار کرد اند بعد از ان گفت بدانید که من با رسول خدا ص روزی
از روزها نماز ظهر میگذاردم که سوال کرد سائلی در مسجد و هیچکس چیزی نداد پس ان سائل دست بسوی
اسمان کرد و گفت خداوندا گواهی میدهم که طلب کردم در مسجد پیغمبر تو و کسی چیزی بمن نداد و علی
درین هنگام در رکوع رفته بود پس اشاره کرد بسایل بانگشت کوچک خود که انگشتر داشت انگاه سایل آمد
و گرفت ان خاتم را در حضور پیغمبر خدا ص پس انحضرت بعد از فراغ نماز سر بسوی آسمان کرد و گفت اللهم
ان موسی سالك وقال رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدة
من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی هارون اخی اشدد به ازری
واشرکه فی امری فانزلت علیه قرانا ناطقا سنشد عضدك بأخيك ونجعل لكما
سلطانا اللهم وانا محمد نبيك وصفيك اللهم فاشرح لی صدری ویسر لی امری واجعل
لی وزیرا من اهلی علیا اشدد به ظهری یعنی بار خدایا بدرستی که موسی بن عمران پیغمبر تو از تو مسئلت
نمود و گفت خدایا کشاده گردان سینه مرا و اسان کن کار مرا و زایل کن عقده را از زبان من تا
بیابند قول مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من که او هرون است برادر من و شریک کن او را
در کار من پس فرستادی بر او قران ناطق که زود باشد که قوی سازم بازوی ترا به برادر تو و بگردانیم
از برای شما دو کس سلطنت را و من محمد ص پیغمبر تو و صفی تو خدایا پس کشاده گردان سینه مرا و اسان گردان
بر من کار مرا و بگردان وزیری از برای من از اهل من که او علی بن ابیطالب است و قوی ساز با و پشت مرا
بعد ازین ابوذر گفت هنوز تمام نکرده بود رسول خدا ص دعا را که نازل شد جبرئیل و گفت یا محمد ص بخوان انحضرت

فرمود چه بخوانم جبرئیل عم گفت بخوان انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون یعنی نیست ولی شما مگر خدا و پیغمبر خدا و آنکسانیکه ایمان آورند و برپای میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حالیکه برکوع رفته اند در نماز **واخطب خوارزم** روایت کرده از ابن عباس که گفت آمد ابن سلام با جمعی از قومش که ایمان آورده بودند وگفتند یا رسول الله قوم برای ایمان آوردن ما بتو و بخدمت تو آمدن و حدیث شنیدن ما را از خود دور کرده اند و با ما مجالست و مناکحت نمیکنند پس گفت رسول خدا صلعم ایشان را انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون بعد از ان حضرت رسول بمسجد آمد و سایلی را دیده از وی پرسید که کسی چیزی بتو داد سایل گفت آری انگشتری پس گفت آنحضرت که بود آنکس که بتو داد سایل اشاره بعلی عم کرد که این بود آنحضرت گفت در چه حالت سایل گفت در حالیکه راکع بود پس حضرت رسول صلعم تکبیر گفت و بعد از ان خواند انما ولیکم الله تا آخر **و در صحیح نسائی و جمع بین الصحاح الستة** نیز روایت شده از ابن سلام نزدیک بروایت اخطب مشتمل بر آنکه چون مرتضی علی عم در حین رکوع خاتم را بسایل داد و سایل پیغمبر خدا را از ان خبر داد خواند بر ما رسول خدا صلعم انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون **و در روایت** اخطب مذکور است که در ان روز حسان بن ثابت درین باب شعری چند گفت و ان شعرها را در مناقب خود آورده و دو بیت از ان بیتها که حسان ذکر کرده این است **شعر**

فانت الذی اعطیت اذ کنت راکعا	فدتک نفوس القوم یا خیر راکع
فانزل فیک الله خیر ولایة	و بینها فی محکمات الشرایع

حاصلش آنکه تو آنکسی که بخشیدی در حالیکه راکع بودی فدای تو باد جانهای قوم ای بهترین رکوع کنندگان پس فرستاد در شان تو خدای تعالی بهترین ولایت را یعنی امامت و بیان ساخت انرا در قران که مشتمل است بر احکام محکمه دین و ملت **و ابن مغازلی** از ابن عباس روایت کرده باسناد از امیر المومنین که مراد از الذین امنوا در انما ولیکم الله آنحضرت است **و دیگر** روایت کرده از ابن عباس که گفت که گذشت سایلی بر نبی و در دستش خاتمی بود پس گفت آنحضرت که بتو بخشید این خاتم را سایل گفت این راکع و ان علی ابن ابیطالب بود

بود که نماز میکرد پس رسول خدا فرمود الحمد لله الذي جعلها في وفي اهل بيتي انما وليكم الله
ورسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون
یعنی حمد خدا یرا که گردانید این فضیلت را در من و اهل بیت من و خواند انما ولیکم الله تا آخر بعد
ازین باید دانست که اگرچه لفظ ولی را همچنانکه بمعنی اولی بتصرف استعمال میکنند بمعنی ناصر و محب نیز استعمال
میکنند لیکن آنچه صلاحیت دارد که درین آیه مراد باشد اولی بتصرف است زیرا که بمقتضای صریح آیه
شده ولایت در خدا و رسول و آن بعض مخصوصیکه متصف باشند بایمان و اقامت صلوة و ایتاء زکوة
در حالت رکوع پس اگر ناصر و محب مقصود می بود حصر درست نبود زیرا که محبت و ناصر بودن منحصر نیست در بعض
مومنین که موصوف بصفات مخصوصه باشند بلکه همه ناصر و محب یکدیگر اند چنانچه دانسته شد در اصل سابق
از آیه والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولياء بعض و روایت ثعلبی نیز دلالت قطعی دارد
بر اراده اولی بتصرف و نیز گفتن حضرت در روایت اخطب و حمد گفتن در روایت مغازلی و غیر او لایه گفتن
در شعر نیز از امارات داله بر مقصود است و همچنین مقارنه با ولایت خدا و رسول صلعم نیز قرینه واضحه است
بر اراده اولی بتصرف زیرا که معنا در از ولایت خدا و رسول نیست مگر اولی بتصرف بودن چنانکه ظاهر
است نزد ارباب انصاف **تکمیل دوم** در کشف ظلام بدانکه هرگاه قدمای مفسرین و ارباب سیر
متفق باشند در شان نزول که از جمله سماعیات است و مستنبط نیست مگر از قول مفسرین و محدثین
و ارباب سیر معتمد الروایت پس اگر بعضی از متاخرین مثل صاحب کشاف و بیضاوی بی روایتی
صحیح و قول مفسرین قریب العهد احتمال دیگر راه دهند و بنحوی تفسیر کنند که مختص بامیرالمومنین نباشد
به هیچ وجه معقول نیست بلکه از قبیل بدعت در شرعیات است و ناشی نشده مگر از روی عناد و جدل و
لهذا قاضی عضد با نهایت تعصب در مواقف اعتراف کرده که اجماع کرده اند ائمه سیر که مراد از الذین
امنوا درین آیه علی بن ابیطالب عم است زیرا که در شان او نازل شد در وقتیکه خاتم را بسایل داد در نماز در
حین رکوع و همچنان ملا سعد الدین در شرح مقاصد و ملا علی قوشچی در شرح تجرید اقرار نموده اند
که باتفاق جمیع مفسرین این آیه در شان علی عم نازل شد در حین اعطای خاتم بسایل در حالت رکوع و آنچه
ابن حجر در صواعق از حسن بصری نقل کرده که از وی پرسیدند که این آیه در شان علی عم نازل شده او در جواب

گفت علی نیز از جمله مومنین است که در آیه مذکور شد از برای ابن حجر و اتباعش سودمند نیست اصلا اما اولا
از برای آنکه از کجا که این قول از حسن باشد و بر تقدیر تسلیم در برابر اجماع مفسرین و روایات محدثین
سخن یک کس چه اعتبار دارد و اما ثانیا بواسطه آنکه حال حسن نسبت بعلی مختلف فیه است چه جمعی او را
از دشمنان علی میدانند بواسطه سخنی چند ناشایسته که ازو مشهور است و جمعی دیگر میگویند که او
دوست بود با علی اما از نهایت خوف از ظلمه خود را در نظر ایشان طور دیگر وا می نمود و ابن ابی الحدید در شرح
نهج البلاغه گفته که از آنکسانیکه گفته اند از دشمنان علیست و مذمت میکرده علی را حسن بصری است
و روایت کرده از حماد بن سلمه که حسن بصری گفت اگر علی در مدینه نان خشک میخورد بهتر بود از آنچه
مرتکب شد و دیگر گفته که روایت کرده اند از حسن از جمله کسانی بود که اختیار نکرد همراهی علی را در
جهاد و دیگر گفته که مرویست که حسن وضو میساخت و از وسواس آب بسیار به اعضا میریخت پس علی او را گفت
ای حسن آب بسیاری ریزی حسن در جواب گفت آن خونهای مسلمان که امیر المومنین ریخت ازین بیشتر است
آنحضرت فرمود ترا بد آمد از کار من حسن گفت آری پس علی گفت همیشه آزرده و دلگیر باشی و بسبب دعای
آنحضرت حسن همیشه مهموم گرفته خاطر بود و بعد ازین گفته و اما اصحاب ما یعنی جمعی ائمه معتزله میگویند او از محبین
علی بن ابیطالب بود و نقل کرده از حسن روایت واقدی و ابان ابن عیاش که گفت من گفتم بحسن که پس
با این اعتقاد آنچه از تو میگویند که درباره علی گفته چه چیز است حسن گفت ای برادر خون مرا نگاهدار ازین
ستمکاران که اگر چنین سخن نگویم مرا خواهند کشت تا اینجا بود مضمون کلام ابن ابی الحدید پس بر تقدیر
ظاهر شد که این کلام از حسن بصری محل اعتماد نیست زیرا که یا از روی عداوت ناشی شده یا از تقیه و آنچه
گفته اند که ولی درین مقام بمعنی ناصر و محب است والا نه موافق آیه سابق است که مشتمل است بر نهی از دوست
گرفتن یهود و نصاری و نه مناسب آیه بعد که متضمن دوستی خدا و رسول و مومنان است نا موجه است
که نافی نباشند نه در صورتیکه صریح آیه منافی آیه دیگر شود و قراین واضحه دیگر نیز متحقق باشد چنانکه دانسته
شد با آنکه باتفاق همه فرق آیات قرآنی در یک زمان نیامده و باین ترتیب که الحال مرتب است نازل
نشده و تا ایام خلافت عثمان باین ترتیب نبوده بلکه در زمانیکه عثمان مصحفها را سوخت این ترتیب یافت
و هرگاه این ترتیب ترتیب واقعی آیات قرآنی نباشد پس بر تقدیر مناسب نبودن آیه با ماقبل و ما

بعد بحث وارد می آید بر عثمان و شیعهٔ او که موافق خواهش خود ترتیب داده اند بر جمیعکه از راه و درین
و دلایل معنی مقصود ثابت میشود زیراکه برین تقدیر خدا تعالی همان نصرت و محبت که بخود و رسول
منسوب گردانیده باٰنحضرت نسبت داده و شکی نیست که نصرت و محبت خدا و رسول بر وجه کمال
در دین و دنیا موجب هدایت و رهنمائی است پس باید که از انحضرت نیز مثل نصرت و محبت خدا و
رسول بر وجه کمال باشد و این مستلزم امامت است و خلافت نزد ارباب تامل و دیگر گفته اند که اگر
مراد اولی بتصرف باشد لازم می آید که امیر المؤمنین در زمان رسولخدا اولی بتصرف باشد و حال
آنکه نبود و این سخن نیز بصورتست زیراکه اولی بتصرف بودن انحضرت در زمان رسولخدا محقق
است نزد امامیه و در روایات مخالفین نیز ثابت است چنانچه دانسته شد از احادیث صحیح بریده
و عمران ابن حصین در فایده اصل سابق و نیز مبین خواهد شد در حدیث متواتر منزلت در اصل
آینده و استبعاد اولی بتصرف بودن انحضرت با علی ندارد و غیر از عناد و چشم پوشیدن از مرتبه و قدر
منزلت او نسبت بخدا و رسول و سوق آیه نیز اباء ندارد از ظهور ولایت انحضرت بعد از ولایت
رسولخدا چنانکه ظاهر است نزد ذوق سلیم و انچه گفته اند از جمع واحد اراده نمیتوان کرد محض
مکابره است زیراکه در محاورات جمع را در واحد بسیار استعمال میکنند از برای تعظیم چنانکه در
قران مجید خدا تعالی از ذات خود به نحن و امثال ان تعبیر کرده و فرموده نحن نقص و انا
انزلناه و امثال اینها و همچنین در آیه مباهله بروایات محدثین و اقوال مفسرین هر دو فرقه از انفسنا
حضرت علی بن ابیطالب خواسته شده و از نسائنا حضرت فاطمه و حال انکه هر دو لفظ صیغه جمع است
و انقسیم استعمالات در جمیع لغات متعارفست چنانکه مستور نیست بر ارباب مکالمه و لهذا مقتدای ایشان
صاحب کشاف گفته که بنا بر انکه آیه در حق علی نازل شده باشد فایده صیغه جمع این است که سایر
مومنین نیز بدانند که در تحت حکم این آیه در آیند مرتکب این قسم اعمال حسنه شوند با انکه در روایات
صحیحه علمای اهلبیت وارد شده که هر یک از ائمه اثنا عشر در حین رکوع بسایل زکوة داده اند و بنابرین
صیغه جمع بمعنی خودش مستعمل باشد و انچه گفته اند حصر برای نفی ان چیزیست که در ان تردد باشد و در
وقت نزول آیه امامت خلفای ثلثه نبود پس حصر در ولایت و خلافت نخواهد صورت ندارد و بلکه محض

تلبیس است چه بر تقدیریکه در حین نزول آیه تردد پی بوده باشد حصر از برای نفی تردد پی خواهد بود که خدا
و رسول میدانستند که بعد ازین در امت بهم میرسد و بر همه عقلا ظاهر است که هر حکمی از احکام که ممکن است
در ان تردد و بهم رسد از ادر محاوره بحصر ادا میکنند خواه در زمان تکلم تردد در ان متحقق شده باشد
و خواه بعد از ان متحقق شود و خواه اصلا متحقق نشود مثلا هرگاه بکسی بگویند در فلان شهر که خواهی دید
داخل مشو مگر از دروازه که بر سر راه تست صحیح است بمجرد امکان تردد و هر چند در ان وقت تردد پی
واقع نشده باشد و بعد ازین نیز واقع نشود پس ظاهر شد که این قسم سخنهای ناموجه از ایشان ناشی نشده مگر
از شدت اضطراب والله الملهم للطریق الصواب **اصل چهارم در حدیث منزلت** و این
حدیث نیز از جمله احادیث متفق علیه است میانه هر دو فرقه و براوات هر یک از فریقین متواتر است
چنانکه پوشیده نیست بر صاحب انصاف منصف و بعد ازین نیز ظاهر خواهد شد و این اصل مشتملست بر سه هدایت
هدایت اول در نقل حدیث مذکور از کتب معتبره و صحاح معتمد اهل خلاف و علی الله التوکل و
الاعتماد **احمد حنبل** در مسند روایت کرده از ابی سعید خدری که رسولخدا مر علی را گفت انت
منی بمنزلت هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی **دیگر** روایت کرده مصعب ابن سعد ابن
ابی وقاص واو از پدرش که گفت بدرستیکه رسولخدا در هنگامی که بیرون رفت بغزوه تبوک خلیفه
ساخت علی را در مدینه پس گفت علی یا رسول الله دوست نمیدارم که بیرون روی تو و من نباشم پس گفت
رسولخدا اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی غیر انه لا نبی بعدی آیا راضی
نیستی که بوده باشی تو بمنزله هارون از موسی مگر اینکه نیست پیغمبری بعد از من **دیگر** روایت کرده اند
مصعب بن سعد بن ابی وقاص واو از پدرش که گفت خلیفه کرد رسولخدا علی بن ابیطالب را در غزوه
تبوک پس گفت علی یا رسول الله آیا خلیفه میسازی مرا بر زنان و اطفال پس آنحضرت فرمود اما ترضی
ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی غیر انه لا نبی بعدی **دیگر** روایت کرده از زید بن
ابی اوفی که پیغمبر در روز مواخاه علی را گفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی
بعدی **دیگر** روایت کرده از عایشه بنت سعد واو از پدرش که رسولخدا در وقت رفتن بغزوه تبوک
علی را گفت اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا النبوة **دیگر** روایت

کرده از اسماء بنت عمیس که رسول خدا صلعم علی را گفت انت منی بمنزلة هرون من موسی الا
انه لیس بعدی نبی دیگر روایت کرده از سعید بن المسیب که گفت من گفتم سعد بن مالک که من
میخواهم بپرسم از تو حدیثی لیکن از تو میترسم که از او سوال کنم پس گفت مرا هرگاه که میدانی که نزد من خبری
هست سوال کن و مترس پس گفتم که نبی صلعم در حینیکه علی ع را خلیفه ساخت در مدینه گفت اما ترضی ان تکون
منی بمنزلة هرون من موسی گفت سعد آری دیگر روایت کرده از سعید بن مسیب او از عامر بن سعد و او
از پدرش که گفت شنیدم از رسول خدا صلعم که میگفت علی ع را اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون
من موسی الا انه لا نبی بعدی و سعید مذکور روایت کرده که من خواستم از سعد مشافهةً بشنوم پس
ملاقات کردم با او و مذکور ساختم از برای او آنچه پسر او روایت کرده بود پس گذاشت سعد انگشتان خود را
در گوش و گفت اگر نشنیده باشم از نبی کر شوند گوشهای من و در صحیح مسلم در جزو چهارم در باب
مناقب امیر المومنین علیه السلام روایت شده از سعید ابن مسیب بهمین مضمون کرا احمد از و روایت کرده
بی تفاوت دیگر روایت کرده از مصعب ابن سعد ابن ابی وقاص که گفت خلیفه ساخت رسول خدا صلعم علی ع
را در مدینه پس گفت علی ع یا رسول الله صلعم خلیفه میسازی مرا در میان زنان و اطفال پس گفت رسول خدا صلعم
اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی غیر انه لا نبی بعدی دیگر روایت
کرده از عامر ابن سعد که گفت امر کرد معویه ابن ابی سفیان سعد ابن ابی وقاص و گفت که چه چیز مانع
میشود ترا که سب نمیکنی ابو تراب را پس گفت سعد چه چیز گرانمایه بخاطرم هست که گفت رسول خدا صلعم از برای علی ع
و ازین جهت هرگز سب نمیکنم او را والله که اگر میبود مرا یکی از آنها بهتر بود نزد من از شتران سرخ
موی در وقتیکه خلیفه ساخت علی ع را در بعضی از غزوات و گفت علی ع یا رسول الله صلعم خلیفه میسازی مرا
بر صبیان و نساء شنیدم که گفت رسول خدا صلعم اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من
موسی الا انه لا نبی بعدی و دو امر دیگر که ذکر کرده است سعد یکی حدیث روز خیبر است و دیگری
حدیث روز مباهله چنانکه مذکور خواهند شد در مقام خودش و مسعودی در کتاب مروج الذهب بعد
از نقل این روایت چنین گفته که چون سعد گفت از برای معاویه این سخن را معویه از روی اعراض بسعد
گفت پس تو چرا علی ع را یاری نکردی و سر از بیعت او پیچیدی و در صحیح ابی داود روایت شده

از سعد ابن ابی وقاص که گفت بدرستیکه رسول خدا صلعم علی را گفت انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی **و دیگر** روایت شده از سعید ابن مسیب و او روایت کرده از عامر بن سعد و او از پدرش که گفت شنیدم از رسول خدا صلعم که میگفت علی را اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و سعید مذکور روایت کرده که من خواستم که از سعد مشافهة بشنوم پس ملاقات کردم با و و گفتم او را که تو شنیدی از رسول خدا صلعم این را پس گذاشت سعد انگشتان خود را در گوش و گفت اگر نشنیده باشم آنرا کر شواد گوشهای من **و در صحیح** ترمذی این دو روایت مذکور است بی تفاوت **و در جمع** بین الصحاح الستة نیز این دو روایت از صحیح ابی داود و صحیح ترمذی مذکور است **و در صحیح** بخاری روایت شده از مصعب ابن سعد ابن ابی وقاص که گفت خلیفه ساخت رسول خدا علی ابن ابیطالب را در مدینه پس گفت علی علیه السلام یا رسول الله میگذاری مرا در میان زنان و اطفال پس گفت رسول خدا صلعم اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی **و دیگر** روایت کرده از ابراهیم ابن سعد و او از پدرش که رسول خدا صلعم مر علی ع را گفت اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی **و ابن حجر** در صواعق گفته که روایت کرده **بزار** از ابی سعید خدری و طبرانی از اسماء بنت عمیس و ام سلمه و حبشی ابن جناده و ابن عمر و ابن عباس و جابر بن سمره و علی و براء ابن عازب و زید بن ارقم که خلیفه ساخت رسول خدا علی ع را در مدینه در غزوه تبوک پس گفت علی ع یا رسول الله خلیفه میسازی مرا بر زنان و اطفال پس گفت رسول خدا اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی **و ابن مغازلی** شافعی روایت کرده از عامر ابن سعد و او از پدرش که گفت رسول خدا صلعم از برای علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی **و دیگر** روایت کرده از سعید ابن مسیب که گفت سوال کردم از سعد ابن ابی وقاص که آیا تو شنیدی از رسول خدا که میگفت برای علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی پس انگشت در گوش نهاده گفت شنیدم و الا کر شواد گوشهای من **و دیگر** روایت کرده باسناد از جابر که گفت رسول خدا صلعم از برای علی در حین رفتن بغزوه تبوک اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا

انه لا نبي بعدي دیگر روایت کرده باسناد از ابراهیم ابن سعد ابن ابی وقاص واو از پدرش که رسولخدا
از برای علی ع در جنگی او را در مدینه خلیفه ساخت گفت الا ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون
من موسی الا انه لا نبی بعدی دیگر روایت کرده باسناد از عبد الله بن عباس که گفت
بیرون رفتند مردم از مدینه در غزوه تبوک و گفت علی ابن ابی طالب یا رسول الله من با تو بیایم
آنحضرت فرمود لا پس گریست علی بن ابیطالب ع از حرمان ملازمت آنحضرت آنگاه حضرت فرمود الا
ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انك لست بنبی دیگر روایت کرده
از حذیفه ابن اسید غفاری در حدیث سد ابواب که گفت رسولخدا ص ان علیا منی بمنزلة هرون
من موسی دیگر روایت کرده از مصعب ابن سعد واو از پدرش که گفت معویه مرا آیا دوست
میداری علی ع را گفتم چگونه دوست ندارم او را و حال آنکه شنیدم که رسولخدا ص از برای او میگفت
انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی دیگر روایت کرده باسناد از
عامر ابن سعد واو از پدرش که گفت رسولخدا ص از برای علی ع انت منی بمنزلة هارون من
موسی الا انه لا نبی بعدی دیگر روایت کرده از سعید ابن مسیب واو از سعد ابن ابی وقاص
که گفت رسولخدا ص مر علی ع را که بنشین در مدینه بجای من پس گفت علی ع یا رسول الله هرگز نشده که تو بیرون
رفته در غزائی که مرا همراه نبرده باشی پس رسولخدا ص مر علی ع را گفت ان المدینة لا تصلح الا
بی او بك وانت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی گفت سعید ابن مسیب
من گفتم بسعد که تو خود شنیدی از رسولخدا ص گفت بلی نه یکبار و دو بار دیگر روایت کرده باسناد
از عبد الله بن مسعود که گفت رسولخدا ص از برای علی ع انت منی بمنزلة هارون من موسی
دیگر روایت کرده باتفاق احمد بن حنبل از قیس ابن حازم که مردی از معویه ابن ابی سفیان مسئله پرسید
معاویه گفت از امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب ع بپرس که او داناتر است الخ و گفت سخن ترا از سخن او
دوست تر دارم معویه گفت بد گفتی و لایق ملامت چیزی آوردی آیا کراهه میداری کسی را که رسولخدا ص او را
بعلم خود می پرورید و همیشه علم خود را باو ارزانی میداشت بتحقیق که رسول ص درباب او گفت انت
منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و عمر ابن خطاب از او سوال میکرد و علم از و

فرا میگرفت و من حاضر بودم پیش عمر که هرگاه چیزی بر و مشکل میشد میگفت علی اینجا نیست دیگر روایت کرده
از انس و حدیث مواخاة که گفت رسولخدا از برای علی الا انه منی بمنزلة هارون من
موسی الا من کنت مولاه فعلی مولاه قاضی ابو القاسم تنوخی که از یکی از علمای معتبر
ایشان است در رساله که در جمع این حدیث تصنیف کرده روایت کرده باسناد این حدیث را از عمر ابن
خطاب و امیر المومنین علی ابن ابیطالب و سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عباس و جابر بن عبد الله
انصاری و ابی هریره و ابی سعید خدری و جابر بن سمره و مالک بن حویرث و براء ابن عازب و
زید بن ارقم و ابی رافع مولای رسول الله و عبد الله بن ابی اوفی و برادرا و زید بن ابی اوفی
و ابی شریحه و حذیفه ابن اسید و انس بن مالک و ابی برده اسلمی و ابی ایوب انصاری و عقیل
ابن ابی طالب و حبشی ابن جناده و معویه ابن ابی سفیان و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و سعید ابن مسیب
و محمد بن علی بن الحسین و حبیب ابن ثابت و فاطمه بنت علی و شرحبیل ابن سعد و اخطب
خوارزم در حدیث مواخاة روایت کرده باسناد از عبد الله بن عباس که گفت رسولخدا مر علی را اما ترضی
ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لیس بعدی نبی دیگر روایت کرده
در نامه که عمرو بن عاص بمعویه نوشته پیش از مطیع شدن او معاویه را که گفت رسولخدا در حق علی
هو منی وانا منه وهو منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی دیگر
روایت کرده از عبد الله بن عباس که بیرون رفت رسولخدا بغزای تبوک پس گفت علی رسول
را که من بیرون آیم با تو آنحضرت فرمود لا پس گریست علی بن ابیطالب بواسطه حرمان ملازمت حضرت
پیغمبر پس حضرت رسول گفت اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی
الا انه لا نبی بعدی دیگر روایت کرده از عبد الرحمن ابن ابی لیلی و او از پدرش که گفت رسولخدا
مر علی را انت منی بمنزلة هارون من موسی دیگر روایت کرده از عامر بن سعد ابن ابی وقاص
و او از پدرش که گفت شنیدم از رسولخدا که گفت مر علی را در بعضی از غزوات که تو باش در خانه
من تا بر گردیدن من پس گفت علی یا رسول الله میگذاری مرا با زنان و صبیان پس گفت رسول خدا اما
ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبوة بعدی دیگر روایت کرده

باسناد از جابر بن عبد الله که گفت امد نبوی با رسول خدا ص در حالیکه ما خوابیده بودیم در مسجد و در دست
آنحضرت بود شاخ تری از نخل خرما پس ما شتاب کردیم در گریختن و علی نیز شتاب کرد پس گفت رسول خدا
با علی بیا بدرستیکه حلال است در مسجد برای تو انچه حلالست برای من الا ترضی ان تکون منی
بمنزلة هارون من موسی الا النبوة دیگر روایت کرده باسناد از سعید بن مسیب و او
از عامر بن سعد ابن ابی وقاص که گفت شنیدم که رسول خدا ص میگفت از برای علی انت منی بمنزلة
هارون من موسی الا انه لیس معی نبی و سعید ابن مسیب گفت من خواستم این را بطریق مشافهه
از سعد بشنوم پس ملاقات کردم با سعد و گفتم از برای سعد انچه گفته بود از برای من عامر انگاه سعد
گفت آری شنیدم سعید روایت کرده که من گفتم تو شنیدی پس سعد انگشتهای خود در گوشهای
خود گذاشت و گفت آری شنیدم والا کر شوند گوشهای من دیگر روایت کرده از مخدوج ابن زید
که گفت رسول خدا ص روز مواخات با علی انت اخی وانت منی بمنزلة هارون من موسی
غیر انه لا نبی بعدی دیگر روایت کرده از زید بن ابی اوفی حدیثی طولانی در بیان روز مواخاة
و در انجا مذکور است که گفت رسول خدا ص از برای علی انت منی بمنزلة هارون من موسی
غیر انه لا نبی بعدی دیگر روایت کرده باسناد از عبد الله بن عباس که گفت شنیدم از عمر
بن الخطاب در حالیکه نزد او بودند جمعی پس مذکور کردند سابقین در اسلام را انگاه عمر گفت اما
علی بن ابیطالب پس شنیدم از رسول خدا ص که میگفت در شان او سه خصلت که اگر یکی از انها مرا
می بود بهتر بود نزد من از هر چیزیکه بر وی افتاب می تابد یعنی از جمیع روی زمین و متعلقان بودم
من و ابوبکر و جماعتی از صحابه که زد رسول خدا ص دست خود بر شانه علی و گفت انت اول المومنین
ایمانا و اول المسلمین اسلاما و انت منی بمنزلة هارون من موسی و در غیر
کتب مذکوره ایشان مثل مصابیح و مشکوة نیز این حدیث مذکور است و در جمیع تواریخ معتبر ایشان
نیز موجود است و در صحت این حدیث جمیع محدثین ایشان متفق اند چنانکه میر سید شریف در شرح
مواقف و ابن حجر در صواعق محرقه تصریح کرده اند و چنین گفته اند که این حدیث نزد محدثین و ائمه
حدیث صحیح است ابن عبد البر عالم و مقتدای ایشان در کتاب استیعاب بعد از ذکر برخی

از فضایل آنحضرت و سبقتش در اسلام باین مضمون گفته که تخلف نکرد علی ابن ابیطالب از هیچیک
از مشاهدی که حاضر میشد رسولخدا در انجا از روزیکه آنحضرت بمدینه آمد مگر از تبوک که حضرت رسول
او را خلیفه کرد در مدینه و بر عیالش در غزوه تبوک و او را گفت انت منی بمنزلة هارون من
موسی الا انه لا نبی بعدی و بعد ازین باین مضمون گفته که روایت کرده اند این
حدیث را اصحاب پیغمبر جماعتی و این حدیث از اثبت و اصح آثار است روایت کرده انرا از رسولخدا
سعد بن ابی وقاص و طرق این حدیث از سعد بسیار بسیار است و بتحقیق ذکر کرده انرا ابن ابی
خیثمه و غیر او و روایت کرده انرا ابن عباس و ابی سعید خدری و اسما بنت عمیس و جابر بن عبدالله
و جمعی دیگر که بطول می انجامد ذکر انها تا اینجا بود مضمون کلام ابن عبدالبر و از روایات مذکوره
طالب حق را جزم و یقین حاصل می شود به تواتر این حدیث از طرق ایشان و بطرق علمای اهلبیت
نیز تواترش ثابت است چنانکه بر ارباب اطلاع مخفی نیست **هدایت دوم** در بیان استدلال بدان
باید که این حدیث متواتر متفق علیه میان جمیع فرق اسلام نص صحیحست بر امامت حضرت امیر
المومنین زیرا که رسولخدا اول اثبات کرده است مرتبه و منزلتی که هارون نسبت بموسی داشت
از برای علی نسبت بخودش و ثانیا باستثنا اخراج کرده است از ان نبوة را و ازینجا هر عاقل منصف
را جزم بهم میرسد که جمیع منازل هارون از برای امیر المومنین ثابت است غیر انچه آنحضرت
اخراج کرده و انچه عقل باعتبار عرف بیرون کند مثل اخوة نسبی که اگر مطلب اثبات جمیع منازل
ممکنه نباشد استثنا در کلام آنحضرت بی صورت خواهد بود چنانکه ظاهر است بر هر که واقفست باسلوب
سخنوری و طریق محاوره و گفتگو و لهذا هیچکس نمیگوید زید همچو عمر است مگر در تیراندازی و مرادش
این باشد که زید مثل عمر است در کتابت تنها و درین وقت معنی کلام آنحضرت چنین میشود که یک صفت
هارون مثلا باز و صفت ان از برای علی ثابت است مگر نبوة مثل انکه کسی بگوید زید چون عمر است
در کتابت مگر در تیراندازی و هر ذی شعوری می داند که درین مقام این طور سخن کردن از سفها ممتنع
است چه جای عقلا پس چگونه پیغمبر آخر الزمان که زبده اولین و آخرین و جامع جمیع مراتب کمالات
ذاتی و قولی و فعلی نسبت بمقیدان داده و هرگاه ثابت باشند منازل هرون غیر نبوة و اخوة نسبی

از برای امیر المومنین ع پس آنحضرت امام مفترض الطاعة باشد بعد از رسول خدا و چه ظاهر است
که اگر هرون بعد از موسی می بود خلافت موسی بدیگری نمیرسید و لهذا خلافت حضرت موسی خلافه
و وصایه هرون را بیوشع بن نون داد بطریق امامت که شبیر و شبر میراث هرون برساند
بعد از کامل شدن ایشان چنانکه تصریح کرده است صاحب ملل و نحل و غیر او از علماء دیگر
آنکه موسی او را خلیفه کرد در قوم خود وقت رفتن بطور سینا چنانکه قرآن مجید از ان خبر داده
است که موسی گفت یا هارون اخلفنی فی قومی و شکی نیست که هارون از خلافت معزول نشد
اگر می ماند بعد از موسی بتحقیق خلیفه می بود و چگونه چنین نباشد و حال آنکه موسی بسبب نهایت محبت
و اعتمادی که بهرون داشت از خدا تعالی درخواست کرد تا او را شریک در نبوة گرداند و او را
قوی پشت سازد و بهرون چنانکه گفت اشرکه فی امری واشدد به ازری یعنی شریک گردان
هارون را در کار من و قوی ساز باو پشت مرا و هرگاه موسی را بهارون این پایه اعتماد و دوستی باشد
معزول شدن هرون از خلافت موسی احتمال ندارد و نیز هارون اولی بتصرف و واجب الاطاعة
بود در امت موسی و محبوبترین مردم بود نزد حضرت موسی و پشت موسی قایم باو بود چنانکه از کلام
الهی ظاهر است و چون این منازل غیر نبوت است و هر منزلتی که غیر نبوة است باید که از برای علی ثابت
باشد چنانکه دانسته شد پس او اولی بتصرف باشد در امت آنحضرت و محبوب ترین خلایق باشد
نزد آنحضرت باو قوی پشت خواهد بود و این قسم صفات و منازل مستلزم خلافت و امامت است جزما
پس امیر المومنین امام بحق باشد بعد از پیغمبر آخر الزمان **هدایت سیوم در دفع شبهه اوهام**
از آنچه درین اصل تحریر یافت ظاهر شد عناد و تعصب قاضی عضد که در مواقف اولا انکار صحت این
حدیث کرده و ندانسته که این انکار در حقیقت انکار کتب صحاح و رد اقرار و اعتراف محدثین و پیشوایان
اوست و نیز معلوم شد که مصنفین مذکور در ارشاد و سیوم از اصل دوم و غیرهم که منع تواتر این
حدیث کرده اند و گفته اند که از جمله خبر واحد است محض تعصب و انکار است و ناشی نشده مگر از
رسوخ بعضی بر مذهب آبا و اجداد و اعتقاد و بعضی دیگر بر آئین ناصواب ملوک بنی امیه و بنی عباس
و تابعان ایشان و همچنین آنچه گفته اند که ما قبول نداریم که حدیث دلالت میکند بر اثبات جمیع

منازل است والا کلام ناموجه خواهد بود چنانکه گذشت و داخل نبودن اخوة نسبی بسبب قرینه عقلی
منافات ندارد و با عموم نمی بینی که ان الله بکل شی قدیر عام است با انکه بقرینه عقلی خدای تعالی
داخل نیست و همچنین است در سایر عمومات و از ینجاست که اصولیین گفته اند که هیچ عامی نیست که تخصیص
از تخصیص نداشته باشد و از عجایب مکابرات و تعصبات انکه قاضی عضد و ابن حجر داخل نبودن
نبوت را نیز مستند خود ساخته اند از برای عام نبودن در جمیع منازل و حال انکه دلیلست بر نقیض مطلب
ایشان زیرا که نبوة باستثنا بیرون رفته و استثنا دال است بر عموم باتفاق ارباب عربیه و دریافت
اصحاب محاوره و بر هر منصف غیر مجادل ظاهر است که هیچ فرقی نیست در افاده عمومیه میانه این حدیث و
انکه کسی بگوید زید و عمرو خالد یک نسبت دارند مگر در شراکت خانه که زید با خالد شریک است و عمرو شریک
نیست و از مویدات انکه اگر مراد خلافت چند روزه باشد صدور این کلام از حضرت رسول خدا صلعم در حق
علی ابن ابیطالب در غیر غزوه تبوک بمعنی خواهد بود و حال انکه از روایات سابق معلوم شد که انحضرت
در غیر غزوه تبوک نیز ذکر فرموده اند و نیز تمنا کردن عمر ابن خطاب و سعد ابن ابی وقاص این فضیلت
علی عم را چنانکه مذکور شد در روایات سابقه بیصورت خواهد بود زیرا که خلافت چندروزه کمال معتدبه
نیست و دیگران نیز کردند در زمان حضرت رسول صلعم و انچه گفته اند که هارون خلیفه و وصی نبود بلکه شریک
در نبوة بود و بر تقدیریکه وصی باشد شاید که اگر می ماند بعد از موسی معزول می شد از وصایة باعتبار
استقلال در نبوة پس بر تقدیر تسلیم عمومیة مدعی ثابت نمیشود زیرا که خلافت از جمله منازل هارون نیست
نیز بیصورت و ناموجه است اما اولا از برای انکه خلیفه نبودن هارون مخالف صریح قران است
چنانکه از آیه یا هارون اخلفنی ظاهر است و اما ثانیا بواسطه انکه اگر در وصایة و خلافت هارون خلافی
و شبهه می بود بیقین که اول در میان فرقه یهود بهم میرسید و حال انکه یهود هارون را وصی میدانند و از ینجا
که صاحب ملل نحل که از معتبرین است و کلامش درین باب نزد همه کس سند است در میان فرق مختلفه
یهود گفته که هارون وصی موسی بود و اصلا اشاره باختلاف نکرده و اما ثالثا از برای انکه شرکت
در نبوة منافات ندارد و با وصی و خلیفه بودن خصوص وقتی که یکی شریک غالب باشد و مرتبه اش
ارفع و اعظم باشد از دیگری چنانکه موسی نسبت بهارون و همچنین استقلال در نبوة منافات ندارد

با وصي وخليفه بودن نكرد وقتي كه آن پيغمبر ناسخ ملة پيغمبر سابق باشد اما اگر مروج دين آن پيغمبر باشد
وباحكام او عمل كند چه منافات دارد بلكه همين معني عين خلافت و وصايت است نمي بيني كه يوشع بن
نون همچنانكه وصي موسى بود پيغمبر نيز بود چنانكه ظاهر است بر اهل خبرت ولهذا اصحاب كشاف از
رسل بعد از موسى اول اورا نام برده در سورة البقر در تفسير آيه وقفينا من بعده بالرسل وشارح
مقاصد در مبحث نبوة كتاب مذكور او را امثال آورده از براي پيغمبر مروج دين سابق ودر بسياري
از انبيا چنين است كه بعضي وصي بعضي ديگر اند چنانكه ظاهر است بر متتبع احوال سلف وشكي نيست اگر
هارون مي ماند باز باحكام تورات عمل ميكرد ومروج ملة موسى مي بود پس نبي بودن هارون موجب بقاي
خلافت اوست نه بر آنكه باعث نداردعزل از خلافت درين صورت سواي عدم استحقاق وهرگاه استحقاق
نبوة داشته باشد بطريق اولى مستحق خلافة بود پس معزول شدنش از خلافة احتمال ندارد وبا آنكه كمي از
طريقه استدلال چنانكه سابق تحرير يافت اين بود كه نزد صاحب عقل سليم محقق ومبين است كه موسى
را آن اعتقاد واعتماد بنظر بهارون بود كه اگر هارون بالفرض مي زيست بعد از موسى پيغمبر نمي بود
البته اورا خليفه ووصي ميكرد زيرا كه پيغمبري عظيم الشان مثل حضرت موسى تا آن مايه اعتماد بهارون
نداشته باشد چگونه نبوتش را از خداي تعالى درخواست ميكند وهرگاه هارون اين منزلت داشت
نسبت بموسى پس بايد كه اين نسبت نيز امير المومنين به پيغمبر آخر الزمان داشته باشد وهرگاه اين نسبت
متحقق شد پس وصي بحق بعد از رسول خدا صلعم او خواهد بود وپوشيده نيست كه نسبت باين طريقه
از استدلال بعد از تسليم عموميت منعهاي ديگرها دربراير محض است وقاضي بيضاوي با آنكه در تفسير
نهايت كوشش نموده در كتمان فضايل اهل بيت واظهار عناد وتعصب اشعار خود ساخته چنانكه بر
اهل تحصيل مستور نيست در طوالع منع صحة وتواتر اين حديث نكرده است ليكن وقتي بنظر عجبي در جواب
بكار برده وگفته كه معني اين حديث در برادري وخويشيت وچيزي ديگر منظور نيست وبر هر ذي عقلي
ظاهر وهويدا است كه اين سخن در بصورتي از منعهاي سابق چند مرتبه درپيش است درين تقدير
معني حديث نه بالفظ حديث مربوط است ونه با محل صدورش از رسول خدا صلعم ويقين حاصل است
كه بمجرد اين قسم منعهاي جدل امير وتشكيكهاي بصورت دلايل وبراهين خلل نمي پذيرد والا هرگز از عاقل

بوجود خدا تعالی و نبوت پیغمبر از راه دلیل بهم رسید زیرا که در هیچ مرتبه از استدلال با جدل و مکابره
نمیرسد و نمیشود والله الهادی الی سبیل الرشاد **اصل پنجم** در آیه تطهیر و متعلقات آن و مقصود
ازین اصل در ضمن دو فیض باتمام میرسد **فیض اول** در تعیین اهل بیت و شان نزول آیه بدان
ارشدک الله تعالی که از روایات محدثین موثق و مفسرین معتبر و مورخین معتمد هر دو فرقه ثابت
و محقق است که مراد از اهل بیت پیغمبر آخر الزمان علی و فاطمه و حسن و حسین است و محمل بیان اختصاص
ایشان بخطاب اهل بیت آنکه چون نازل شد آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا حضرت رسولخدا صلعم بر امیر المومنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهما السلام
عبائی پوشانید و فرمود اللهم هولاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا
یعنی خداوندا ایشان اهل بیت من اند پس ببر از ایشان معاصی و بدیها را و پاک گردان ایشان را پاک
گردانیدنی و در اوقات صلوة ایشان را بخطاب اهل بیت میخواند و میگفت الصلوة یا اهل البیت
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و حاصل معنی این آیه
اینست که جز این نیست که خدا تعالی میخواهد که ببرد از شما معاصی و بدیها را ای اهل بیت رسالت و پاک گرداند
شما را از بدیها پاک گردانیدنی و احادیث و اخبار درین باب نیز متواتر است در کتب اهل سنت از انجمله
در موطای مالک بن انس امام اهل سنت روایت شده از انس که چون آیه تطهیر نازل شد قریب شش ماه
رسولخدا صلعم در وقت رفتن بنماز صبح بر در خانه فاطمه میگفت الصلوة یا اهل البیت انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و در صحیح ابی داود سجستانی
نیز بهمین طریق روایت شده از انس و در صحیح بخاری در جزو چهارم از عایشه روایت کرده باین مضمون
که رسولخدا صلعم بیرون آمد اول روز و پوشیده بود گلیمی ناگاه آمد حسن ابن علی پس داخل کرد آنحضرت امام حسن
را در آن گلیم و بعد از آن امام حسین آمد و او را نیز داخل کرد و بعد از آن فاطمه آمد و او را نیز داخل کرد
پس گفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و صاحب
کشاف نیز در تفسیر آیه مباهله بهمین مضمون از عایشه روایت کرده است بی زیاده و نقصان و در صحیح
مسلم در جزو چهارم نیز بهمین مضمون از عایشه مرویست و در صحیح ابی داود در تفسیر آیه تطهیر نیز بهمین

روایت از عایشه مذکور است **و در جمع بین الصحیحین** حمیدی از مسند عایشه نیز در حدیث ششم
وچهارم از متفق علیه صحیح مسلم و بخاری باین مضمون روایت شده **و در صحیح** نیز در جزو چهارم
در باب فضایل امیر المؤمنین از سعد ابن ابی وقاص چنین روایت شده که چون نازل شد آیه **فقل**
تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم آه خواند رسول خدا ص علی و فاطمه و حسن و حسین را و گفت **اللهم هؤلاء**
اهل بیتی و دیگر روایت شده در آخر جزو رابع که خواند رسول خدا ص علی و فاطمه و حسن و حسین را و گفت
اللهم هؤلاء اهلبیتی و در صحیح ابی داود از ام سلمه نیز روایت شده باین مضمون که گفت که این آیه در
خانه من نازل شد و بود در آنخانه رسول خدا ص علی ابن ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین و من در خانه نشسته بودم
پس پوشانید آنحضرت بر ایشان گلیمی و گفت **اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم**
تطهیرا پس گفتم یا رسول الله آیا نیستم از اهل بیت پس گفت انک علی خیر من ازواج رسول الله
و حاصل معنی آنکه از ازواج رسول ترا خیری نصیب است **و در جمع بین الصحاح الستة** نیز مرویست از جزو ثانی
از موطای مالک و صحیح ابی داود مذکور شد **و در جامع** ترمذی نیز از ام سلمه مرویست که پوشانید رسول خدا
بر علی و فاطمه و حسن و حسین کسای و گفت **اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصتی اذهب عنهم الرجس**
و طهرهم تطهیرا و ام سلمه گفت **و انا معهم یا رسول الله** آنحضرت فرمود **انک علی خیر**
و ترمذی حکم بصحت این حدیث کرده است و ذکر کرده که از وقت نزول این آیه تا قریب شش ماه هرگاه رسول خدا
بنماز میرفت گذر میکرد به در خانه فاطمه و میگفت **انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت**
و یطهرکم تطهیرا و حاکم که از یکی از محدثین مسلم الثبوت ایشان است در مستدرک باین مضمون
روایت کرده و گفته این حدیثی است صحیح **و طبرانی** در معجمش روایت کرده که نازل شد آیه **انما یرید الله**
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا در شان پنج کس رسول خدا ص و علی و فاطمه
و حسن و حسین **و احمد بن حنبل** در مسند بطریق متعدده از ام سلمه روایت کرده در بعضی از آنها مذکور
است که نبی در خانه ام سلمه بود پس فاطمه آمد و از برای آنحضرت حریره آورد تا تناول فرماید از آن و
حریره نوعی است از طعام که با آرد و شیر می پزند آنگاه آنحضرت فاطمه را گفت بخوان شوهر و پسرانت
را نزد من پس آمدند علی و حسن و حسین و نشستند تا تناول فرمایند از آن حریره و بود در زیر رسول خدا ص گلیمی

خیبری که در لغت عرب ازاک گویند و من بر در حجره نماز میکردم که فرستاد خدا تعالی انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا پس پوشانید رسول خدا برایشان
کلیمی انگاه انحضرت دست مبارک را از زیر کلیم بیرون آورد و بدعا برداشت و بعد از ان گفت اللهم
هؤلاء اهل بیتی وخاصتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا و گفت ام سلمه
که من سر را بدرون خانه کردم و گفتم من باشمام یا رسول الله انحضرت گفت انك علی خیر و در
بعضی دیگر چنین واقع شده که ام سلمه گفت در مشیکه رسولخدا مر فاطمه را گفت شوهر و پسرانت را آر حضرت
فاطمه حاضر ساخت ایشان را و رسول الله انداخت بر سر ایشان کلیمی فدکی و بعد از ان دست خود را
گذاشت بر بالای ایشان و گفت اللهم ان هؤلاء ال محمد فاجعل صلواتك وبركاتك
علی محمد وال محمد انك حمید مجید و گفت ام سلمه که من بلند کردم آن کلیم را تا داخل شوم
با ایشان پس انحضرت کسا را از دست من کشید و گفت انك علی خیر و دیگر روایت کرده از واثله بن
اسقع بطرق متعدد و در بعضی از انها باین مضمون مذکور است که واثله ابن اسقع گفت من بر در خانه
فاطمه انتظار مرتضی میکشیدم که آمد رسول خدا و با او بود علی و حسن و حسین و گرفته بود انحضرت دست
حسنین را پس درون خانه فاطمه رفت و نزدیک خود نشانید فاطمه را و حسنین را بر دو ران مبارک
خود نشانید بعد از ان پیچید بر ایشان جامه خود یا کسای را و خواند انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا بعد از ان گفت اللهم ان هؤلاء اهل بیتی اهل بیتی
احق و در بعضی چنین مرویست که واثله ابن اسقع گفت روزی رفته بودم بخدمت رسولخدا و بود
انحضرت در خانه ام سلمه پس امام حسن آمد و نشانید او را بر ران راست و او را بوسید دیگر امام حسین آمد
و نشانید او را بر ران چپ و او را بوسید و بعد از ان فاطمه آمد و نشانید او را در پیش روی خود و بعد
از ان خواند علی را و چون علی آمدند انداخت بر ایشان کسا و بعد از ان گفت انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و دیگر روایت کرده از ابی الحمراء که گفت
اقامت کردم در مدینه نه ماه متصل و رسول خدا می آمد هر صبح و می ایستاد بر در خانه فاطمه و علی و
میگفت الصلوة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم

تطهیرا و دیگر روایت کرده از عایشه که گفت بخدا قسم که دیدم من علی و فاطمه و حسن و حسین را که جمع
کرد رسولخدا ایشان را در جامه و بعد از ان گفت اللهم ان هؤلاء اهل بیتی وخاصتی
فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا عایشه گفت من گفتم یا رسول الله انا من اهلک
آنحضرت گفت تنحی انک علی خیر یعنی دور شو بدرستیکه تو بر خیری یعنی بر شرافت زوجیت و صاحب
کتاب وسیلة المتعبدین نیز بهمین مضمون روایت کرده از عایشه و ثعلبی در تفسیر این آیه نیز روایت
کرده از ابی الحمرا و از عایشه موافق آنچه احمد حنبل روایت کرده از ایشان و دیگر روایت کرده از
ام سلمه موافق روایت احمد حنبل از ام سلمه و دیگر روایت کرده موافق روایت احمد از واثله و دیگر در
تفسیر قل لا اسئلکم علیه اجرا روایت کرده از ام سلمه که رسولخدا فاطمه را گفت شوهر و پسران
را نزد من آر پس آورد فاطمه ایشان را و انداخت آنحضرت کسائی بر ایشان و بعد از ان بلند کرد دست
خود را و گفت اللهم ان هؤلاء آل محمد فاجعل صلواتک وبرکاتک علی آل محمد فانک حمید
مجید گفت ام سلمه که پس من برداشتم کسا را تا داخل شوم با ایشان آنحضرت کشید از دست من کسا
را و گفت انک لعلی خیر و دیگر روایت کرده از ابی سعید خدری که گفت رسولخدا نزلت انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا فی وفی علی والحسن
والحسین والفاطمة یعنی نازل شد آیه مذکور در شان من و علی و فاطمه و حسن و حسین و واحدی
نیز در تفسیر که مسماست بوسیط بهمین طریق روایت کرده از ابی سعید خدری و دیگر روایت کرده در
کتاب اسباب نزول از ام سلمه مثل روایت اول احمد بن حنبل از ام سلمه و در کتاب مصابیح از ابو العباس
اسفراینی که شیخ و معتمد القول ایشان است مرویست که چون داخل کرد نبی علی و فاطمه و حسن و حسین را در
عبا گفت سه مرتبه اللهم هؤلاء اهل بیتی والهاء عترتی واطائب ارومتی من لحمی
ودمی الیک لا الی النار اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا ام سلمه گفت من
گفتم یا رسول الله وانا معهم آنحضرت گفت انک الی خیر وانت من خیر ازواجی و صاحب
روضة الاحباب در تحفة الاحبا بعد از ذکر پنج حدیث که از ان جمله یکیش انست که از مصابیح نقل کرده
گفته که بتحقیق پیوسته که این آیه در شان این پنج تن است ولهذا ایشان را آل عبا میگویند و این مردو

روایت کرده که چون این آیه نازل شد رسول الله فرمود خمسة منا معصومون انا وعلی والحسن
والحسین **واخطب** خوارزم روایت کرده از ابی سعید خدری که گفت بدرستیکه رفت رسول خدا
از زمان فاطمه بر در خانه علی چهل صباح و گفت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته الصلوة یرحمکم
الله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا **ودیگر** روایت
کرده از واثله ابن اسقع که گفت چون صبح کرد رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را در زیر جامه خود گفت
اللهم قد جعلت صلواتک ورحمتک ومغفرتک ورضوانک علی ابراهیم وآل ابراهیم
اللهم انهم منی وانا منهم فاجعل صلواتک ورحمتک ومغفرتک ورضوانک علی وعلیهم
وگفت واثله که من ایستاده بودم بر در خانه پس گفتم بر من یا رسول الله فدای تو باد پدر و مادرم در من آنگاه آنحضرت
گفت اللهم علی واثلة **ودیگر** روایت کرده از عبد الرحمن ابن ابی لیلی و او از پدرش حدیثی که مشتمل است
بر فضائل حضرت امیر المومنین و در آن حدیث بعد از ذکر فاطمه و حسن و حسین و ذکر صاحب الزمان مذکور است
که پیغمبر گفت اللهم هؤلاء اهلی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا
ودیگر روایت کرده از ابو سعید خدری که چون نازل شد آیه وامر اهلک بالصلوة رسول خدا می آمد در
هر نماز بر در خانه فاطمه و علی نه ماه و میگفت الصلوة یرحمکم الله انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا **وابو عبد الله** مرزبانی روایت کرده از ابی الحمراء که گفت در خدمت
رسول خدا بودم قریب نه ماه یا ده ماه و آنحضرت از خانه بیرون نمی آمد مگر آنکه میگرفت بازوی در خانه
علی را و میگفت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته پس میگفتند علی و فاطمه و حسن و حسین وعلیک
السلام یا نبی الله وبرکاته بعد از آن میگفت الصلوة رحمکم الله انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا پس میرفت آنحضرت بمصلای خود **وسمعانی**
که از مشایخ معتبر ایشان است در رساله قوامیه روایت کرده از انس بن مالک که گفت بدرستیکه رسول خدا
گذر میکرد بر در خانه علی و فاطمه شش ماه در وقت نماز صبح و میگفت الصلوة یا اهل البیت سه
مرتبه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا ومخفی نیست
که اخبار بکمتر از نه ماه منافات ندارد با اثبات زیادتی از برای آنکه راوی متعدد است و یک خبر از طرفی

داده که دیده است دران مدت آنحضرت را پیش میشود که یکی حاضر باشد تمام نه ماه در جوار آنحضرت
مثل ابی الحمراء و دیگری در بعضی اوقات حاضر باشد و در بعضی اوقات حاضر نباشد و نیز از اخبار
ظاهر میشود که این تلطف از رسولخدا ص مکرر در مواضع متعدده نسبت به آل عبا بظهور آمده پس اگر در بعضی
از روایات زمان و مکان غیر بعضی دیگر باشد منافات ندارد و **تنبیه** ازین احادیث صحیحه متواتر المعنی
صاحب انصاف را یقین بهم میرسد که مراد از اهل بیت ایشانند و علمای اهل حق نیز متواتر از ائمه معصومین
و صحابه کرام روایت کرده اند و جمهور مفسرین متقدم اهل خلاف نیز در تفاسیر خود تصریح کرده اند و لهذا ابن
حجر در صواعق بعد از ذکر این آیه چنین گفته که اکثر مفسرین برآنند که این آیه در شان علی و فاطمه و حسن و
حسین نازل شده و روایات متعدده نیز از احمد و غیره نقل کرده پس سخن بعضی از متعصبین مثل
صاحب کشاف که بواسطه کتمان منزلت آل پیغمبر آخر الزمان چشم از احادیث صحیح کتب صحاح خود و اقوال مفسرین
پوشیده و گفته این آیه در شان ازواج پیغمبر است بحجت آنکه درمیان دو آیه که متعلق بازواج است
واقع شده کذب محض است و قطع نظر ازین همه احادیث هر ذی شعوری میداند که اگر در حق ازواج
می بود بایستی که همچنانکه در آیه قبل و آیه بعد همه جا بضمیر مونث خطاب واقع شده درین آیه نیز در لفظ عنکم
و یطهرکم بجای ضمیر کم که از برای مذکر است ضمیر کن آورده شود که از برای مونث است و این نهایت
ظهور دارد و البته شد که رعایت این نحو مناسبات بر تقدیری صحیح است که مانعی نباشد نه در جائیکه
منافی نص صریح کلام الهی است و نص رسولخدا ص باشد و معهذا هیچ دلیلی ندارد بر اینکه این آیات در زمان
واحد نازل گشته و برهانی نیست بر آنکه آیات قرآنی همین ترتیب که در زمان عثمان یافته نازل شده است
بلکه بر خلافش قائلند و ازینجا نیز محقق شد که آنچه بیضاوی در تفسیر خودش گفته که ازواج رسول درین
خطاب داخل اند موجبی ندارد غیر از انکار و عناد آل عبا نعوذ بالله من الکذب علی الله و علی
الرسول ص **فیض دوم** در استخراج مطلوب و ذکر بعضی از مناسبات مستلزم مقصود بدانکه رجس را مفسرین
درین آیه بمعاصی تفسیر کرده اند و در لغة بمعنی پلیدی و بدی نیز آمده است و تطهیر عبارت است از
پاک گردانیدن از بدیها و قبایح و شکی نیست که درین مقام ازاله بعضی معاصی و بدیها و تطهیر از بعضی
قبایح دون بعضی دیگر مراد نیست زیرا که از خداتعالی اراده دور کردن بعضی از معاصی و پاک ساختن

از بعضی بدیها نسبت ببسیاری مردم نیز محقق است پس چه معنی دارد وخطاب مخصوص آل پیغمبر کردن وایشان
را باختصاص باین عنایت ممتاز گردانیدن ونیز محقق ومعین است که رسولخدا در دعای مذکور دور
گردانیدن جمیع معاصی ومطهر ساختن از جمیع قبایح وبدیها قصد کرده چنانکه ظاهر است بر هر صاحب فطرت
وهرگاه خدا تعالی خواسته باشد که از جمیع معاصی وبدیها را دور کرده اند وایشان را مطهر سازد واز قبایح
ورسولخدا مکرر بر طبق خواهش الهی در حق ایشان دعا کند آن جمع بلاشک معصوم خواهند بود ودیگر
احتمال عصیان وخطا وضلالت درباره ایشان در هیچ امری از امور گنجایش ندارد ومنکر این معنی مثل منکر
بدیهی اولی قابل جواب وسوال نیست ونزد هر سلیم العقل قطع نظر از آنکه عصمت شرط امامت است با وجود
معصوم اقتدا بغیر معصوم کردن واورا در احکام الهی وتصرفات در جمیع امور خلق الله مقدم بر معصوم
دانستن دلیل ضلالت وبرهان حماقت است در واقع بدیده انصاف نظر باید کرد که کدام فطرت مستقیم
تجویز میکند که کسیکه خدا ورسول گواهی داده باشند که معصوم است ودر علم وعمل خطا از و بظهور نمی‌آید
تابع وپیرو غیر معصوم خطاکاری شود در امور دین ودنیا خصوص شخصیکه چندین سال بت پرستید وهمواره
در مسائل ظاهره در ماند اولئك كالانعام بل هم اضل سبيلا ونیز ثابت ومتحقق است در کتب
فریقین که آن حضرت مردم را از خلافت خود خبر داده وفرمود که ولایت پیغمبر آخر الزمان حق منست
چنانکه بعد ازین بتفصیل مذکور خواهد شد در اصل یازدهم وقول معصوم صادق است پس آنحضرت بلاشک
خلیفه بحق باشد ونه دیگران الحق يعلو ولا يعلى ومن المناسبات احمد حنبل در مسند از ابن عباس
وواحدی در اسباب نزول وثعلبی وصاحب کشاف در تفسیر آیه قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة
في القربى روایت کرده اند که چون نازل شد این آیه اصحاب گفتند یا رسول الله کیستند آن نزدیکان تو
که واجب شده بر ما مودت ایشان آنحضرت فرمود علی وفاطمه وحسن وحسین وظاهر معنی این آیه اینست که بگو ای
محمد من طلب نمیکنم از شما هیچ مزدی وپاداشی در برابر رسالت وراهنمائی شما بدین حق مگر دوست داشتن
شما اقربای مرا ودر صحیح بخاری وصحیح مسلم نیز روایت شده در تفسیر این آیه که سعید بن جبیر گفت مراد
قرابت آل محمد است ودر جمع بین الصحاح الستة نیز بهمین مضمون از سعید ابن جبیر روایت شده وابن حجر
در صواعق از طبرانی وحاکم وابن ابی حاتم روایت کرده که ابن عباس گفت در وقت نزول این آیه اصحاب

گفتند یارسول الله کیست ان اقربای تو که واجب شده بر ما مودت اوشان آنحضرت گفت علیؑ و فاطمهؑ وحسنؑ و حسینؑ وابنائهما و بغوی که از مشایخ معتمد ایشان است در تفسیرش نیز روایت کرده از ابن عباس بهمین مضمون بی تفاوت و در صحیح مسلم و صحیح بخاری و تفسیر ثعلبی آیه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی روایت شده از کعب بن عجره که گفت گفتیم یارسول الله که دانستیم که چگونه ربق اسلام کنیم اکنون بیان کن که چگونه صلوة بر تو باید فرستاد آنحضرت گفت بگوئید اللهم صل علی محمد وآل محمد کما صلیت علی ابراهیم وآل ابراهیم و روایت ثعلبی و بخاری مشتمل است بر زیادتی که در روایت مسلم نیست و آن این است انک حمید مجید و بارک علی محمد وآل محمد کما بارکت علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید و در موطای مالک بن انس از ابن مسعود روایت شده که آنحضرت در جواب سوال بشیر بن سعد که سوال کرد از صلوة بر آنحضرت گفت بگوئید اللهم صل علی محمد وآل محمد تا آخر موافق روایت بخاری و ثعلبی و ابن حجر در صواعق گفته که بصحت رسیده از کعب بن عجره که رسول خدا در جواب سوال مذکور گفت بگوئید اللهم صل علی محمد وآل محمد تا آخر دیگر گفته روایت شده از امام محمد باقرؑ که در قول خدا تعالی وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی گفته یعنی اهتدی الی ولایة اهل بیته و بنا برین معنی آیه این است که بدرستیکه من آمرزنده ام کسی را که توبه کرد و گروید و عمل صالح بجا آورد و بعد از ان هدایت یافت یعنی اقرار کرد بولایت اهل بیت رسول خدا دیگر روایت کرده از ثعلبی که ابن عباس گفت که مراد از حسنه در قول خدا تعالی ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا مودت آل محمد است و ظاهر معنی آیه این است که هر کس کسب کند حسنه را ما زیاده میکنیم از برای او در ان حسنه خوبی را دیگر گفته تحقیق که نقل کرده اند جمعی کثیر از مفسرین که مراد از آل یاسین در قول خدا تعالی سلام علی آل یاسین آل محمد است و صاحب کشاف در تفسیر آیه قل لا اسئلکم گفته که گفته رسول خدا من مات علی حب آل محمد مات شهیدا الا ومن مات علی حب آل محمد مات مغفورا له الا ومن مات علی حب آل محمد مات تائبا الا ومن مات علی حب آل محمد مات مومنا مستکمل الایمان الا ومن مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنة ثم

ثم منکر و نکیر الا و من مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة کما تزف العروس
الی بیت زوجها الا و من مات علی حب آل محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنة الا
و من مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائکة الرحمة الا و من مات علی
حب آل محمد مات علی السنة و الجماعة الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم
القیمة مکتوب بین عینیه آیس من رحمة الله الا و من مات علی بغض آل محمد مات
کافرا الا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحة الجنة حاصلش آنکه هر که بر دوستی
آل محمد بمیرد اجر شهید او و توبه گاران باید و امرزیده و کامل ایمان شود و از ملک الموت و منکر نکیر مژده جنت
بشنود و بخوشحالی داخل بهشت شود و بقبرش دو دروازه شود از جنت و ملائکه رحمة قبرش را زیارتگاه کنند
و بطریقه ملت نبوی از دنیا برود و هر کس بر دشمنی آل محمد بمیرد حاضر شود روز قیامت و در میان دو چشمش
نوشته شده باشد که این کس محروم است از رحمة خدا و کافر از دنیا برود و بوی خوش بهشت بمشام او نرسد
نعوذ بالله دیگر گفته که روایت شده از نبی که گفت حرمت الجنة علی من ظلم اهل بیتی و اذانی
فی عترتی یعنی حرام است بهشت بر هر که ظلم کند بر اهل بیت من و برنجاند مرا بسبب رنجانیدن اهل بیت من
و ثعلبی در تفسیرش حدیث اول را از جریر بن عبد الله بجلی روایت کرده و حدیث دوم را از علی ابن
ابیطالب ع و ابن مغازلی و اخطب خوارزم در قول خدا تعالی فتلقی ادم من ربه کلمات فتاب علیه
که حاصلش این است که فرا گرفت آدم از پروردگار خود کلمانی عظیم الشان و بر گفتن آن کلمات قبول
کرد خدا تعالی توبه او را روایت کرده اند از ابن عباس که از رسول خدا پرسیدند که کلماتیکه توبه آدم
بوسیله آنها مقبول شد کدام است آنحضرت فرمود آدم سوال کرد و گفت بحق محمد و علی و فاطمه و حسن
و حسین ع احمد حنبل روایت کرده در مسند که گرفت رسول خدا دست حسنین را و گفت من احبنی
و احب هذین و احب اباهما و امهما کان معی فی درجة الجنة یعنی هر که دوست دارد مرا
و این دو را و پدر و مادر ایشان را خواهد بود با من در منازل بهشت و ابن شیرویه دیلمی در کتاب فردوس
الاخبار روایت کرده از علی بن ابیطالب که رسول خدا گفت ما من دعاء الا بینه و بین
السماء حجاب حتی یصلی علی محمد و آل محمد فاذا فعل ذلک انخرق ذلک الحجاب و دخل

الدعاء واذا لم یفعل ذلک وجعو ذلک الدعاء حاصلش آنکه درمیان هر دعا و آسمان حجابی
وا نعی هست و بر طرف نمیشود آن مانع مگر وقتیکه صلوة بفرستد بر محمد و آل محمد و ابن صباغ مالکی در
فصول المهمه روایت کرده از ابن مسعود که رسولخدا گفت حب آل محمد یوما واحدا خیر من
عبادة سنة ومن مات علیه دخل الجنة یعنی یکروز دوستی آل محمد بهتر است از عبادت یکساله
و اخطب خوارزم روایت کرده از ابن عمر که رسولخدا من احب علیا قبل الله صلوته وصیامه
وقیامه واستجاب دعائه الا ومن احب علیا اعطاه بکل عرق فی بدنه مدینة فی الجنة
الا ومن احب آل محمد امن من الحساب والمیزان والصراط الا ومن مات علی حب
آل محمد فانا کفیله فی الجنة مع الانبیاء الا ومن ابغض آل محمد جاء یوم القیمة
مکتوب بین عینیه آیس من رحمة الله حاصلش آنکه دوستی علی موجب قبول نماز و روزه و
استجابة دعا است و محب علی را بازای هر قطره عرق که در بدن اوست شهری میدهد خدا تعالی
در بهشت و محب علی و سایر اهل بیت ایمن است از حساب قیامت و سختی صراط و من ضامنم که او در
بهشت با پیغمبران باشد و دشمن ایشان در روز قیامت در میان دو چشمش نوشته شده که محروم است
از رحمة خدا و ثعلبی در تفسیر سوره طه روایت کرده از امام جعفر صادق که گفت طه طهارت اهل بیت محمد
است بعد از آن خواند انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا و بروایت جمهور مفسرین حتی بیضاوی سوره هل اتی در شان اهل بیت رسولخدا نازل
شده و همه باین مضمون روایت کرده اند که امام حسن و امام حسین بیمار شدند و همه باین مضمون و
بعد از آنکه رسولخدا و همه اصحاب بعیادة آمده بودند امیر المومنین بواسطه استشفای ایشان سه روز
روزه نذر کرد و همچنین حضرت فاطمه و فضه کنیز ایشان و بعد از به شدن حسنین هر پنج روزه رفتند و
چون در خانه حضرت امیر المومنین چیزی برای افطار نبود آنحضرت سه صاع جو قرض کرد و حضرت
فاطمه زهرا در روز اول یکصاع را خمیر کرده پنج قرص نان پخت و در وقتیکه نزد هریک گذاشته شد برای
افطار مسکینی بر در خانه آمد و سوال کرد ایشان هریک نان خود را بسایل دادند و همه پنج با آب افطار کردند و
روز دیگر یکصاع دیگر را حضرت فاطمه پنج نان پخت و چون وقت افطار رسید یتیمی بر در خانه آمد و طلب قوت

کرد باز هر یک نان خود را بان یتیم دادند و آن شب نیز بآب قناعت کردند و روز سیوم چون وقت افطار رسید اسیری بر در خانهٔ آل رسول آمده سوال کرد و آنشب نیز بغیر از آب چیزی دیگر نبود که افطار کنند روز چهارم رسول ایشان را دیده در حالتی که حسنین و حضرت فاطمه زهرا از شدت گرسنگی ناتوان شده بودند پس آنحضرت از روی ترحم با ایشان در سخن بود که جبرئیل نازل شد و گفت بگیر آنچه بآن تهنیت و مبارکباد گفت خدا تعالی ترا در حق اهل بیت تو رسول خدا فرمود که چه چیز است که بگیرم ای جبرئیل پس گفت جبرئیل سوره هل اتی را که مشتمل است بر وصف آل محمد و وفا بنذر کردن و ایثار بشارت دادن بکوثر و سایر نعمتهای بهشت جاوودان **تنبیه** پوشیده نیست بر ارباب فطرت مستقیم که هرگاه پیغمبر آخر الزمان بامر الهی محبت و مودت جمعی را اجر رسالت خود سازد و صلوة بر ایشان را جزو صلوة بر خویش کرده اند و خبر دهد که موالات و دوستی ایشان موجب نجات است یقین است که با وجود ایشان خلافت و وصایت رسول خدا بدیگری نمیرسد و خدا و رسول ایشان را در دین و دنیا تابع کسانی که مدتها در جاهلیت و کفر بسر برده اند نمیگرداند والسلام علی من اتبع الهدی

اصل ششم

در حدیث تمسک و مناسبات آن مشتمل و تنویر تنویر

اول در ذکر حدیث احمد حنبل روایت کرده است از ابی سعید خدری که گفت رسولخدا انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم لن تضلوا بعدی احدهما اکبر من الآخر کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض وعترتی اهل بیتی الا وانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی بدرستیکه من میگذارم در میان شما دو امر گرانمایه انجبان دو امری که اگر متمسک شوید بآن هرگز بضلالت نخواهید افتاد بعد از من یکی از ان دو امر بزرگتر است از دیگری کتاب خدا و آن ریسمان ممتد و کشیده مثل رسن از آسمان تا زمین و عترت من که اهل بیت من اند آگاه باشید و بدانید که این دو امر از هم جدا نمیشوند تا آنکه وارد شوند بر من نزد حوض کوثر **دیگر** روایت کرده از زید بن ثابت که رسولخدا گفت انی تارک فیکم الخلیفتین کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض وعترتی اهل بیتی وانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض **دیگر** روایت کرده از اسرائیل بن عثمان ابن مغیره که گفت ملاقات کردم زید بن ارقم را در حالتی که او داخل میشد بر مختار یا بیرون می آمد از نزد او پس گفتم مر زید را که آیا شنیدی تو از رسولخدا که میگفت

دیگر روایت کرده از زید بن حبان و او از
زید بن ارقم که رسول خدا در خطبه غدیر خم گفت الا و انی تارک فیکم الثقلین احدهما کتاب
الله و هو حبل من الله من اتبعه کان علی الهدی و من ترکه کان علی ضلالة بعد
فرموده اهل بیتی اذکرکم الله فی اهلبیتی یعنی دیگر ازان دو امر گرانمایه اهل بیت منند خدا یاد
شما می آورم در باب اهل بیتم **و مسلم** در صحیح خود روایت کرده از زید بن ارقم بچند طریق از انجمله یکی آنکه
روایت کرده باسناد از زید بن حبان که گفت رفتیم من با حصین ابن سره و عمرو بن مسلم بسوی زید بن
ارقم و چون نشستیم حصین ابن سره گفت ای زید تو بخیر بسیار رسیدی دیدی رسول خدا را و حدیث او
شنیدی و با او بجهاد رفتی و همراه او نماز گذاردی بتحقیق که رسیدی ای زید بخیر بسیار حدیث کن مارا
ای زید آنچه از رسول خدا شنیده زید گفت ای پسر برادر من بتحقیق که سال من بسیار شد و عهد من
قدیم گردید و فراموش کردم بعض چیزها را که فرا گرفته بودم از رسول خدا پس هرچه با شما حدیث کنم
آن را قبول کنید و هرچه نکنم مرا تکلیف بان نکنید بعد ازان گفت ایستاد رسول خدا در میان ما در حالتیکه
خطبه میفرمود بر سر آبیکه آنرا خم میخوانند در میان مکه و مدینه پس حمد و ثنا کرد خدای را و پند داد و تذکیر
فرمود بعد ازان گفت اما بعد ایها الناس انما انا بشر یوشک ان یاتینی رسول ربی
فاجیب و انا تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه النور فخذوا بکتاب الله
واستمسکوا به یعنی اما بعد از حمد و ثنای الهی ای مردمان نیستم من مگر بشری نزدیکست که بیاید بمن فرستاده
پروردگار من پس اجابت کنم او را یعنی نزدیکست که باراده الهی ازین عالم انتقال نمایم و بتحقیق
که من گذارنده ام در میان شما دو چیز گرانمایه اول ازان دو کتاب خداست در ان است روشنائی
پس بگیرید کتاب خدا را و متمسک بان شوید بعد ازین از زید چنین روایت کرده که پس آنحضرت ترغیب
و تحریص فرمود در باره کتاب خدا آنگاه گفت و اهلبیتی اذکرکم الله فی اهلبیتی **و حمیدی**
در جمع بین الصحیحین حمیدی نیز بهمین مضمون روایت کرده از زید بن ارقم بی تفاوت **و ترمذی** در صحیح
خود روایت کرده از جابر که گفت دیدم رسول خدا در حجة الوداع روز عرفه که بر ناقه سوار بود در خطبه
میگفت پس شنیدم که میگفت ایها الناس انی ترکت فیکم ما ان اخذتم به لن تضلوا کتاب الله و

وعترتي اهلبيتي و در مشکوة نيز از مسلم و ترمذي روايت شده و در جمع بين الصحاح الستة
از صحيح ابي داود و صحيح ترمذي نيز روايت شده باسناد از رسول خدا ص که گفت اني تارك فيكم الثقلين
ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا بعدي احدهما اعظم من الاخر و هو كتاب الله
حبل ممدود من السماء وعترتي اهل بيتي لن يفترقا حتى يردا علي الحوض بعد از آن
فرمود فانظروا كيف تخلفوني في عترتي يعني باحتياط باشيد و بدانيد که بعد از من چگونه سر خواهيد
کرد با اهل من و اخطب خوارزم روايت کرده از زيد بن ارقم که رسول خدا ص گفت در موضع غدير خم اني تارك
فيكم الثقلين احدهما اكبر من الاخر كتاب الله وعترتي فانهما لن يفترقا حتى يردا
علي الحوض الخ و فرمود فانظروا كيف تخلفوني فيهما يعني باحتياط باشيد و بدانيد که چگونه خواهيد
کرد بعد از من با اين دو امر گرانمايه و در مصابيح نيز از زيد بن ارقم اين روايت مذکور است و زهري روايت
کرده از زيد بن ارقم در خطبه غدير خم که رسول خدا ص گفت قد خلفت فيكم ما ان تمسكتم به لن
تضلوا بعدي كتاب الله و اهل بيتي الا و ان اللطيف الخبير اخبرني انهما لن يفترقا
حتى يردا علي الحوض و ابن مغازلي شافعي روايت کرده از ابي سعيد خدري که رسول خدا ص گفت اني
اوشك ان ادعى فاجيب اني قد تركت فيكم الثقلين كتاب الله حبل ممدود
من السماء الى الارض وعترتي اهلبيتي و ان اللطيف الخبير اخبرني انهما لن
يفترقا حتى يردا علي الحوض فانظروني ماذا تخلفوني فيهما و ديگر روايت کرده از زيد بن
ارقم موافق روايت آخر احمد ابن حنبل از زيد ابن ارقم و ديگر روايت کرده از زيد بن ارقم موافق حديث
مسلم و ثعلبي در سوره آل عمران در بيان قول خداي تعالى واعتصموا بحبل الله روايت کرده از
ابي سعيد خدري که گفت شنيدم از رسول خدا ص که ميگفت ايها الناس اني قد تركت فيكم الثقلين
خليفتين ان اخذتم بهما لن تضلوا بعدي احدهما اكبر من الاخر كتاب الله حبل
ممدود ما بين السماء الى الارض وعترتي اهلبيتي الا و انهما لن يفترقا حتى
يردا علي الحوض و ديگر روايت کرده درين مقام از امام جعفر صادق ع که گفت نحن حبل
الله الذي قال الله تعالى واعتصموا بحبل الله جميعا و لا تفرقوا حاصل آنکه ائمه اثنا عشر

حبل خدائی که گفته است خدا تعالی درین آیه ظاهر معنی آیه این است که متمسک شوید همه بحبل خدا و متفرق نشوید **وابن حجر** در صواعق محرقه بعد از ذکر چند روایت از احمد حنبل و مسلم گفته که در روایتی صحیح آمده که رسولخدا صلعم گفت **انی تارک فیکم امرین لن تضلوا ان اتبعتموهما وهما کتاب الله و اهل بیتی عترتی** یعنی بدرستیکه من گذارنده ام در میان شما دو چیز که هرگز بضلالت نخواهید افتاد اگر متابعت کنید آن دو امر را و آن دو امر کتاب خداست و اهل بیت و عترت من و گفته که در روایت طبرانی زیاده بر مذکور چیزی دیگر هست و آن زیادتی را ذکر کرده و حاصل معنی آن زیادتی این است که من خواسته ام از شما متابعت کردن آن دو چیز را پس دست دار بدارند و دو چیز و بر آن پیشی نگیرید که هلاک میشوید و تعلیم ندهید اهل بیت مرا بدرستیکه ایشان اعلم اند از شما و دیگر روایت کرده طبرانی را از ابن عمر که گفت که آخر سخنی که حضرت رسولخدا بآن متکلم شد این بود که گفت **اخلفونی فی اهلبیتی** مرا دانکه بعد از من با اهل بیت من باشند و نیز درین مقام گفته که روایت کرده اند حدیث تمسک را زیاده از بیست صحابه پیغمبر و من المناسبات **ابن مغازلی** روایت کرده باسناد از عبد الله بن عباس که رسولخدا صلعم گفت **مثل اهلبیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی ومن تخلف عنها غرق** یعنی همچنانکه هر کس که بکشتی نوح سوار شد نجات یافت از غرق شدن و هلاک و هر کس تخلف کرد از آن کشتی و در آن ننشست غرق شد همچنین هر کس متوسل شد با اهل بیت من و پیرو ایشان شد نجات یافت از عذاب برزخ و هلاک آخروی و هر کس دست بدامن اطاعت اهل بیت من نزد و از متابعت ایشان سر پیچید بعذاب الیم و هلاک اخروی گرفتار خواهد شد و دیگر روایت کرده باسناد از ابی ذر غفاری مثل روایت سابق بلا تفاوت و دیگر روایت کرده باسناد از سلمه بن الاکوع مثل روایت ابن عباس و ابی ذر **وابن حجر** در صواعق محرقه از حاکم روایت کرده که رسولخدا صلعم گفت **ان مثل اهلبیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکب فیها نجی ومن تخلف عنها هلک** و در روایت دیگر حاکم بجای هلک غرق واقع شده و دیگر از بزاز روایت کرده که عبد الله بن عباس گفت رسولخدا فرمود **مثل اهلبیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی ومن تخلف عنها غرق** و دیگر روایت کرده از حاکم که رسولخدا صلعم گفت **النجوم امان لاهل الارض**

من الغرق واهل بیتي امان لامتي من الاختلاف فاذا خالفتها قبیلة من العرب
اختلفوا فصاروا حزب ابلیس حاصلش آنکه ستارگان نگاهدارنده ساکنین زمین اند از غرق
واهل بیت من نگاهدارنده امت منند از اختلاف پس وقتیکه مخالفت اهلبیت من کنند قبیله از عرب
درمیان امت من اختلاف بهم خواهد رسید و خواهند گردید لشکر شیطان وگفته که حاکم این حدیث را
تصحیح کرده بشرط بخاری و مسلم و دیگر از مسلم روایت کرده که رسول خدا فرمود انما مثل اهل بیتي فیکم
کمثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق واحمد حنبل روایت کرده از ابی ذر
که در حالتی که گرفته بود در کعبه را میگفت شنیدم از رسول خدا که گفت الا ان مثل اهلبیتي فیکم
مثل سفینة نوح مثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها هلک و در مشکوة نیز
همین حدیث از احمد روایت شده وصاحب فصول المهمه روایت کرده از رافع غلام ابوذر که گفت بر بالای
عتبه در کعبه رفت ابوذر گرفت حلقه در کعبه را وگفت ای مردمان هرکس مرا شناسد شناسد وهرکس نشناسد
بداند که منم ابوذر شنیدم از رسول خدا که میگفت مثل اهلبیتي کمثل سفینة نوح من رکبها
نجی ومن تخلف عنها غرق اجعلوا اهلبیتي منکم مکان الراس من الجسد
ومکان العینین من الراس ولا یهتدي الراس الا بالعینین مراد آنکه هرکس متمسک
باهل بیت من شد نجات یافت و هرکس سر از اطاعت اهل بیت من پیچید معذب خواهد بود در نار بگردانید
اهل بیت مرا از خود بمنزله سر از جسد و چشم از سر و همچنانکه سر بی چشم از راه راست بیرون میرود و امت من هم
بی ارشاد اهل بیت من گمراه خواهند شد وصاحب کشف روایت کرده باسناد از رسول خدا که فاطمه
مهجة قلبي وابناها ثمرة فوادي وبعلها نور بصري والائمة من ولدها امناء ربي وحبل
ممدود بینه وبین خلقه من اعتصم بهم نجی ومن تخلف عنهم هوی حاصلش آنکه
هرکس بعلي و فاطمه و حسن و حسین و ائمه دیگر که از نسل ایشان بوده باشند متوسل شد نجات
یافت وهرکه پیرو ایشان نشد گمراه و هلاک شد تنویر دوم در ایضاح مقصود و از مضمون متواتر
این حدیث صحیح لایح گردید حقیقت امامت مرتضی علي و بطلان دعوی خلافت دیگران زیرا که رسول خدا
از برای امت بیان فرمود که راه حق و سبیل نجات بعد از من متمسک شدن بقرآن و اهل بیت من است

و این هر دو همیشه باهم باشند و از هم جدا نشوند و تابع و پیرو این دو هرگز بضلالت نخواهد افتاد و
مرتضی علی ع باتفاق از جملهٔ اهلبیت رسالت است و در اصل سابق نیز محقق گشت و از سایر اهل بیت
اکمل و افضل و احق است بامامت و ابوبکر باتفاق داخل در اهل بیت نیست پس آنحضرت بفرموده خدا و رسول
امام واجب الاطاعت باشد و با وجود او تابع دیگری شدن و بیگانهٔ اهل بیت را بر خود و بر آنحضرت و آل
رسول ص امیر مفترض الطاعة و مقتدا دانستن زندقه و ضلالت خواهد بود حقا که اگر کسی خود را از تعصبات
و تقلیدات معرا سازد و بدیدهٔ انصاف نظر کند میداند که همین حدیث تمسک از برای هدایت عالمی
کافی است صم بکم عمی فهم لا یعقلون و از خبر دادن حضرت رسول ص بجدا نشدن قران و اهلبیت
از هم تا قیامت ظاهر شد که می باید در هر عصری از اعصار یکی از اهل بیت باشد که رهنمای بحق و مقتدای
مطلق و عالم بجمیع احکام الهی و عارف بهمه آیات قرانی از ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مجمل و مفصل
و عام و خاص بوده باشد و این منطبق نیست مگر بر مذهب فرقهٔ ناجیهٔ امامیهٔ اثنا عشریه چنانکه ظاهر است بر سلیم
الفطرت و سخن جمعیکه از راه خلاف و نزاع میگویند غرض رسولخدا ص ازین احادیث ترغیب امت است
بر محبت اهل بیت و عشایرش نه امر باطاعت و پیروی ایشان ناصواب محض است و از فرط رکاکت سزاوار
جواب نیست از برای آنکه هرگاه رسولخدا ص در هر یک ازین احادیث فرموده باشد که تمسک و توسل بایشان
هدایت است و تخلف از ایشان ضلالت و هلاکت است و ایشان از قران جدا نمیشوند و نه قران از ایشان
دیگر احتمال غیر از امر بمتابعت متصور نیست و این نوع جوابهای بی مغز کلمات بیهوده موجب این است
که امان از مکالمه برخیزد و هیچ چیز از راه تخاطب مجزوم به و متیقن نشود بواسطهٔ آن که هر کس بدیگری سخنی
گوید از امر یا نهی یا غیر اینها او را میرسد که بمقتضای مفهوم این سخن عمل نکند و بگوید من پیدا نستم که تو چیزی
دیگر قصد کرده و السلام علی من اتبع الهدی و من الخاصه روایت کرده از رسولخدا ص که گفت النجوم
امان لاهل السماء فاذا ذهب ذهبوا و اهل بیتی امان لاهل الارض فاذا ذهب
اهلبیتی ذهب اهل الارض یعنی همچنانکه ستارها باعث امنیت و بقای اهل آسمانند و چون برطرف
شوند اهل آسمان نیز برطرف خواهند شد اهل بیت من نیز امان و نگاهدارندهٔ اهل زمین اند و ببقای ایشان
اهل زمین باقی اند و چون بروند از جهان اهل بیت من اهل زمین نیز باقی نخواهند ماند و اخطب خوارزم

نیز همین مضمون روایت کرده بی تفاوت و دیگر روایت کرده احمد از رسولخدا که گفت یا علی خلقت انا
وانت من شجرة فانا اصلها وانت فرعها والحسن والحسین اغصانها فمن تعلق
بغصن منها ادخله الله الجنة حاصل معنی آنکه یا علی من و تو آفریده شده ایم از یک نهال پس
منم بیخ آن و توئی شاخ بر و مندان و حسن و حسین شاخهای نورس آن هر که پناه برد بشاخی ازان
خدا تعالی میگرداند او را داخل در جنت و در مستدرک روایت کرده است از عبد الرحمن بن عوف
که گفت فرا گیرید از من پیش از آنکه مشوب شود احادیث باباطیل شنیدم از رسولخدا که میگفت انا الشجرة
وفاطمة فرعها وعلی لقاحها والحسن والحسین ثمرتها وشیعتنا ورقها واصل الشجرة
فی جنة عدن وسائر ذلك فی الجنة لقاح بار نخل نر است که بواسطه ثمر دادن بر نخل ماده میپاشند
و غرض درینمقام بی نظیر است و معنی باقی الفاظ حدیث ظاهر است و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا
روایت کرده که آنحضرت گفت ادعوا سید العرب یعنی بخوانید از برای من بهتر و مطاع عرب پس عائشه
گفت آیا نیستی تو سید عرب آنحضرت فرمود انا سید ولد ادم وعلی سید العرب و چون آمد علی کس
فرستاد رسولخدا و طلبید انصار را آنگاه آنحضرت با انصار گفت الا ادلکم ما ان تمسکتم
به لن تضلوا ابدا یعنی آیا دلالت نکنم شما را بچیزیکه اگر با و متمسک شوید هرگز گمراه نگردید گفتند بلی یا
رسول الله دلالت کن پس آنحضرت گفت هذا علی فاحبوه بحبی واکرموه بکرامتی فان جبرئیل
امرنی بالذی قلت لکم عن الله عز وجل یعنی این علیست دوست دارید او را بدوستی من
و اکرام کنید او را باکرامت من بدرستیکه جبرئیل امر کرد مرا از جانب خدا بآنچه بشما گفتم و اخطب خوارزم
روایت کرده از ابو ایوب انصاری حدیثی مشتمل آنکه گفت شنیدیم از رسولخدا که میگفت یا عمار اذا
رایت علیا سلك وادیا وسلك الناس وادیا غیره فاسلك مع علی ودع الناس
انه لن یدلیك فی ردی ولم یخرجك من هدی حاصلش آنکه ای عمار هرگاه ببینی علی را که براهی
میرود و جمیع مردم را بدرستیکه علی ترا در بدی نمی اندازد و هرگز و بیرون نمی برد ترا هرگز از هدایت
و راستی و محمد بن حسن شاگرد ابی داود سجستانی در کتاب شریفه نیز روایت کرده از ابی
ایوب انصاری قریب این روایت و مشتملست بر اینکه حضرت رسول صلعم گفت یا عمار ان سلك

کلهم وادیا وسلك علی وادیا فاسلك وادی علی ودع الناس طرا یا عمار ان
علیا لا یزل عن هدی یا عمار ان طاعة علی من طاعتی وطاعتی من طاعة
الله حاصل معنی آنکه طریقه علی را اختیار کن و پیرو او باش و واگذار همه مردم را بدرستیکه علی هرگز از هدایت
و راه راست فرو دنمی آید و طاعت او طاعت من است و طاعت من طاعت خداست **و ابن حجر** در صواعق روایت
کرده از دار قطنی و او از ابن عباس که رسولخدا گفت علی باب حطة من دخل فیه کان مؤمنا
ومن خرج منه کان کافرا باب حطه در اصل آن بابیست که خدا تعالی بنی اسرائیل را امر کرد که داخل
شوند در آن تا از گناه پاک شوند چنانچه قرآن مجید از آن خبر داده است و درین حدیث کنایه است از
وسیله مغفرت و نجات **و ابن مردویه** روایت کرده باسناد از ابی ذر باین مضمون که گفت بخدمت
رسولخدا رفتیم و گفتیم کیست یا حضرت محبوبترین اصحاب نزد تو که اگر کار دگرگون شود و حادثه بظهور آید
متوسل باو باشیم آنحضرت فرمود هذا علی اقدمکم سلما و اسلاما یعنی اینکه شما میخواهید علیست که
از شما مقدم است در دین اسلام **و ثعلبی** در تفسیرش روایت کرده که چون نازل شد سوره اذا جاء نصر الله والفتح
بعد از برگشتن رسولخدا از غزوه خیبر آنحضرت فرمود یا علی انه قد جاء ما وعدت به جاء الفتح
ودخل الناس فی دین الله افواجا وانه لیس احد احق منك بمقامی لقدمك فی الاسلام
وقربك منی وصهرك وعندك سیدة نساء العالمین یعنی ای علی آمد آنچه بآن موعود
شده بودم آمد فتح و داخل شدند مردم در دین حق فوج فوج و بدرستیکه نیست کسی سزاوارتر از تو بجانشینی
من از برای سبقت تو در اسلام و نزدیکی تو بمن و دامادیت و نزد تست بهترین زنان اهل عالم **و در**
صحیح ابی داود و صحیح ترمذی روایت شده از ابی جناده که رسولخدا گفت علی منی وانا من علی
لا یؤدی عنی الا انا او علی حاصل معنی آنکه علی از من است و من از و و نمیرساند کسی از من بابت
حکمی از احکام الهی را مگر من یا علی **و در مشکوة** این حدیث نیز روایت شده از صحیح ترمذی و مسند احمد **و**
ابن شیرویه در کتاب فردوس روایت کرده از علی بن ابیطالب که رسولخدا گفت اللهم ارحم علیا اللهم
ادر الحق معه حیث دار یعنی خدایا رحمت خویش را بعلی ارزانی دار و دایر گردان حق را با او چنانکه در
هر طرف که او باشد حق نیز در آن طرف باشد **و دیگر** روایت کرده که رسولخدا گفت من فارق علیا

فارقني ومن فارقني فارق الله يعني هر کس جدا شود از علي وپيرو او نشود از من جدا شده باشد
و هر کس از من جدائي جويد از خدا جدا شده باشد **ديگر** روايت کرده از عايشه که رسول خدا گفت الحق
مع علي وعلي مع الحق لن يفترقا حتى يردا على الحوض **و در جمع بين الصحاح** الستة در مناقب علي
ابن ابيطالب از صحيح بخاري روايت شده از رسول خدا که گفت رحم الله عليا اللهم ادر الحق
معه حيث دار **و سمعاني** در کتاب فضايل نيز بهمين عبارت روايت کرده از عايشه بي تفاوت
و اخطب خوارزم روايت کرده از رسول خدا که گفت علي مع الحق و الحق مع علي يدور
معه حيث ما دار **و حافظ** محمد بن موسي شيرازي شيخ معتبر ايشان در تفسيرش که مستخرج هست
از دوازده تفسير علماي ايشان تفسير ابي يوسف يعقوب بن سفيان وتفسير ابي جريح وتفسير
مقاتل بن سليمان وتفسير وکيع ابن جراح وتفسير يوسف بن موسي وتفسير قتاده وتفسير ابي عبيده قاسم
ابن اسلام وتفسير علي بن حرب طائي وتفسير سدي وتفسير مجاهد وتفسير مقاتل ابن حيان وتفسير ابي صالح
روايت کرده از ابن عباس که گفت مراد از اهل ذکر در آيه فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون
محمد است و علي و فاطمه و حسن و حسين و ظاهر معني آيه اين است که بپرسيد از اهل ذکر اگر شما نميدانيد **و از**
سفيان ثوري مرشد ايشان نيز روايت کرده و او از سدي که استاد مفسرين ايشان است بهمين
مضمون که مذکور شد **ديگر** روايت کرده در تفسير مذکور از انس بن مالک که گفت ياد کرديم نزد رسول خدا
مردي را بخوبي که روزه ميدارد و صدقه و زکوة ميدهد پس رسول خدا گفت من او را نمي شناسم گفتيم
يا رسول الله او عبادت ميکند خدا را و بتسبيح وتقديس او مشغول است و او را بجا نمي آورد باز
آنحضرت گفت من او را نمي شناسم آنگاه آن مرد نمودار شد گفتيم يا رسول الله اين است آن مرد رسول خدا چون
نظرش به او افتاد ابوبکر را گفت بگير شمشير مرا و برو گردنش را بزن بدرستيکه او اول کسي است که داخل
ميشود در لشکر شيطان ابوبکر شمشير را گرفته داخل مسجد شد چون او را در رکوع يافت گفت والله که نميکشم
او را زيرا که رسول خدا ما را از کشتن نماز کنندگان نهي کرده است پس برگرديد و حال را باز گفت
رسول گفت بنشين که تو مرد اين کار نيستي پس گفت اي عمر تو برخيز عمر گفت گرفتم تيغ را از ابوبکر و داخل
شدم در مسجد در حالتي که آن مرد در سجود بود پس با خود گفتم والله که من او را نخواهم کشت زيرا که او را آنکه

ایمن داشته انکه از من بهتر است پس بر گشتم بسوی رسول خدا و گفتم آنچه دیدم پس آنحضرت گفت بنشین که
تو مرد این کار نیستی آنگاه گفت برخیز ای علی که تو ئی کشنده او اگر او را بیابی بکش که اگر او را کشتی امت
من هرگز اختلاف بهم نخواهد رسید پس علی گفت گرفتم سیف را و داخل شدم در مسجد پس ندیدم او را آنگاه
برگشتم و گفتم یا رسول الله او را نیافتم پس رسول خدا با من گفت یا ابا الحسن ان امة موسی
افترقت علی احدی وسبعین فرقة فرقة ناجیة والباقون فی النار وان امة عیسی
افترقت اثنی وسبعین فرقة فرقة ناجیة والباقون فی النار وان امتی ستفترق
علی ثلث وسبعین فرقة فرقة ناجیة والباقون فی النار فقلت یا رسول الله وما
الناجیة فقال المتمسك بما انت علیه واصحابك مضمونش آنکه آنحضرت گفت بدرستیکه امت موسی
هفتاد و یک فرقه شدند یک فرقه از آنها اهل نجات است و دیگران اهل دوزخ اند و امت عیسی هفتاد و
دو فرقه شدند یکی از آنها ناجی است و باقی در آتش اند و زود باشد که امت من هفتاد و سه فرقه شوند یک فرقه ناجی باشد
و باقی در آتش پس گفتم یا رسول الله از امت تو فرقه ناجیه کیانند آنحضرت گفت آنکسانیکه متمسک باشند با تو
و اصحابت بر آن باشند و حافظ مذکور روایت کرده که ابن عباس گفت والله که کشت آنمرد را در
صفین الا علی ابن ابیطالب **تنبیه** بعد از ملاحظه احادیث مذکوره اهل هدایت را جزم حاصل میشود که خلیفه
و وصی بلا واسطه خیر المرسلین علی بن ابیطالب است و از حدیث آخر نیز ظاهر میشود خلوص عقیده ابوبکر
و عمر نظر برسولخدا و پیروی ایشان آنحضرت را که بایشان امر میکند و میگوید بکشید سر حلقه ارباب
ضلالت را تا امت از اختلاف ایمن گردند و ایشان سخن آنحضرت را نشنیده برای فاسد خود دست از و
باز میدارند ومن یضلل الله فماله من هاد **اصل هفتم** در ذکر اخباریکه مشتمل است بر ولایت
و خلافت و وصی و وارث و امیر المؤمنین و امثال اینها بدانکه احادیث مشتمله برین امور که هر یک مفضی است
جلی بر امامت امیر المؤمنین در کتب معتبره هر دو فرقه بسیار است و کسی از عهده ذکر همه آنها بر نمیتواند آمد لیکن
درین مقام از کتب علما و پیشوایان ایشان آنچه مذکور میسازد که قدر مشترکش نزد صاحب انصاف متواتر
و متیقن گردد و بالله التوفیق **احمد حنبل** روایت کرده باسناد از انس بن مالک که گفت گفتم بسلمان
که بپرس از رسولخدا که وصی تو کیست پس گفت سلمان یا رسول الله وصی تو کیست آنحضرت گفت بسلمان

من کان وصی موسی یعنی که بود وصی موسی سلمان گفت یوشع بن نون پس آنحضرت گفت وصیی
و وارثی یقضی دینی و ینجز موعدی علی ابن ابیطالب یعنی وصی من و وارث من که قاضی
وعدهای و منجز وعده است علی ابن ابیطالب است بدانکه لفظ دین را محققین علما بکسر دال ضبط کرده اند
نه بفتح دال و گفته اند دلیل نیز بران دلالت میکند زیرا که هیچکس را بر ذمه آنحضرت دینی و حقی باقی نمانده
بود در حین رحلت آنحضرت باتفاق پس دین بفتح دال مناسب نباشد دیگر روایت کرده از
امیر المومنین علی که چون نازل شد آیه و انذر عشیرتک الاقربین جمع کرد بنی از اقربای خود چهل نفر
و در بعضی روایات چهل نفر پس خوردند و آشامیدند سه مرتبه بعد از ان گفت رسول الله ایشان را
که من یضمن عنی دینی و مواعیدی و یکون معی فی الجنة و یکون خلیفتی فی اهلی
یعنی کیست که متعهد شود و از من فرا گیرد دین مرا و چنانچه هست بامت رساند و وعدهای مرا بجا آورده
بوده باشد با من در بهشت و خلیفه من باشد بعد از من چنین روایت کرده که پس علی در جواب گفت
من آنگاه رسول خدا فرمود انت یعنی تو خواهی بود دیگر روایت کرده از ابن عباس که میگفت
علی در حیات رسول خدا میگفت والله انی لاخوه و ولیه و ابن عمه و وارثه من احق به
منی یعنی بخدا قسم که منم برادر او و منم ولی او و پسر عم او و وارث او کیست اولی و سزاوارتر
از من باو دیگر روایت کرده از رسول خدا که گفت اللهم انی اقول کما قال اخی موسی
اجعل لی وزیرا من اهلی علیا اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری یعنی خداوندا من
میگویم همچنانکه گفت برادرم موسی حاصلش آنکه همچنانکه موسی درخواست کرده گفت هرون را وزیر من
گردان و پشت مرا باو قایم کن و او را شریک من ساز در اولی بتصرف بودن و هدایت خلق من
نیز میگویم بگردان علی را که از اهل من و برادر من است وزیر من و قوی پشت ساز مرا باو و شریک
گردان او را با من در کار من یعنی در هدایت و اولی بتصرف بودن دیگر روایت کرده از ابی سعید
خدری که چون آیه و قفوهم انهم مسئولون نازل شد رسول خدا فرمود مسئولون عن
ولایة علی ابن ابیطالب و حاصل معنی آیه در نصورت چنین است که باز دارید خلایق را یعنی در محشر
برسشگاه ایشان پرسیده خواهند شد از ولایت علی ابن ابیطالب دیگر روایت کرده از ابن عباس

که در حالت شرع میگفت اللهم انی اتقرب الیک بولایة علی ابن ابیطالب یعنی بار خدایا من نزدیکی
میجویم بتو بوسیله ولایت علی ابن ابیطالب **دیگر** روایت کرده از زید بن ابی اوفی که گفت رسول خدا
در روز مواخاة گفت بعلی انت اخی ووارثی انگاه امیر المومنین علی گفت یا رسول الله چه چیز است انچه
از تو میراث میبریم انحضرت فرمود ما ورث الانبیاء قبلك یعنی انچه میراث بردند از انبیای سابق
پس علی گفت چه چیز بود میراث انبیا انحضرت گفت کتاب الله وسنة نبیهم چون معنی وارث اینست که
با وجود او میراث بدیگری نمیرسد پس هرگاه وارث کتاب و سنت انحضرت باشد با وجود او بدیگر
نخواهد رسید **دیگر** روایت کرده از عبد الله بن عباس که گفت چون نازل شد آیه انما انت منذر
ولکل قوم هاد رسول فرمود انا المنذر وعلی الهادی بك یا علی یهتدی المهتدون یعنی منم
ترساننده و علی است راه نماینده و بتو ای علی هدایت مییابند طالبان هدایت و معنی ظاهر آیه این است
که جز این نیست که تو ترساننده خلایق را از عذاب الهی و از برای هر گروه راه نماینده ایست **و**
ابن مغازلی در کتاب مناقب روایت کرده از عبد الله ابن بریده که گفت رسول خدا لکل
نبی وصی ووارث وان وصیی ووارثی علی ابن ابیطالب **دیگر** روایت کرده در کتاب
مناقب از سلمان که گفت شنیدم از رسول خدا که گفت کنت انا وعلی نورا بین یدی الله عز وجل
یسبح الله ذالك النور ویقدسه قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق
الله تعالی ادم علیه السلام ورکب ذلك النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی
افترقا فی صلب عبد المطلب ففی النبوة وفی علی الخلافة یعنی من و علی نوری بودیم نزد خدا
پرستش میکرد این نور خدا را بتسبیح و تقدیس و منزه میداشت خدا را از نقایص پیش از انکه
مخلوق شود آدم بچهارده هزار سال پس چون خلق کرد خدا تعالی آدم را ریخت این
نور را در صلب او و همیشه بود این نور در یک چیز تا اینکه جدا شدند در صلب عبد المطلب پس در
من متحقق شد نبوت و در علی خلافت **دیگر** روایت کرده باسناد از علی ابن ابیطالب که رسول خدا
گفت تختموا بالعقیق فانه اول حجر شهد لله بالوحدانیة ولی بالنبوة ولعلی بالوصیة ولاولاده
بالامامة ولشیعته بالجنة حاصلش انکه انگشتر از عقیق بدست کنید بدرستیکه عقیق

اول شکی است که گواهی داده از برای خدا بوحدانیت و از برای من به نبوة و از برای علی بولایت
و از برای فرزند علی بامامت و از برای شیعه او بجنت دیگر روایت کرده از ابی ایوب انصاری
که رسول خدا صلعم فاطمه را گفت یا فاطمة ان الله اطلع الی الارض اطلاعة فاختار
منها اباك فبعثه نبيا ثم اطلع اليها ثانية فاختار منها بعلك فاوحى الي فانكحته
واتخذته وصيا مضمونش آنکه ای فاطمه بدرستیکه خدا تعالی نظر کرد بر زمین نظر کردنی و اختیار
کرد از اهل زمین پدر ترا پس فرستاد او را به نبوت بعد از ان نظر کرد بر زمین بار دیگر و اختیار کرد
از اهل زمین شوهر ترا پس وحی بمن فرستاد پس من ترا بدو دادم و او را وصی خود کردم
دیگر روایت کرده از جابر بن عبد الله که گفت رسول خدا صلعم ان الله عز وجل انزل قطعة
من نور فاسكنها في صلب آدم فساقها حتى قسمها جزئين فجعل جزءا في صلب عبد الله
وجزء في صلب ابي طالب فاخرج مني نبيا واخرج عليا وصيا يعني بدرستیکه خدا تعالی
فرستاد قطعه از نور و ساکن گردانید انرا در صلب آدم پس منتقل می ساخت ان نور را از
صلبی بصلبی تا اینکه قسمت کرد ان نور را بدو جزو و گردانید یک جزو را در صلب عبد الله و یک جزو را
در صلب ابو طالب پس بیرون آورد مرا نبی و بیرون آورد علی را وصی دیگر روایت کرده
از ابی ذر غفاری که رسول خدا صلعم گفت من ناصب عليا الخلافة بعدي فهو كافر وقد حارب
الله ورسوله ومن شك في علي فهو كافر يعني هر کسیکه منازعت کند با علی در امر خلافت بعد
از من پس او کافر است و بتحقیق که جنگ کرده است با خدا و رسول او و هر که شک کند در حق علی پس او
کافر است دیگر روایت کرده از ابن عباس که گفت رسول خدا صلعم یا علی انك سيد المسلمين
وامام المتقين وقائد الغر المحجلين ويعسوب المؤمنين يعني ای علی بدرستیکه تو بهتر و سردار
مسلمانانی و پیشوای متقیان و پرهیزگارانی و پیشرو آنانکه بنور سعادت و ایمان ممتاز اند
از اقران خود و مثل امتیاز اسپان پیشانی و چهار قوایم سفید از اسپان دیگر و سرگروه و امیر مومنانی
دیگر روایت کرده از عدی بن ثابت که گفت رسول الله صلعم بمسجد آمد و گفت ان الله اوحى
الى نبيه موسى ان ابن لي مسجدا طاهرا لا يسكنه الا انت وهرون وابنا

هرون وان الله اوحي الي ان ابني مسجدا طاهرا لا يسكنه الا انا وعلي بن
ابيطالب خليفتي وفاطمة وابناء علي يعني بدرستيكه خدا تعالي وحي كرد به پيغمبر خود موسي
كه از براي من مسجدي پاك بنا كن كه دران مسجد هيچكس ساكن نشود الا تو وهارون وپسران هارون
وبدرستيكه خدا تعالي وحي كرد بمن كه مسجدي پاك بنا كنم كه دران مسجد كسي ساكن نشود الا من
وعلي بن ابيطالب كه خليفه منست وفاطمه وپسران علي ديگر روايت كرده باسناد از ابن مسعود كه
گفت رسول خدا انتهت الدعوة الي والى علي لم يسجد احدنا قط للصنم حاصل آنكه رسيد
نبوت بمن وامامت بعلي هرگز سجده نكرده است هيچيك از ما بت را ديگر روايت كرده از ابن
عباس كه گفت من نشسته بودم با طايفه از قريش نزد رسول الله كه ناگاه ستاره فرود آمد پس
رسول خدا گفت من انقض هذا النجم في منزله فهو الوصي من بعدي يعني هر كس كه اين ستاره
در منزل او فرود آيد پس اوست وصي من بعد از من آنگاه برخاستند جمعي از بني هاشم ونگاه كردند
وديدند كه در منزل علي افتاد پس گفتند تو در دوستي علي گمراه شده چه اين سخن را از خود ا
ميگوئي پس فرستاد خدا تعالي والنجم اذا هوى ما ضل صاحبكم وما غوى وما ينطق
عن الهوى ان هو الا وحي يوحى وحاصل معني آيه بطريقه اهل تفسير آنكه قسم بستاره چون طلوع
كند يا غروب نمايد كه گمراه نشد هم صحبت شما اي قريش وخطا نكرد در آنچه بشما گفت واو سخن
نميكند از روي خواهش نفس ونيست آنچه ميگويد مگر وحي كه ميرسد از جانب خدا ديگر روايت
كرده از انس كه فرود آمد كوكبي در عهد رسول پس رسول خدا گفت من انقض في داره
فهو الخليفة من بعدي چون نگاه كردند ديدند كه فرود آمد در منزل علي پس فرستاد خدا تعالي
والنجم اذا هوى ما ضل صاحبكم وما غوى وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى
ديگر ثعلبي روايت كرده از سوره شعرا در تفسير آيه وانذر عشيرتك الاقربين كه چون نازل شد
اين آيه جمع كرد رسول بني عبد المطلب را وعلي را گفت تا گوسفندي آورده از گوشت
وطعامي براي ايشان آماده كرد وبايشان خورانيد وبعد از ان قدحي شير طلبيد وجرعه از ان
آشاميد بان جماعت گفت اشربوا بسم الله پس همه خوردند تا سير شدند وروز ديگر نيز چنين كرد

بعد از ان فرمود ای اولاد عبد المطلب من فرستاده شده ام از جانب خدا و ترسانندهٔ ام شما را از
عذاب و بشارت دهنده ام انچه بیاورده است با و دیگری آمده ام بسوی شما بشارت دهنده بدنیا
و آخرت و بعد از تکلیف ایشان باسلام و اطاعت فرمود من یواخینی و یوازرنی و یکون ولیّ
و وصیی بعدی و خلیفتی فی اهلی و یقضی دینی یعنی کیست که با هم برادر و هم پشت شود و بوده
باشد ولی من و وصی من بعد از من و خلیفه من باشد در اهل من و قاضی و مفتی دین من باشد
پس قوم ساکت شدند آنگاه اعاده کرد این کلام را سه مرتبه و در هر سه مرتبه قوم ساکت شدند و علی
میگفت منم یا رسول الله و آنحضرت میگفت انت پس برخاستند قوم و دران حالت با بیطالب میگفتند
پسرت را اطاعت کن که او بر تو امیر شد و دیگر روایت کرده از ابو ذر غفاری در تفسیر آیه انما ولیکم
الله که رسول خدا گفت اللهم ان موسی سألک وقال رب اشرح لی صدری ویسر
لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی هرون
اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری فانزلت علیه قرآنا ناطقا سنشد عضدک
باخیک ونجعل لکما سلطانا اللهم وانا محمد نبیک وصفیک اللهم فاشرح لی
صدری ویسر لی امری واجعل لی وزیرا من اهلی علیا اشدد به ظهری
یعنی بار خدایا بدرستیکه موسی بن عمران پیغمبر از تو مسئلت نمود و دعا کرد و گفت خدایا کشاده کردان
سینه مرا و آسان کن کار مرا و زایل کن عقده را از زبان من تا بیابند قول مرا و بگردان از برای
من وزیری از اهل من که او هارون است برادر من و شریک کن او را در کار من پس فرستادی
بر او قرآن ناطق که زود باشد که قوی سازیم بازوی ترا به برادر تو و بگردانیم از برای شما دو کس
سلطنت را و منکه محمدم پیغمبر تو و صفی تو خدایا پس کشاده کردان سینه مرا و آسان گردان بر
من کار مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من که او علی بن ابیطالب است و قوی ساز
با و پشت مرا و دیگر روایت کرده از ابن عباس در تفسیر آیه انما انت منذر و لکل قوم هاد که
گفت گذاشت رسول خدا دست بر سینه خود و گفت انا المنذر و اشاره کرد بکتف علی و گفت
انت الهادی یا علی بک یهتدی المهتدون بعدی و دیگر روایت کرده باسناد از امیر المؤمنین

گفت المنذر النبي والهادي رجل من بني هاشم و بعد ازین روایت ثعلبی ذکر کرده که آنحضرت
از رجل بني هاشم خود را خواسته **و امام فخر رازی** امام اهل سنت در تفسیر خود نیز روایت کرده
از ابن عباس مثل روایت اول ثعلبی بی تفاوت **و ابو العباس** ... ابن عقده رساله تصنیف کرده
درین آیه و بطرق متعدده روایت کرده که این آیه نازل شده در شان علی **[illegible]** در حلية الاولیا
روایت کرده باسناد از ابی هریره که حضرت رسول گفت لما اسری بي ليلة المعراج فاجتمع علي
الانبياء في السماء فاوحى الله تعالى الي سلهم يا محمد بماذا بعثتم قالت قالوا بعثنا
على شهادة ان لا اله الا الله وعلى الاقرار بنبوتك والولاية لعلي بن ابيطالب

حاصل آنکه چون مرا در شب معراج بردند باسمان جمع شدند نزد من انبیا پس حضرت حق سبحانه بمن
وحی فرستاد که از انبیا بپرس که بچه چیز مبعوث شدید من از ایشان پرسیدم انبیا گفتند مبعوث
شدیم بگواهی دادن بر اینکه نیست معبودی مستحق عبادت مگر الله و بر اقرار کردن به نبوت تو
و ولایت علی ابن ابیطالب علیه الصلوة والسلام و دیگر روایت کرده از انس که گفت رسول خدا لي يا انس
اسکب لي وضوء یعنی بریز در ابریق از برای من آب وضو انس گفت ریختم آب را در ابریق پس
وضو ساخت رسول خدا و دو رکعت نماز گذارد آنگاه گفت يا انس اول من يدخل عليك
من هذا الباب امام المتقين وسيد المسلمين ويعسوب المومنين وخاتم الوصيين
وقائد الغر المحجلين یعنی اول کسیکه وارد میشود بر تو درین خانه اوست امام متقیان و سید و
مطاع مسلمانان و سرگروه مومنان و پیشوای آنانکه هستند از نور سعادت و ایمان از آثار
خود و اوست خاتم اوصیا یعنی بجا نکه بعد از من پیغمبر دیگر نخواهد بود و بعد از او نیز وصی
پیغمبر نخواهد بود گفت انس که من گفتم خدایا بگردان این کس را مردی از انصار و پنهان داشتم
خواهش خود را آنگاه آمد علی پس برخاست حضرت رسول و متوجه شد بسوی او و او را در بر گرفت
بعد از ان عرق از روی او بر روی خود می مالید و از روی خود بر روی او پس گفت علی یا
رسول الله تحقیق آنچه امروز از تو می بینم که با من میکنی هرگز با من نکرده بودی پس آنحضرت فرمود
و ما يمنعني وانت تؤدي عني وتسمعهم صوتي وتبين لهم ما اختلفوا فيه من بعدي

یعنی چه باز میدارد مرا ازین قسم تلطف با تو در حالی که تو میپرسانی از من ای یا امت من احکام دین
مرا و تو می‌شنوانی با امت سخن مرا و تو بیان خواهی کرد از برای امت من آنچه در آن اختلاف کنند
بعد از من دیگر روایت کرده باسناد از ابی برزه اسلمی و او از رسول خدا صلعم که گفت ان الله عهد
الی فی علی عهداً فقلت یا رب بینه لی فقال اسمع فقلت سمعت فقال ان علیاً رایة
الهدی وامام اولیائی ونور من اطاعنی وهو الکلمة التی الزمتها المتقین من
احبه احبنی ومن ابغضه ابغضنی و در بعضی نسخ بجای این فقره و من اطاعه اطاعنی
واقع شده یعنی بدرستیکه خدای تعالی با من عهدی فرمود درباره علی بن ابیطالب من گفتم یا رب
از او بیان کن فرمود که بشنو من گفتم استماع نمودم پس فرمود بدرستیکه علی علم هدایت است و امام
دوستان من و نور هر کس که مطیع منست و اوست کلمه که بر متقیان واجب و لازم کرده‌ام هر که
او را دوست داشت مرا دوست داشت و هر که او را دشمن داشت مرا دشمن داشت و
هر که اطاعت او کرد مرا اطاعت کرد و دیگر روایت کرده باسناد از انس بن مالک که گفت رسول خدا
ان الله عهد الی فی علی عهداً انه رایة الهدی ومنار الایمان وامام اولیائی ونور
جمیع من اطاعنی بعد از آن فرمود ان علیاً امینی غداً فی القیامة وصاحب رایتی بید علی
مفاتیح خزاین رحمة ربی یعنی بدرستیکه علی امین منست در روز قیامت و صاحب رایت منست
و در دست علی است کلیدهای رحمت پروردگار من دیگر روایت کرده باسناد از عبد الله بن عباس
که گفت حضرت رسول خدا صلعم چهار رکعت نماز گذارد و بعد از آن دست را بدعا برداشت و گفت
اللهم ان موسی بن عمران سألك ودعاك وهو نبيك فقال رب اشرح لی صدری
ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیراً من اهلی
هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری فاستجبت دعاه وانا محمد نبیك
سألك وادعوك واقول رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدة
من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیراً من اهلی علی بن ابیطالب اخی اشدد
به ازری واجعله خلیفتی یعنی بار خدایا بدرستیکه موسی بن عمران پیغمبر تو از تو مسئلت نمود و دعا

کرد و گفت خدایا گشاده گردان سینه مرا و آسان کن کار مرا و زایل کن عقده مرا از زبان
من تا بیابند قول مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل من که او هارون است برادر من شریک
کن او را در امر من پس مستجاب گردانیدی دعای او را و منکه محمدم پیغمبر تو از تو مسئلت می کنم
و از تو میخواهم و میگویم ای پروردگار من گشاده گردان سینه مرا و آسان کن بر من کار مرا و
بگردان از برای من وزیری از اهل من که او علی بن ابیطالب است برادر من و او را خلیفه
من گردان بعد از آن روایت کرده از ابن عباس که گفت در آن دم شنیدم که نداکننده می گفت
یا احمد قد اوتیت ما سالت یعنی رسیدی بآنچه خواستی و ابن مردویه در کتاب مناقب از عبد الله بن عباس
روایت کرده که در آمد علی در خانه رسول و عایشه نزد آنحضرت بود و نشست امیر المومنین در
میان آنحضرت و عایشه آنگاه عایشه گفت یا علی نبود ترا جای نشستن غیر از من پس حضرت رسول
دست بر پشت عایشه زد و گفت لا تؤذینی فی اخی فانه امیر المومنین و سید المسلمین
و قاعد الغر المحجلین یوم القیمة یقعد علی الصراط فیدخل اولیائه الجنة و یدخل
اعدائه فی النار یعنی مرنجان مرا در رنجانیدن برادر من پس بدرستیکه اوست امیر المومنین
و امام المتقین و قاعد الغر المحجلین روز قیامت بر صراط خواهد نشست و در خواهد آورد دوستان خود را
به بهشت و دشمنان خود را در آتش و دیگر روایت کرده باسناد از انس بن مالک که او گفت سلمان
از رسول خدا صلعم پرسید که یا رسول الله بعد از تو از که اخذ احکام دین کنیم و مسایل حلال و حرام از
نزد که فراگیریم و بر قول کدام یک از اصحاب اعتماد نمائیم حضرت رسول جواب نداد تا آنکه سلمان
ده مرتبه همین سوال کرد بعد از آن آنحضرت گفت یا سلمان ان خلیفتی و وصیی و وزیری
و خیر من اخلفه بعدی علی بن ابیطالب یؤدی عنی دینی و ینجز موعدی یعنی ای سلمان
بدرستیکه وصی من و خلیفه من و برادر من و بهتر کسیکه بعد از خود میگذارم علی بن ابیطالب
است که احکام دین را از من میرساند بامت و وعده ام بجای می آرد و دیگر روایت کرده که چون بر ابراهیم
عرض شد ولایت علی پس حضرت ابراهیم گفت اللهم اجعل من ذریتی یعنی بار خدایا بگردان او را
از اولاد من و دیگر در تفسیر یا ایها الذین امنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم

که معنیش اینست که ای کسانی که ایمان آورده اید اجابت کنید دعوت خدا و رسول را چون بخواند رسول
او شما را برای چیزی که زنده میگرداند شما را روایت کرده باین مضمون که مراد از آن چیز
ولایت علی بن ابیطالب ع است یعنی اجابت کنید چون بخواند شما را رسول خدا ص بولایت علی بن
ابیطالب و دیگر روایت کرده از زید بن صوحان که گفت شنیدم از حذیفة بن الیمان که رسول خدا
میگفت علی امیر البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله الا وان
الحق معه و دیگر روایت کرده در آیه وشاقوا الرسول من بعد ما تبین لهم الهدی که مراد از
هدی ولایت علی بن ابیطالب است وظاهر معنی آیه این است که مخالفت رسول خدا ص کردند بعد از آنکه
روشن شد از برای ایشان طریق هدایت و دیگر روایت کرده از جابر بن عبد الله انصاری
و امام جعفر صادق ع که نازل شده آیه وبشر الذین آمنوا وعملوا الصالحات ان لهم قدم صدق
عند ربهم در ولایت و امامت علی بن ابیطالب ع ومعنی ظاهر آیه اینست که بشارت ده آن کسانی را
که ایمان آوردند و بجای آوردند افعال خوب را که از برای ایشان قدم صدق هست نزد پروردگار
ایشان و دیگر روایت کرده از بریده که گفت امرنا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان
نسلم علی علی بیا امیر المومنین حاصل معنی آنکه رسول خدا ص ما را امر کرد که سلام کنیم بر علی باین طریق
که السلام علیک یا امیر المومنین و دیگر روایت کرده از انس بن مالک که گفت رسول الله صلعم فرمود
ان خلیلی ووزیری وخلیفتی وخیر من اترک بعدی یقضی دینی وینجز موعدی
علی بن ابیطالب ع یعنی بدرستیکه دوست من و وزیر من و خلیفه من و بهترین کسیکه میگذارم بعد از خود
که حکم میکند در دین من و بجا می آرد وعده مرا علی بن ابیطالب است و دیگر روایت کرده باسناد از
عقبة بن عامر جهنی که او گفت من به رسول خدا ص گفتم که بعضی از مردم میگویند بهترین این امت بعد از تو
ابوبکر است و بعضی میگویند عمر است پس کیست بهترین امت که اگر ترا حادثه در پیش آید با او را متابعت
کنیم و با او اقتدا نمائیم رسول خدا ص فرمود اتبعوا من اختاره الله تعالی بالامامة من بعدی
ومن اشتق له اسما من اسمائه ومن زوجه الله ابنتی من عنده ومن وکل به ملائکته
تقاتلون معه عدوه ومن هو خلیفتی امتی یعنی متابعت کنید آنکسی را که خدای تعالی اختیار کرده

او را بامامت بعد از من و آنکسیکه خدا تعالی اشتقاق کرده از برای او اسمی از اسم خود و آن
کسی را که خدا تعالی دختر مرا بزنی باو داده از نزد خود و آنکسی را که متوکل کرده خدا تعالی باو تا
آنکه قتال کنند با دشمنان او و آنکسی که بهترین این امت است عقبه بن عامر گفت من گفتم کیست که باین
صفات موصوفست ای رسولخدا فرمود علی بن ابیطالب و اخطب خوارزم روایت کرده از عبد الله
بن مسعود که گفت رسولخدا اتانی ملك فقال یا محمد سل من ارسلنا من قبلك من رسلنا علی ما
بعثوا قال علی ولایتك و ولایة علی ابن ابیطالب یعنی آمد بسوی من ملکی پس گفت یا محمد سوال
کن از آنکسانیکه فرستادیم پیش از تو از رسل که بچه مبعوث شده اند آنگاه ملك گفت بر ولایة تو و ولایت
علی بن ابی طالب دیگر روایت کرده از عبد الله ابن مسعود که گفت رسولخدا لما خلق الله تعالی ادم
ونفخ فیه من روحه عطس ادم فقال الحمد لله فاوحی الله تعالی حمدنی عبدی وعزتی
وجلالی لولا عبدان ارید ان اخلقهما فی دار الدنیا ما خلقتك قال الهی فیکونان
منی قال نعم یا ادم ارفع راسك وانظر فرفع راسه فاذا مکتوب علی العرش لا اله الا
الله محمد نبی الرحمة وعلی مقیم الحجة من عرف حق علی زکی وطاب ومن انکر حقه لعن
وخاب حاصل معنی آنکه چون خلق کرد خدا تعالی آدم را و دمید در و روح او را عطسه زد آدم و گفت
الحمد لله پس وحی فرستاد خدا تعالی بحضرت آدم که حمد کرد مرا بنده من بعزت جلال خود قسم که اگر
نبودند آن دو بنده که من میخواهم ایجاد نشان کنم در دار دنیا خلق نمیکردم ترا پس گفت آدم خداوندا
امیدوارم که این دو بنده تو از نسل من باشند خطاب آمد که آری ای آدم سر بالا کن و ببین آدم سر
بالا کرد و دید که نوشته شده بود بر عرش لا اله الا الله محمد نبی الرحمة وعلی مقیم الحجة تا آخر
یعنی علی بر پا دارنده حجة خداست هر که بشناسد حق علی را پس پاکست و طیب و هر که انکار کند حق علی را
ملعون است و زیانکار دیگر روایت کرده از امام حسین علیه السلام و او از پدرش که گفت رسولخدا فرمود
نزل جبرئیل صبیحة یوم فرحا مستبشرا فقلت حبیبی جبرئیل ما لی اراك فرحا مستبشرا
فقال یا محمد وکیف لا اکون فرحا وقد قرت عینی بما اکرم الله اخاك و وصیك
وامام امتك علی بن ابیطالب فقلت وبم اکرم اخی وامام امتی قال باهی الله سبحانه تعالی

بعبادته البارحة ملئكته وحملة عرشه وقال ملئكتي انظروا الى حجتي فى ارضي
بعد نبي محمد كيف قد عفر خده فى التراب تواضعا لعظمتي اشهدكم انه امام
خلقي ومولى بريتي يعني نازل شد جبرئيل در صباح روزي فرحناك خوش حال پس گفتم اي محبوب
من جبرئيل چيست ترا كه ببشارت خوشحال مي بينم گفت يا محمد چون خوشحال نباشم وحالانكه روشن شد
چشم من بانچه عطا كرد خداي تعالى به برادر تو ووصي تو وپيشواي امت تو علي بن ابيطالب پس گفتم
بچه چيز اكرام كرد برادرمرا وامام امت مرا گفت مباهات كرد خداي تعالى بعبادت شب گذشته او
ملائكه را وحاملان عرش را وگفت اي فرشتهاي من نظر كنيد بحجت من در زمين بعد از پيغمبر من محمد
كه چگونه بر خاك ماليده است روي خود را بواسطه تواضع از براي بزرگى وعظمت من شاهد ميسازم
شما را كه او ست امام وصاحب اختيار مخلوقات من **ديگر** روايت كرده از رسولخدا كه گفت يا
علي انت سيد المسلمين وامام المتقين وقائد الغر المحجلين **ديگر** روايت كرده بهما
از علي بن ابيطالب كه گفت رسولخدا فرمود لما اسري بي الى السماء ثم من السماء الى سدرة
المنتهى وقفت بين يدي ربي عز وجل فقال لي يا محمد قلت لبيك وسعديك يا
ربي قال قد بلوت خلقي فايهم رايت اطوع لك قال يا ربي عليا قال صدقت يا
محمد فهل اتخذت لنفسك خليفة يودي عنك ويعلم عبادي من كتابي
ما لا يعلمون قال قلت اختر لي فان خيرتك خيرتي قال قد اخترت لك عليا فاتخذه
لنفسك خليفة ووصيا ونحلته علمي وحلمي امير المومنين حقا لم ينلها احد
قبله وليست لاحد بعده يا محمد علي راية الهدى وامام من اطاعني ونور اوليائي
وهي الكلمة التي الزمتها المتقين من احبه فقد احبني ومن ابغضه فقد
ابغضني حاصل معنى انكه چون شب معراج مرا باسمان بردند وبعد از اسمان بسدرة المنتهى
رسيدند ونزد رب خود خطاب آمد كه يا محمد گفتم لبيك وسعديك اي پروردگار من گفت بتحقيق كه
ازمودم مخلوقات مرا پس كدام يك را از مخلوقات من فرمان بردارتر يافتي نسبت بخود گفتم اي
پروردگار علي را گفت راست گفتي آيا گرفته تو از براي خود خليفه كه برساند از تو احكام دين تو با امت

وتعلیم داده اند کان مرا از کتابها اسحق شنیده اند گفتم تو اختیار کن از برای من پس بدرستیکه برگزیده
تو برگزیده من است آنگاه خطاب آمد که بتحقیق من برگزیدم از برای تو علی را پس بگیر او را از برای
خود بخلیفه و وصی و عطا کردم با او علم و حلم خود را و اوست امیر المومنین که بتحقیق نرسیده است
باین مرتبه از خلافت احدی پیش از او و نخواهد بود کسی را بعد از و ای محمد علی علم هدایت است و مقتدای
آن کسانیست که اطاعت من کنند و روشنی بخش دوستان من است و اوست آن کلمه که لازم ساختم من او را
بر متقیان هر که دوست دارد او را بتحقیق دوست داشته مرا و هر که دشمن داشته است او را بتحقیق
که دشمن داشته مرا و در آخر همین حدیث روایت کرده که خدا تعالی خطاب کرد برسول خود و فرمود
لولا علی لم یعرف حزبی ولا اولیائی ولا اولیاء رسلی یعنی اگر علی نمی بود شناخته نمیشدند لشکر من و نه
دوستان من و نه دوستان پیغمبران من **دیگر** روایت کرده از علی بن ابیطالب که گفت یا رسول الله
صلی الله علیه واله وسلم روزی میرفتیم در راههای مدینه پس گذشتیم به نخلی از نخلهای مدینه پس آواز
کرد نخلی بنخلی دیگر که اینست نبی مصطفی و علی مرتضی بعد از آن گذشتیم از آنجا پس آواز کرد نخلی ثانی
ثالث که این است موسی و برادرش هارون بعد از آن گذشتیم از آن پس آواز داد رابع بخامس که این است
محمد سید المرسلین و این است علی سید الوصیین پس تبسم نمود حضرت پیغمبر و گفت یا علی انما سمی نخل المدینة
صیحانیا لانه صاح بفضلی وفضلک یعنی ای علی نام نهاده شده نخل مدینه بصیحانی از برای آنکه نخل
باواز بلند گواهی داده است بفضل من و تو **دیگر** روایت کرده ابن عباس که گفت رسول خدا بود
در خانه خود که امیر المومنین علی بصباح السحر آنحضرت آمد و آنحضرت دوست میداشت که کسی سبقت
نکند بر علی در آمدن پیش آنحضرت و داخل شد در خانه پس دید که آنحضرت بصحن خانه است و سر مبارکش
در کنار دحیه بن الکلبی است پس گفت السلام علیک چگونه صباح کرد رسول خدا پس دحیه گفت بخیر ای
برادر رسول الله پس علی گفت جزای خیر دهاد ترا خدا تعالی از جانب اهل بیت پس دحیه بعلی گفت
بدرستی که من دوست میدارم ترا ای علی و بدرستیکه تراست پیش من مدحها میشمارم آن مدحها را به
تو تو امیر مومنانی و پیشوای آنانی که ممتاز اند بنور ایمان و سعادت از اقران خود و تو سید و مطاع
اولاد آدمی روز قیامت سوای نبیین و مرسلین لوای حمد بدست تو خواهد بود روز قیامت روانه میشوی

بنشسته خاطر تو و شیعه تو با پیغمبر خدا و لشکر پیغمبر در حالتی که شاد باشند پس به تحقیق رستگارانند
آنکسانی که دوستی تو دارند و زیانکار اند آنکسانیکه ترا واگذاشته اند پس باید که بدوستی محمد دوست
دارند ترا و دشمنان ترا شفاعت محمد هرگز نخواهد رسید نزدیک من بیا ای صفوة الله پس گرفت
دحیه سر مبارک رسول خدا را و گرفت در کنار نبی پس گفت هی ماهی الهمهمة یعنی چه خبر بود این سخنان
است پس علی گفت آنچه گذشته بود پس گفت آنحضرت یا علی لم یکن دحیة ولکن کان جبرئیل
سماک باسم سماک الله به فهو الذی القی محبتک فی صدور الکافرین یعنی ای علی آن دحیه نبود ولیکن
بود جبرئیل که خواند ترا بنامیکه خوانده است ترا خدا بآن نام پس خدا آن خدائیست که انداخته است محبت
ترا در سینه های مومنان و انداخته است ترس ترا در سینه های کافران دیگر روایت کرده از
ام سلمه که گفت در روزیکه نوبت من بود که با حضرت رسول باشم دیدم آنحضرت را که انداخته بود
انگشتان خود را در انگشتان علی در حالتیکه تکیه داده بود دست خود را بر دوش علی پس گفت
آنحضرت ای ام سلمه بیرون رو از خانه و خالی ساز از برای ما پس بیرون رفتم و ایشان بر دو با هم
راز میگفتند و من می شنیدم کلام را اما نمی فهمیدم که چه میگفتند تا اینکه با خود گفتم که روز بنصف رسید
پیش آمدم و گفتم السلام علیکم در آیم آنحضرت گفت برگرد و بجای خود رو و بعد از آن با هم به راز گفتن مشغول
شدند تا قایم شد ظهر پس با خود گفتم روزم رفت و علی باز داشت آنحضرت را از من آنگاه پیش رفتم
و گفتم السلام علیکم در آیم رسول خدا گفت در میا پس رفتم بمکان خود تا اینکه گفتم با خود که وقت زوال شد
اینحال بیرون رو بمصلی پس پیش آمدم و ایستادم و گفتم السلام علیکم در آیم پس نبی گفت در آمدن
داخل شدم و علی گذاشته بود دست خود را بر زانوهای رسول خدا و هر دو سر در گوش هم برده
بودند و با هم راز میگفتند چون داخل شدم و بیرون رفت علی نبی با من ملاطفت و مهربانی کرد و بعد
از آن گفت یا ام سلمه لا تلومینی فان جبرئیل اتانی من الله تعالی بامر ان اوصی به علیا
من بعدی وکنت بین جبرئیل وعلی جبرئیل عن یمینی وعلی عن شمالی فامرنی جبرئیل
ان امر علیا بما کاین بعدی الی یوم القیامة فاعذرینی ولا تلومینی ان الله عز وجل اختار
نبی وصیا فانا نبی هذه الامة وعلی وصیی فی عترتی واهلبیتی وامتی من بعدی

یعنی ام سلمه ملامت مکن مرا زیرا که جبرئیل آمده بود از جانب خدا تعالی برای امری که من وصیت کنم با ین
امر علی را و بودم من میانه جبرئیل و علی جبرئیل در طرف راست من بود و علی در طرف چپ و امر
کرد مرا جبرئیل که خبر دهم علی را بانچه خواهد شد بعد از من تا روز قیامت پس معذور دار مرا و ملامت
مکن بدرستیکه خدای عز و جل اختیار کرده است از هر امتی پیغمبری را و برگزیده است از برای هر پیغمبری
جانشینی و من نبی این امتم و علی وصی من و جانشین من در عترت من و اهل بیت و امت من دیگر روایت
کرده از امام زین العابدین و او از پدرش امام حسین که رسول خدا علی را گفت یا ابا الحسن کلم الشمس
فانها تکلمک یعنی سخن گو با شمس پس بدرستیکه او نیز سخن با تو خواهد کرد آنگاه گفت علی شمس را
السلام علیک ایها العبد المطیع لله تعالی پس گفت شمس و علیک السلام یا امیر المؤمنین
وامام المتقین وقاید الغر المحجلین یا علی انت وشیعتک فی الجنة دیگر روایت کرده از جابر
که گفت رسول خدا ان الله تعالی لما خلق السموات والارض دعاهن فاجبنه فعرض علیهن
نبوتی وولایة علی ابن ابیطالب فقبلتاهما ثم خلق الخلق و فوض الینا امر الدین
فالسعید من سعد بنا والشقی من شقی بنا یعنی بدرستیکه چون خدای تعالی خلق کرد آسمانها و زمینها
را خواند ایشان را و اجابت کردند او را دعوت حق را پس ظاهر کرد بر ایشان نبوت مرا و ولایت علی بن ابیطالب
را پس قبول کردند ایشان بعد از آن موجود ساخت خلایق را و تفویض کرد با امر دین را پس سعید آنکس
است که سعادتمند شود باطاعت ما و بدبخت آنکسی است که بدبخت شود بسبب سر کشیدن از فرمان ما
دیگر روایت کرده از امام حسن و او از پدرش که گفت رسول خدا اتانی جبرئیل وقد
نشر جناحیه واذا فیها مکتوب لا اله الا الله محمد الرسول الله وعلی الآخر مکتوب
لا اله الا الله علی الوصی یعنی آمد بسوی من جبرئیل در حالیکه واکرده بود هر دو بال خود را که
دیدم که در و نوشته شده بود لا اله الا الله محمد رسول الله و بر دیگری نوشته بود لا اله
الا الله علی الوصی دیگر روایت کرده از امام حسین که گفت شنیدم از خود رسول خدا که میفرمود
من احب ان یحیی حیوتی ویموت میتتی ویدخل الجنة التی وعدنی ربی فلیتول علی ابن ابیطالب
وذریته الطاهرین ائمة الهدی ومصابیح الدجی من بعده فانهم لن یخرجوکم من باب

الضلالة یعنی هر که خواسته باشد که حیات یابد مثل حیات من و بمیرد مثل مردن من و داخل شود
آن جنان بهشتی را که وعده کرده است پروردگار من پس باید که اقتدا کند بعلی ابن ابیطالب و اولاد
او که طاهرانند و پیشوایان هدایت اند و چراغهای تاریکی و کفر و ضلالت اند بعد از و پس بدرستیکه ایشان
هرگز بیرون نمیبرند شما را از در هدایت بدر ضلالت دیگر روایت کرده از ابن بریده و او از پدرش
که رسول خدا صلعم گفت لکل نبی وصی و وارث وان علیا وصیی و وارثی دیگر روایت کرده از سلمان
فارسی که رسولخدا صلعم امر کرد بعلی بن ابیطالب که یا علی تختم بالیمین تکن من المقربین یعنی در دست
راست خاتم بکن که از مقربین خواهی شد گفت علی یا رسول الله کیست مقربان آنحضرت گفت جبرئیل
و میکائیل علی گفت یا رسول الله بچه انگشت تختم کنم گفت بالعقیق الاحمر فانه جبل اقر لله بالوحدانیة
ولی بالنبوة ولك بالوصیة ولذلك بالامامة ولمحبیك بالجنة ولشیعة ولدك بالفردوس
یعنی بعقیق سرخ بواسطه آنکه کوه عقیق کوهی است که اقرار کرد از برای خدا بوحدانیت و از برای من
به نبوت و از برای تو بوصیت و از برای فرزندان تو بامامت و از برای دوستان تو بجنت و از برای
شیعه فرزندان تو بفردوس دیگر روایت کرده از معجم طبرانی باسناد از عبدالله ابن علیم الجهنی
که گفت رسولخدا صلعم بدرستیکه خدای عز و جل وحی فرستاد بمن در حق علی سه چیز را در شب معراج
انه سید المومنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین دیگر روایت کرده در حدیث
تزویج فاطمه باسناد از علی بن ابیطالب و او از رسول خدا صلعم که گفت مرا جبرئیل یا محمد ان الله
عز و جل اطلع علی الارض اطلاعة فاختارك من خلقه وابعثك لرسالته
ثم اطلع الی الارض اطلاعة ثانیة فاختار لك منها اخا و وزیرا و صاحبا و ختنا
حاصلش آنکه بدرستیکه خدای عز و جل نظر کرد بر زمین نظر کردنی و برگزید ترا از جمله مخلوقات خود و مبعوث
گردانید ترا از برای رسالت بعد از آن بار دوم نظر کرد بر زمین نظر کردنی پس اختیار کرد از برای
تو از اهل زمین برادری و وزیری و صاحبی و دامادی دیگر روایت کرده از انس که گفت رسولخدا صلعم یا
انس اسکب لی وضوء پس ریخت آنحضرت و دو رکعت نماز گذارد آنگاه گفت یا انس اول
من یدخل علیك من هذا الباب امام المتقین و سید المسلمین و امیر المومنین

وخاتم الوصیین وقاید الغر المحجلین یعنی اول کسیکه وارد میشود بر تو درینجا اوست امام متقیان
وسید ومطاع مسلمانان وسرکرده مومنان وپیشوای آنانکه ممتاز باشند بنور سعادت وایمان
از اقران خود واوست خاتم اوصیا بلا واسطه یعنی همچنانکه بعد از من پیغمبری دیگر نخواهد بود و بعد
از وی نیز وصی پیغمبر دیگر نخواهد بود انس گفت من گفتم خدایا گردان اینکس را مردی از انصار وپنهان
داشتم خواهش خود را انگاه آمد علی پس برخاست حضرت رسول و متوجه شد بسوی او و اورا
در بر گرفت بعد از ان عرق از روی او بر روی خود می مالید و از روی خود بر روی او پس گفت
یا رسول الله بتحقیق انچه امروز از تو می بینم که با من میکنی هرگز با من نکرده بودی انحضرت فرمود
ومایمنعنی وانت تؤدي عنی دینی وتسمعهم صوتی وتبین لهم ما اختلفوا فیه من بعدی
یعنی چه باز میدارد مرا ازین قسم تلطف با تو و حال انکه تو میرسانی از من احکام دین مرا و تو می شنوانی
بامت من سخن مرا و تو بیان خواهی کرد از برای امت من انچه در ان اختلاف خواهند کرد بعد از
من **ودیگر** روایت کرده از انس بن مالک که رسولخدا گفت ان الله رب العلمین عهد الی
عهدا فی علی بن ابیطالب فقال انه رایت الهدی ومنار الایمان وامام اولیائی ونور
جمیع من اطاعنی علی بن ابیطالب امینی غدا فی القیامة وصاحب رایتی فی
القیامة وبیده علی مفاتیح خزاین رحمة ربی **ودیگر** روایت کرده از عبد الله بن مسعود که گفت
رسولخدا فرمود اتانی ملک فقال یا محمد سئل من ارسلنا من قبلك من رسلنا علی ما
بعثوا قال علی ولایتك وولایة علی بن ابیطالب **وابن ابی الحدید** در شرح نهج البلاغه
روایت کرده از امام جعفر صادق که رسولخدا گفت مر علی را لولا انی خاتم الانبیاء لکنت
شریکا فی النبوة فانك وصی نبی ووارثه بل انت سید الاوصیا وامام الاتقیاء
وحاصلش انکه اگر این نبود که من خاتم انبیا بودم هر آینه تو شریک من بودی در نبوت واگر چه نبی
نیستی اما وصی نبی و وارث اوئی بلکه بهتر اوصیا مقتدای اتقیائی **وابن حجر** روایت کرده از بیهقی که
چون ظاهر شد علی بن ابیطالب از دور پس گفت رسولخدا هذا سید العرب پس عایشه گفت ایا تو
نیستی سید عرب انحضرت گفت انا سید العلمین وهو سید العرب **ودیگر** روایت کرده از

حاکم وا وازجابر کہ رسولخدا گفت علی امام البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره ومخذول
من خذله **و** در کتاب سیف التعیین روایت شده از ابوذر غفاری کہ رسولخدا گفت علی اخی
ووزیری ان الله لا یقبل الفریضة الا بحب علی بن ابیطالب **و ابن شیرویه** در کتاب
فردوس الاخبار روایت کرده از انس بن مالک کہ حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم فرمود
انا وعلی حجة الله علی عباده یعنی من وعلی حجہ خدائیم بر عباد او **و دیگر** روایت کرده از حذیفة بن
الیمان کہ حضرت رسول گفت لو یعلم الناس متی سمی علی امیر المؤمنین ما انکروا فضله سمی
بذالک وآدم بین الروح والجسد یعنی اگر می دانستند مردم کہ چه وقت علی نام نهاده شد بامیر
المؤمنین منکر نمی شدند فضل او را کہ مسمی شد باین اسم در وقتی کہ بود آدم مابین روح وجسد بعد از ان
فرمود وحین اخذ الله تعالی من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم قال
الله تعالی الست بربکم قالوا بلی فقال الله تعالی انا ربکم ومحمد نبیکم وعلی امیرکم وقالت
الملئکة بلی یعنی در حینیکہ فرا گرفت خدا تعالی از بنی آدم از صلب انها ذریة انها و گواه ساخت ایشان
را بر نفسهای ایشان گفت آیا نیستم من پروردگار شما گفتند آری و ملائکه نیز گفتند آری پس گفت خدا تعالی
من پروردگار شما ام ومحمد است نبی شما وعلی است امیر شما **و دیگر** روایت کرده در آیه وقفوهم انهم
مسئولون از ابوسعید خدری کہ رسولخدا گفت کہ وقفوهم انهم مسئولون عن ولایة علی
و واحدی نیز گفته کہ روایت شده است در قول خدا تعالی وقفوهم انهم مسئولون
کہ مراد این است کہ ایشان مسئولند از ولایت علی واهلبیت **و ابن حجر** در صواعق محرقه نیز
روایت کرده از دیلمی و واحدی آنچه مذکور شد **و حافظ** ابو نعیم در کتابیکه استخراج کرده از کتاب
استیعاب **و ابن عبد البر** شیخ اهل سنت روایت کرده در قول خدا تعالی واسئل من ارسلنا
قبلک من رسلنا کہ در شبی کہ رسولخدا را معراج رو داد جمع کرد خدا تعالی او را وانبیا را در
یکجا آنگاه خطاب آمد کہ سلهم یا محمد علی ما بعثتم یعنی بپرس ای محمد کہ برای چه مبعوث شدید گفتند
بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله وعلی الاقرار بنبوتک وولایة علی بن ابی طالب
و نسفی حنفی در تفسیر مدارک در تفسیر آیه نجوی روایت کرده از امیر المؤمنین کہ گفت سوالی کردم از

رسول خدا است که بالحق یعنی چه چیز است حق آنحضرت گفت الاسلام والقرآن والولایة اذا انتهت
الیک یعنی حق اسلام است و قرآن و ولایت وقتیکه بتو برسد و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کتاب کفایة
الطالب از ابو لیلی غفاری و ابو سعید خدری و سلمان فارسی روایت کرده که گفت رسول خدا ستکون
بعدی فتنة فاذا کان ذلک فالزموا علی بن ابیطالب والقرآن فانه اول من یرانی و اول
من یصافحنی یوم القیمة وهو الصدیق الاکبر وهو فاروق هذه الامة یفرق بین الحق
والباطل وهو یعسوب المومنین وامام المتقین یعنی زود باشد که بعد از من فتنه حادث شود پس
در وقتیکه آن فتنه پیدا آید اقتدا کنید بعلی ابن ابیطالب و بقرآن و در ملازمت او باشید بدرستیکه او اول
کسی است که مرا خواهد دید و اول کسی است که با من مصافحه خواهد کرد در قیامت و اوست صدیق
اکبر و فاروق این امت فرق میکند میان حق و باطل و او سرکرده مومنان و پیشوای متقیان
و صاحب کتاب بشارة المصطفی روایت کرده که حضرت رسول خدا علی را در عنفوان طفولیت بسینه
خود میگرفت و میگفت هذا اخی و ولیی و ناصری و صفیی و ذخری و کهفی و صهری و وصیی
و زوج کریمتی و امینی علی وصیتی و خلیفتی و گهواره او را در وقت خواب می جنبانید
و همیشه او را بر دوش میگرفت و کوهها و دره های مکه را طواف میکرد و حافظ محمد ابن موسی
شیرازی که از معتبرین ایشان است در تفسیری که مستخرج است از دوازده تفسیر اهل سنت
روایت کرده در ایه عم یتسألون از سدی و او از رسول خدا که گفت ان ولایة علی یتساءلون
عنها فی قبورهم یعنی بدرستیکه هر قوم سوال کرده خواهند شد از ولایت علی ابن ابیطالب در قبرهای
ایشان گفته که پس باقی نمیماند مرده در مشرق و مغرب و بحر و بر مگر آنکه منکر و نکیر سوال میکنند که
بگو کیست پیغمبر تو و کیست امام تو و صاحب کتاب وسیلة المتعبدین عمر بن خضر روایت کرده
از ابو ذر غفاری که رسول خدا فرمود علی اخی و صهری و خلیفتی و عصای ان الله لا
یقبل فریضة الا بحب علی بن ابیطالب یعنی علی برادر من و داماد من و خلیفه من و بازوی
من بدرستیکه خدا قبول نمیکند فریضه را الا بدوستی علی بن ابیطالب و ابن ابی الحدید که از جمله
مشاهیر علمای معتبر ایشان است در جلد اول شرح نهج البلاغة گفته که نزد ما شکی نیست در اینکه علی وصی

رسول است ولسبت داده است بعناد کسی را که خلاف این اعتقاد دارد و از جمعی کثیر از صحابه
و حضار حرب جمل و صفین ذکر کرده اشعار متضمن وصی بودن آنحضرت را از آنجمله خزیمه بن ثابت
ذو الشهادتین و ابن بدیل بن ورقاء خزاعی و عمرو ابن اجیه و زحر بن قیس و جریر بن عبد الله
بجلی و عبد الله ابن ابی سفیان بن الحرث بن عبد المطلب و عبد الرحمن بن جعیل و سعد بن قیس
همدانی و زیاد بن لبید انصاری و حجر بن عدی کندی و نعمان بن عجلان انصاری و عبد الله بن
ذویب اسلمی و مغیره بن الحرث بن عبد المطلب و ابو الهیثم ابن التیهان و عبد الله بن عباس
بعد از آن گفته که اشعار متضمن این لفظ بسیار است ولیکن بعضی از آنها را که گفته شده
درین دو حرب یعنی جمل و صفین ذکر کردم و اما غیر این اشعار پس بدرستیکه از شمار بیرون است
و اگر خوف ملالت نبود هر آینه ذکر میکردیم از آنها انقدر که پر میکرد اوراق بسیاری را تا اینجا
بود مضمون کلام ابن ابی الحدید و از اشعار یکه روایت کرده از عبد الله ابن ابی سفیان یک
مصرعش این است ع وصی النبی المصطفی و ابن عمه و از عبد الرحمن بن جعیل این است ع علیا
وصی المصطفی و ابن عمه و از ابو الهیثم این بیت ع ان الوصی امامنا و ولینا * واخطب
خوارزم در مناقب از عبد الله ابن ابی رافع روایت کرده که در مدح آنحضرت گفته شعر علی وصی
حبیب الحبیب وصی النبی من العالمینا * پوشیده نیست که عاقل منصف را ازین احادیث جزم و یقین
بهم میرسد که علی ابن ابی طالب بعد از رسول خدا امام و مقتدای خلایق است بلا واسطه و ظاهر میشد
کذب متعصبین و متعللین ایشان که درین مقام بسبب عناد اهل بیت و اضلال عوام و تن در ندادن بالزام
میگویند این قسم احادیث از مفتریات شیعه است و جمع دیگر ایشان که حیا مانع شده از یکباره چشم بپوشند
ازین همه اخبار که بعد را پیشوایان ایشان در کتب خود روایت کرده اند چنین گفته اند که او وصی
رسول خدا بود اما امام بلا واسطه نبود زیراکه مراد از وصی وصی در علم است و بر هر ذی شعور ظاهر
است رکاکت این نوع کلمات بحیثیتی که قابل جواب نیست اگر وصی بلا واسطه غیر ازین معنی ندارد که متصدی
امور او باشد بعد از وی پس هرگاه پیغمبر خدا آنحضرت را وصی کرده باشد باید که بعد از رسول خدا حاکم
دین و هدایت امت و حفظ شریعت بوده باشد و تعلق داشته باشد نه بدیگری با آنکه احادیث مذکوره متضمن تصریح خلافت

و امثال اینها نیز ثابت و همه دال است بر آنکه امیر مومنان و امام متقیان بعد از رسول خدا صلعم بلا واسطه
آنحضرت است و بر تقدیر یکه غیر او وصی علم باشد نیز مدعی ثابت است نزد اهل انصاف بواسطه آنکه غیر
وصی در علم حضرت رسول خدا صلعم او باشد پس او عالم به احکام دین و عارف بقوانین شریعت و حفظ ملت مولی
باشد نه غیر او پس با وجود او دیگری مستحق خلافت نباشد تازه تر آنکه ابن ابی الحدید بعد از اعتراف
بر وصی بودن گفته که وصی بودن فوق مرتبه خلیفه بودن است و معهذا قایل است بآنکه آنحضرت
بعد از سه جاهل که مدتهای مدید سجده بت کرده اند امام و خلیفه است نعوذ بالله من الضلال

اصل هشتم در ذکر احادیثی که تصریح شده در آنها بامامت ائمه اثنا عشر و بودن ائمه بعدت ایشان
سبب بقای عالم و این اصل متضمن دو تبصره است **تبصره اول** در ذکر روایت در صحیح بخاری
در ثلث آخر روایت شده باسناد از جابر بن سمره که گفت شنیدم از رسول خدا صلعم که میگفت یکون
بعدی اثنا عشر امیرا یعنی می باشد بعد از من دوازده امیر و صاحب اختیار آنگاه آنحضرت گفت
کلمه را نشنیدم پس گفت پدرم که فرمود کلهم من قریش و دیگر روایت کرده از ابن عیینه که
گفت رسول خدا صلعم لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا یعنی همیشه امر مردم گذران
خواهد بود مادام که امیر و مقتدای ایشان باشند دوازده مرد آنگاه متکلم شد بکلمه که مخفی ماند بر من پس
سوال کردم از پدر خود که چه گفت رسول خدا صلعم پدرم گفت کلهم من قریش و در صحیح مسلم نیز
روایت شده از جابر بن سمره که گفت با پدرم بخدمت رسول خدا رفتم پس شنیدم از آنحضرت که میگفت
ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفة یعنی بدرستیکه این کار منقضی نمیشود
تا آنکه بگذرد در ایشان دوازده خلیفه جابر مذکور روایت کرده که بعد از آن متکلم شد آنحضرت بکلمه
که نفهمیدم پس سوال کردم از پدرم که رسول خدا چه گفت پدرم گفت فرمود کلهم من قریش و دیگر
روایت کرده مثل روایت جابر از طریق ابن عیینه بی تفاوت و دیگر روایت کرده از طریق سماک بن حرب
که گفت رسول خدا لا یزال امر الاسلام عزیزا الی اثنا عشر خلیفة حاصلش آنکه همیشه امر
اسلام عزیز و قوی خواهد بود تا بگذرد دوازده خلیفه آنگاه آنحضرت گفت سخنی که نفهمیدم او را و
پس پرسیدم از کسیکه شنیده بود و از آنکس گفت که رسول الله فرمود کلهم من قریش و دیگر

روایت کرده از سعد ابن ابی وقاص که گفت رسول خدا لا یزال الدین قائما حتی یقوم الساعة
وعلیهم اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش یعنی همیشه برپا خواهند ماند تا قیام ساعت یعنی روز حشر و بر
ایشان امیر خواهند بود دوازده خلیفه که همه از قریش باشند و دیگر روایت کرده از عامر ابن سعد
مثل همین روایت و در جمع بین الصحاح الستة روایت شده که رسول خدا گفت لا یزال الاسلام
عزیزا الی اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش و در صحیح ابی داود نیز روایت شده انه
رسول خدا گفت لا یزال الدین قائما حتی یقوم الساعة ویکون علیهم اثنا عشر
خلیفة کلهم من قریش و در جمع بین الصحیحین نیز همین مضمون روایت شده از طرق متعدد
و موید این احادیث صحیح است روایت احمد حنبل و اخطب خوارزم که رسول خدا فرمود النجوم امان
لاهل السماء فاذا ذهبت ذهبوا و اهلبیتی امان لاهل الارض فاذا ذهب اهلبیتی
ذهب اهل الارض و نیز در صحیح مسلم و صحیح بخاری روایت شده باسناد از عبد الله بن عمر که
رسول خدا گفت لا یزال هذا الامر فی قریش ما بقی من الناس اثنان یعنی همیشه این امر در
قریش خواهد بود مادام که مانده باشد از مردم دو کس و در جمع بین الصحیحین حمیدی نیز همین مضمون
روایت شده در حدیث صد و شصت و نه از مسند عبد الله بن عمر و سدی که از مشاهیر علمای
چهار مذهب است و مقدم مفسرین است روایت کرده باین مضمون که چون ساره زوجه ابراهیم
اظهار کراهت نمود از بودن هاجر با در اسمعیل خدا تعالی وحی فرستاد با براهیم علیه السلام
که اسمعیل را با مادرش ببر و فرود آر ایشان را بخانه من که در تهامه واقعست یعنی مکه معظمه
بدرستیکه من منتشر خواهم ساخت ذریت اسمعیل را و ایشان را بتفضیل خواهم ساخت از ذریة او عظیم
بزرگ غالب بر همه دینها و ملتها دوازده بزرگ و عظیم خواهم گردانید ذریه او را بعدد ستارهای
آسمان و در توریت نیز قریب باین روایت مذکور است مجملش آنکه گواهی ابراهیم باسمعیل که
زود باشد که مبعوث گردانم و بخلایق نشر دهم از ذریه تو بادشاهان دوازده رئیس و پیشوای
بزرگ اخطب خوارزم روایت کرده از سلمان راعی که گفت شنیدم از رسول خدا که می گفت
لیلة اسری بی الی السماء قال لی الجلیل امن الرسول بما انزل الیه من ربه یعنی شبی که

مرا باسمان بردند گفت بمن خدای بزرگوار که ایمان آورد و گروید پیغمبر بانچه نازل شد با و از جانب
پروردگار او فقلت المومنون پس من گفتم مومنان نیز گرویدند بانچه نازل شد قال صدقت
یا محمد من خلفت فی امتك قلت خیرها قال علی ابن ابیطالب قلت نعم گفت راست
گفتی ای محمد که را خلیفه کردی در امت گفتم بهترین امت گفت علی بن ابیطالب گفتم آری ای پروردگار
من قال یا محمد انی اطلعت الی الارض اطلاعة فاخترتك منها فشققت لك اسما من اسمائی فلا
اذکر فی موضع الا ذکرت معی فانا المحمود وانت محمد ثم اطلعت ثانیة فاخترت منها
علیا فشققت له اسما من اسمائی فانا الاعلی وهو علی گفت ای محمد من نظر کردم در زمین
نظر کردنی پس اختیار کردم و برگزیدم از اهل زمین ترا و بیرون آوردم از اسمای خود اسمی را از برای
تو پس مذکور نمیشوم من در جائی مگر اینکه تو نیز مذکور میشوی با من منم محمود و توئی محمد بعد از ان نظر کردم
در زمین بار دیگر پس اختیار کردم علی را و بیرون آوردم از اسمای خود اسمی را از برای او منم اعلی
و اوست علی یا محمد انی خلقتك وخلقت علیا وفاطمة والحسن والحسین والائمة من
ولده من نوری وعرضت ولایتکم علی اهل السموات والارض فمن قبلها کان عندی من
المومنین ومن جحدها کان عندی من الکافرین ای محمد بدرستیکه من ترا و علی را و فاطمه را
و حسن و حسین را و امامانی را که پسران اویند آفریدم از نور خود و عرض کردم ولایت شما را به
اهل آسمان و زمین هر کس قبول کرد و گروید بر ولایت شما خواهد بود نزد من از مومنین و هر کس انکار
کرد و انکار خواهد بود نزد من از کافرین یا محمد لو ان عبدا من عبیدی عبدنی حتی ینقطع او
یصیر کالشن البال ثم اتانی جاحدا لولایتکم ما غفرت له حتی یقر بولایتکم ای محمد
اگر بنده از بندگان من پرستش کند مرا تا آنکه در عبادت من روحش از بدن مفارقت کند یا گردد
از عبادت و ریاضت مثل پوست خشک در هم کشیده شده انگاه بسوی من آید در حالتیکه منکر است
ولایت شما را نخواهم آمرزید تا اقرار کند بولایت شما یا محمد تحب ان تراهم قلت نعم یا رب فقال
التفت عن یمین العرش فالتفت فاذا بعلی وفاطمة والحسن والحسین وعلی بن الحسین
ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی

بن محمد و الحسن ابن محمد و المهدي فی ضحضاح من نور قیام یصلون و هو فی
وسطهم کانه کوکب دری یعنی ای محمد دوست میداری که ببینی ایشان را گفتم آری ای پروردگار
من پس گفت متوجه شو و ببین جانب راست عرش را چون متوجه شدم دیدم که علی و فاطمه و حسن و
حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر ابن محمد و موسی ابن جعفر و علی ابن موسی و محمد بن علی
و علی ابن محمد و حسن بن علی و مهدی در نوری مثل آب تنک افتاده اند و نماز میکنند و مهدی در میان
ایشان مثل کوکب نور درخشنده فقال یا محمد هو لاء الحجج و هو الثامن عترتک و عزتی و جلالی
انه الحجة الواجبة لاولیائی والمنتقم اعدائی پس گفت ای محمد اینند حجتهای من
مهدیست از میان اهل بیت تو باز یافت کننده خونها و جفاها که نسبت باهل بیت تو بظهور آورده اند بعزت
و جلال خود من قسم که اوست حجت لازم از برای دوستان من و انتقام کننده از دشمنان من
وعما والدین شعرده حنفی نیز بهمین مضمون روایت کرده است و دیگر اخطب روایت
کرده از امیر المومنین علی بن ابیطالب که رسولخدا گفت انا واردکم وانت یا علی الساقی والحسن
الرائد والحسین الآمر و علی بن الحسین الفارط و محمد بن علی الناشر
وجعفر ابن محمد السائق و موسی ابن جعفر محصی المحبین و المبغضین و قامع
المنافقین و علی بن موسی مزین المومنین و محمد ابن علی منزل اهل
الجنة فی درجاتهم و علی بن محمد خطیب شیعتهم ومزوجهم الحور العین
والحسن ابن علی سراج اهل الجنة یستضیئون به والهادی شفیعهم یوم القیمة
حیث لا یاذن الله الا لمن یشاء و یرضی یعنی من وارد شما ام بر سر حوض کوثر و توی
ای علی ساقی و حسن نشان دهنده حوض و جایگاه تعیش محبان و شیعیان و حسین امر کننده و فرمانده
و علی بن حسین پیش آینده بر سر حوض برای تهیه اسباب و محمد بن علی خبر کننده و جعفر بن محمد سرپرست
رو و موسی ابن جعفر شمار کننده دوستان و دشمنان و بر انداز نده منافقان و علی بن موسی
زینت دهنده مومنان و محمد بن علی جای دهنده اهل جنت هر کس را در مرتبه خود و علی بن محمد خطبه
گوینده شیعیان و تزویج کننده حور العین از برای ایشان و حسن بن علی چراغ اهل جنت است که بنور

آن روشنی خواهد جست و نادی شفیع شیعیان است در روز قیامت در جائیکه رخصت نمیدهد
خدا تعالی از برای شفاعت مگر کسی را که بخواهد و راضی باشد **دیگر** روایت کرده از سلمان که گفت حاضر
شدم بر نبی در هنگامی که امام حسین بن علی بر ران مبارک آن حضرت بود و آنحضرت می بوسید
دو چشم و دو لب او را و میگفت انت سید ابن سید ابو السادة انت امام ابن امام
ابو الائمة انت حجة ابن حجة ابو حجج تسعة من صلبك تاسعهم قائمهم
یعنی تو سرگروه و بزرگ سرگروه و بزرگی و پدر بزرگان و پیشوایانی و توئی توئی که امام ابن
امامی و پدر امامانی توئی حجة ابن حجة و پدر نه حجة و امامی و نهم ایشان قائم ایشان است **و قریب** باین احادیث
است حدیثی که قبل ازین از صاحب کشاف مذکور شد که رسول خدا فرمود **فاطمة مهجة قلبی
وابناها ثمرة فؤادی وبعلها نور بصری والائمة من ولدها امناء ربی وحبل ممدود
بینه وبین خلقه من اعتصم بهم نجی ومن تخلف عنهم هوی** **فایده** بدانکه
علمای اهل بیت رحمهم الله در کتب خود بطریق تواتر از صحابه پیغمبر مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری
و حذیفة بن الیمان و عمار بن یاسر و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس و جابر بن عبد الله و
ابی سعید خدری و ابو ایوب انصاری و حذیفة بن اسید غفاری و غیر ایشان روایت کرده اند
از هر یک از ائمه اثنا عشر که باتفاق پاک اند از آلایش کذب و سایر معاصی نیز روایت کرده اند
باسانید صحیحه متواتره و همه آن روایات مشتمل است بر آنکه رسول خدا فرمود که ائمه هدی علی بن
ابیطالب و امام حسن و امام حسین و نه دیگر از نسل امام حسین است هر یک بعد از دیگری چنانکه مذکور
شد اسمای ایشان در روایات اخطب و نهم آن امامان که از اولاد امام حسین اند مهدی
است و در هر یک از روایات اسم هر یک از ایشان نیز مذکور است لیکن چون در تالیف
مختصر غرض اثبات حق است از روایات اهل خلاف بهذا باشاره اکتفا نمود **تبصره دوم**
بدان اسعدک الله که هر کس از روی راستی فکر و تامل کند بیقین میداند که احادیث مذکوره
منطبق نیست مگر بر طریقه اهل حق و فرقه ناجیه که تابعان اهل رسالت و شیعیان ائمه اثنا عشر اند و بمذهب
فرقه دیگر راست نمی آید زیرا که امامانیکه پیغمبر خدا خبر داده باشد که تا قیامت دین بایشان بر پا خواهد بود و باید

مستجمع جمیع کمالات علمی و عملی و مؤید من عند الله باشند و اینچنین بزرگان نیستند مگر معصومین و
کمل اهل بیت که همه در فضایل و کمالات و خارق عادات و اخبار بمغیبات ایشان شهادت داده اند
و علمای مخالفین اقرار بصحیح این حدیث دارند و معهذا از راه صواب دور افتاده اند و از نهایت خبث
و بهت جمعی میگویند این دوازده خلیفه که رسول خدا خبر داده است خلفای اربعه اند و هشت خلیفه
دیگر بعد از آنها که از انجمله یکی معاویه است که در عصر خود ام الفساد امت بود و بجمیع قبایح اتصاف
داشت و باهلبیتی که خدا تعالی دوستی ایشان را اجر رسالت پیغمبر آخر الزمان قرار داده و بر همه کس
صلوة بر ایشان را واجب گردانیده مدتها بقهر مود و آن نابکار بی آزرم در بلاد بر منابر در حضور
خاص و عام سب میکردند چنانچه ظاهر است بر هر صاحب خبرت و بعد ازین بسیار از روایات منتوابیه
ایشان دانسته خواندند و دیگری یزید ستمگار بی دین ملعون ازلی و ابدی و شش دیگر ملاعینی که بعد از
یزید قلاده حکومت در گردن داشتند و همیشه در عین مستی و جنابت در مسجد پیشنمازی میکردند و در
ترویج خون ناحق ریختن و زنا و اغلام و قمار و سایر فسوق کوشش می نمودند گاهی مصحف را نشانه
تیر می ساختند و زمانی چون حجاج کافر نابکی را بر مسلمانان می گماشتند چه فتنها که ازین ظالمان
ستم پیشه بظهور نیامد در واقع اگر ظلمت گمراهی جهنم دل کسی را تیره نکرده باشد با وجود این همه آیات
و اخبار مذهبی را اختیار می توان کرد که موجب اعتراف بامامت این قسم کلاب بدسرشت باشد نعوذ
بالله من نزغات الشیطان و جمعی دیگر میگویند آن دوازده امیر ابوبکر است و عمر و عثمان و علی
و حسن بن علی و عبدالله بن زبیر و عمر بن عبد العزیز و پنج دیگر از خلفای بنی عباس و مخفی نیست که
عبدالله بن زبیر در افعال ناشایسته و صفات ذمیمه هیچ پایی کم از یزید و معاویه نداشت و نسبت
بحضرت امیر المومنین و اولاد کرام آنحضرت نهایت عداوت می ورزید چنانکه ظاهر است بر متتبع کتب
سیر و خبث و حسد او خود اظهر من الشمس است ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه چنین
گفته که عبدالله بن زبیر دشمن بود با مرتضی علی و همیشه ناسزا میگفت بآنحضرت و بعد از ان گفته که
روایت کرده عمر بن شبه و ابن کلبی و واقدی و غیر ایشان از راویان اخبار که در ایامی که عبدالله
بن زبیر مدعی خلافت بود چهل جمعه در خطبه و نماز جماعت صلوة بر پیغمبر نفرستاد و میگفت بر شم اقربای

او صلوات بر او نمیفرستم و بعد ازین گفته بروایت محمد ابن حبیب و ابو عبیده عبد الله زبیر مکیت

پس بخیل تحقیر که پیغمبر را اهل بیت بدی هست بزعم اینها صلوات بر او نمیفرستم الضاف باید داد که

خود درباب اهلبیت نبوت فضایل بیشمار روایت کرده اند و اعتراف کرده اند که دشمن آل پیغمبر

ملعون است و در جمیع کتب صحاح ایشان از رسول خدا ص مرویست که دشمن علی منافق است و

سب علی سب منست و ازار علی ازار منست و ازار من ازار خداست و ازار خدا کفر است و خود

همه اینها مقر و معترف اند و معهذا با امامت اینچنین کافر ان منافق قایل می شوند و در واقف اخبار

و اطوار سلف مستور نیست که هیچیک از خلفای بنی عباس را انمایه صلاح نبود که قابلیت جنگی و وارد

داشته باشد چه جای امامت و جانشینی رسول خدا ص و تصرف در جمیع اشخاص و اموال مسلمانان بلکه

همه بشرب خمر و غنا و لبس حریر و زنا و لواطه و خون ریختن و غصب اموال مسلمین و امثال این اشتغال

داشتند و نیز خوبی عمر ابن عبد العزیز نسبت بنهایت بدی دیگران است نه آنکه در نفس الامر استحقاق

خلافت رسول خدا ص و امارت مسلمانان داشت حاشا که با وجود آل رسول آل فرعون امت او

متصرف باشند و بر صاحب فطرت ظاهر است که با وجود التزام امامت این قسم بطلبه باز اصل بحث بجا

از برای آنکه از صریح روایات کتب صحاح که مذکور شد چنین فهمیده میشود که همیشه دین بر پاست تا قیامت

و بر ایشان امیر خواهد بود در هر عصری یکی از دوازده خلیفه پس باید که در هر عصری یکی از آن دوازده

بوده باشد تا معنی حدیث راست آید و آن اینکه ایشان میگویند مذهبهاست که عصر از وجود ایشان

خالی است و این خلاف مضمون قول پیغمبر است مخالفت مذهب زیاده ازین نمی باشد که بالتزام

این نوع لاطایلات و صرف عمر در تاویل احادیث و آیات باز مفاسد مترتبه بر جای ماند و بعضی

از متعصبین جاهل بحث کرده اند که این احادیث بمذهب شیعه ائمه اثنا عشریه نیز راست نمی آید از برای

آنکه از آن امامان بغیر از علی بن ابیطالب و امام حسن علیه السلام امیر و صاحب ریاست کبری نشود و نفهمیده اند امامت

و خلافت پیغمبر موقوف نیست باقتدار و شوکت و رجوع خلایق بلکه همچنانکه نبوت بفرستادن خدای

و امر او متحقق میشود خواه امت اطاعت او کنند و خواه نکنند چنانکه ظاهر است در نوح و امثال او

از انبیای کرام است با اینها نگردیدند خلافت نیز بفرموده خدا و نص رسول ص و وصی رسول متحقق می شود و خواه

خواه مردم مطیع و منقاد شوند خواه نشوند قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا علاوه حمیدی در جمع بین الصحیحین روایت کرده از رسول خدا که گفت من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مثل کفار مرده باشد و این حدیث متفق علیه فریقین است و علمای ایشان این حدیث را صحیح میدانند و حال آنکه دلالت صریح دارد بر حقیقت مذهب شیعه اهل بیت که محال می دانند خالی بودن زمان از وجود امام معصوم واجب الاطاعة و بر ارباب نجات ظاهر است که مراد معرفت اهل بیت معصومین پیغمبر آخر الزمان است چنانکه حضرت امیر در بعضی از خطب نهج البلاغة فرموده من مات منكم على فراشه و هو على معرفة حق ربه و حق رسوله و اهل بيته مات شهيدا یعنی آنکه هر کس از شما بر فراش خود بمیرد در حالیکه بمعرفت حق پروردگار خود و رسول او و اهلبیت رسول او بوده باشد شهید مرده است و علمای ایشان در بیان معنی این حدیث سخنان غریب گفته اند جمعی کثیر الله امثالهم گفته اند که مراد از امام زمان پادشاه عصر است و بنابرین لازم می آید که هر کس در زمان یزید و سایر ملوک بنی امیه و بنی عباس و همچنین در زمان پادشاهان قهار خونخوار مثل چنگیز خان و غیره مرده باشد و آنها را نشناخته باشد کافر مرده باشد و بعضی دیگر گفته اند که مراد از امام زمان قرآن است یا بعضی از قرآن و این نیز مهجور است زیرا که قرآن در جمیع ازمنه یکی است پس در حدیث نبوی اضافه کردن امام بزمان لغو و گفتن امام زمانه بیجا خواهد بود و قطع نظر ازین مفسده بطریقه ابوحنیفه که امام اعظم ایشان است درست نمی شود زیرا که او واجب نمیداند تعلیم و یاد گرفتن قرآن را نه کلا و نه بعضا اگرچه بواسطه نماز باشد بلکه میگوید در نماز بجای قرائت واجب نباشد و ندانستن آن موجب کفر باشد و نیز هر منصف خبیر میداند که این لفظ که ظاهر در علم است از برای خلیفه و ولی بتصرف این قسم معنی بعیده اراده کردن محض مکابره است و لهذا ملا سعد الدین در شرح عقاید در مقامیکه این حدیث را دلیل آورده از برای وجوب نصب امام انصاف داده که مذهب غیر امامیه کار مشکل میشود و بنابر مقتضای این حدیث امامیه از که تا آنجا دعوی دانش گفته که بعد از خلفای عباسیه کار مشکل

میشود و بر خود نپسندیده که خلفای بنی عباس امام او و سایر خلایق باشند و نشناختن ایشان باعث کفر
باشد سبحان الله در مقام اظهار دانائی و فضل بمرتبه که طعنه بر علمای امامیه زند و بزرگان را
بجهل نسبت دهد و در مقامی مثل یزید مرد و دی را که خودش اعتراف ملعون بودن او دارد
واجب المعرفة داند و بر خود لازم آرد که اگر امام زین العابدین یا امام محمد باقر یا امام جعفر
صادق علیهم السلام یا غیر ایشان از ائمه معصومین در زمان این نوع بی دینان بودند بی معرفة آن
ظلمه معذب باشند العیاذ بالله از علامه دوانی سخن خوش طبعانه کنایه آمیز در افواه مذکور
است بنا بر مناسبت مقام ایراد می نماید مشهور است که از ایشان پرسیدند که امام زمان کیست
در جواب گفتند اگر از شیعه پرسند میگویند مهدی ابن امام حسن عسکری و اگر از اهل سنت و جماعت
سوال کنند میگویند سلطان یعقوب ابن حسن بیگ ترکمان والله الموفق المعین تتمه باید دانست
که جمیع فرق اسلام اقرار دارند بظهور مهدی لیکن عقیده فرقه ناجیه اثنا عشریه بمقتضای احادیث
صحیحه متواتره از رسول خدا و از ائمه معصومین آنست که بعد از امام حسن عسکری امام بحق و وصی
مطلق فرزند خلف آنحضرت مهدی است و اوست صاحب عصر و زمان و قایم آل محمد و تا ظهور قیامت
دین بوجود او قایم است و اهل خلاف چشم از مضمون احادیث پوشیده از راه انکار گاهی از
مدت طول عمر آنحضرت استبعاد میکنند و گاهی میگویند بوجود امام غایب فایده مترتب نمیشود و بر
ارباب فطرت مستقیم ظاهر است که امثال این استبعادات ناشی نمیشود مگر از عناد یا از نقصان عقل
و تفکر اگر نه چه استبعاد دارد که خدا تعالی بقدرت کامله خود عمر خاتم اوصیای پیغمبر آخر الزمان را
زیاده از عمرهای متعارف قرار دهد و او را تا قیام ساعت زنده دارد شیخ کامل بهاء الدین
محمد عاملی قدس الله سره در اربعین حکایت کرده از سید جلیل رضی الدین ابن طاوس قدس الله
سره العزیز که در بعضی از کتب خود حکایت کرده به این مضمون که روزی او را با فضلای
[illegible] صحبت اتفاق افتاد و سخن در میان ایشان کشید که مهدی و آنچه امامیه دعوی میکنند از حیوة
آنحضرت و طول مدت عمرش پس تشنیع کرد آن فاضل بر مسئله مصدق وجود مهدی و معتقد طول
عمر آنحضرت بود و انکار بلیغ نمود از سید طاب ثراه گفته که پس من گفتم تو میدانی که اگر حاضر شود امروز

اگر مردی دعوی کند که من مشی بر آب میکنم هر آینه جمع میشوند از برای دیدن آن تمام اهل بلد پس چون
مشی کند بر آب و معاینه ببینند از او تعجب کنند از آن و بعد از آن بیاید روز دوم شخصی دیگر و بگوید
که من مشی بر آب میکنم و مشاهده کنند همان جماعت از او هر آینه تعجب شان کمتر خواهد بود از اول پس
چون بیاید روز سیوم شخصی دیگر و دعوی مشی بر آب کند بسیار باشند که انتظارگیان دو شخص اول حاضر
نشوند از برای دیدن مگر قلیلی و چون مشی کرد تعجب شان بالکلیه زایل خواهد شد پس چون بیاید شخص دیگر و
و بگوید من نیز مثل اینها مشی بر آب میکنم و جمع شوند از برای تماشا آنکسانیکه مشاهده شخص اول کرده اند
و تعجب کنند از آن زیاده از تعجب از اول و دوم و سیوم هر آینه تعجب خواهند کرد عقلا از
نقص عقول این جماعت و مخاطب خواهند ساخت این مردم را باینکه کردو و انها باشند پس همین طریق است
حال مهدی بعینه بواسطه آنکه شما روایت کرده اید که ادریس زنده است در آسمان تا حال و نیز
روایت کرده اید که خضر زنده است تا حال و همچنین روایت کرده اید که عیسی علیه السلام زنده است
در آسمان و خواهد آمد بر زمین نزد ظهور مهدی پس چرا شما تعجب نمیکنید از ایشان و تعجب میکنید از
آنکه مردی از ذریت پیغمبر آخر الزمان مشابه یکی از اینها باشد و انکار میکنید آنکه یکی از جمله آیات پیغمبر
آخر الزمان این باشد که عمر شخصی از عترتش بیشتر باشد از عمرهای متعارف این زمان تا اینجا بود مضمون
کلام سید بروایت شیخ و الحق با وجود اندک انصافی بر همه کس ظاهر است که اصلا استبعاد ندارد
و همچنین هیچ استبعاد ندارد که حق تعالی بمقتضای مصلحت مدتی آنحضرت را مامور بغیبت گرداند
محقق است که فیض نفوس کامله چون فیض آفتاب در وقت استتارش در ابر موقوف بر حضور
و رویت نیست و لهذا جمیع ارباب توحید از مرشد غایب خود استعانت میطلبند و از ایشان مستفیض
میگردند هر چند در میانه بعد المشرقین بوده باشد چنانچه ظاهر است از تتبع احوال انبیا و اولیا و همچنین
کافه خلایق بارواح انبیا و اولیا متوسل میشوند و هر یک در خور استحقاق از ایشان کامیاب مطالب
و مسرور و خوشحال میگردند هر چند آن کاملان بعالم آخرت انتقال کرده باشند پس چرا نشاید
که بوجود قایم آل خیر المرسلین نیز در ایام غیبت فواید عظیمه مترتب شود و محبان خالص العقیده
از فیض آنحضرت بمراتب ارجمند هدایت واصل گردند و نیز ظهور اهل اسلام قائل اند بر وجود که

آسمان و زمین و تاثیرات ایشان در موجودات و معترفند با آنکه با همه کس کاتبان اعمال همراهند
و نیز اقرار دارند بتاثیر شیطان و جنود وی در نفوس و اضلال آنها بدون رویت و معترفند بوجود
جن و تصرفات آنها و مرشدان ایشان همه قایلند بوجود اقطاب و ابدال غایب در اقطار ارض پس چرا انکار باید
کرد از آل پیغمبر آخر الزمان که افضل مخلوقات و عالم بطفیل او موجود گشته شخصی باشد که بعضش
در حضور و غیبت پرده و ابهت برسد والله الهادی

اصل سیم

در ذکر برخی از فضایل مستلزم امامت و تنبیه بر افضلیت آنحضرت مشتمل بر هفت لمعه

لمعه اول

بدان اسعدک الله که باتفاق مفسرین
و ارباب اخبار چون فرقه در قضیه طایفه از نصارای نجران بخدمت رسول خدا صلعم آمدند و از حال عیسی پرسیدند
و گفتند او چگونه بنده خدا و مخلوق اوست و حال آنکه بی پدر بهم رسیده است مثل عیسی کمثل
آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون الحق من ربک فلا تکن من الممترین
فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم
و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین
یعنی بدرستیکه مثل عیسی نزد خدا همچون مثل آدم است خدا تعالی خلق کرد آدم را از خاک بعد از آن گفت
بشو پس شد این خبر حق از جانب پروردگار تست پس مباش از شک کنندگان پس هر که خصومت و جدل
نماید با تو در باب عیسی از دانستن آنکه او بنده و مخلوق خداست پس بگو بیائید تا بخوانیم پسران
خود را و شما پسران خود را و ما زنان خود را و شما زنان خود را و ما نفسهای خود را و شما نفسهای
خود را و بعد از آن مباهله کنیم یعنی تضرع و دعا کنیم تا عقوبت و خسران عظیم مدعی باطل شود پس بگردانیم
لعنت خدا بر دروغگویان پس نصاری آن روز که آیه نازل شد مهلت خواستند و باتفاق همه
فرق اسلام روز دیگر رسول خدا بقصد مباهله بیرون آمد با علی بن ابیطالب و فاطمه و امام حسن و امام
حسین علیهم السلام و چون نصاری از عالم خود مصلحت دیدند او با ایشان گفت ای جماعت نصاری
من بزرگانی را می بینم که اگر درخواست کنند خدا تعالی بدعای ایشان کوه را از جا زایل گرداند مباهله
نکنید که هلاک می شوید و یک نصرانی در روی زمین نخواهد ماند تا روز قیامت این است مجملی از آنچه
ثعلبی و مقاتل و کلبی و صاحب کشاف و غیر ایشان از مفسرین و محدثین روایت کرده اند و در صحیح مسلم

در فضایل علی ابن ابیطالب روایت شده از عامر بن سعد بن ابی وقاص و او از پدرش که چون نازل
شد آیه مباهله خواند رسول خدا صلعم علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را و گفت اللهم هؤلاء اهلی
در منصف چنین مخفی نیست که این آیه دالست بر منزلتی عظیم از برای علی بن ابیطالب که هیچیک را از
است نبوده و ناطق باینکه با وجود صاحب این فضیلت خلافت پیغمبر آخر الزمان بدیگری نمیرسد
و تجویز نیست که صاحب این منزلت تابع دیگری باشد از رسول خدا صلعم خواه مراد از انفسنا موافق قول
مفسرین محققین هر دو فرقه روایت ابن مغازلی از شعبی و اخطب خوارزم از ابن عباس و ابن
جبیر در صواعق از دار قطنی علی بن ابیطالب باشد و بس و خواه مراد رسول خدا صلعم و علی بن ابیطالب
باشد چنانکه بعضی از متعصبین از پیش خود تکلف کرده بشخص مطلب نسبت نفس خود ساخته اند اما بنابر
اول از برای آنکه تا کسی از رگ و ریشه کمالات نفسانی و افعال اختیاری و قرب الهی نهایت مناسبت
به رسول خدا صلعم نداشته باشد و او را امتیاز تام از سایر اصحاب نباشد خدا تعالی او را نفس رسول
خود نمیخواند و این در نهایت وضوح است و اما بنابر ثانی بواسطه آنکه اگر علی ابن ابیطالب در فضایل
و کمالات از قرب ربانی از دیگران امتیاز تام نداشت و او را با رسول خدا صلعم از راه مناسبت ذاتی
نهایت اتحاد نبود خدا تعالی از میان اصحاب و اقوام رسول صلعم بخصوص او را با رسول صلعم خود شریک
نمیگردانید در انفسنا و این نیز بسیار ظاهر است و آنکه از روی تعصب جدل گفته که مراد از انفسنا
مردانست و بنابر آنکه عرب در مباهله خویشان خود را جمع میکنند حضرت رسول صلعم ایشان را طلب
کرده سخنش از نهایت رکاکت اصلا صورت ندارد و چه بنابرین تقدیر اکتفا باین چهار کس مناسب نبود
بلکه بایستی که آنحضرت عقیل و جعفر و عباس و ازواج و سایر اقربای خود را بخواند و نیز اطلاق انفسنا
در مقام بر رجال محض تعسف است چنانکه ظاهر است نزد عقل سلیم و قطع نظر ازین بر عقلا
مستور نیست که شریک گردانیدن رسول خدا صلعم آنحضرت را در دعای خود دلالت صریح دارد بر اینکه
قرب منزلت ایشان نسبت بجناب الهی بیشتر از دیگران است و در واقع کدام فضیلت ازین عظیم تر است
که رسول خدا صلعم در استجابت دعا ایشان را اعوان خویش گرداند **احمد حنبل** روایت
کرده در مسند خود که گفت رسول خدا صلعم کنت انا و علی نورا بین یدی الله عز و جل قبل

ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله آدم قسم ذلک النور جزئین فجزء انا
وجزء علی یعنی من و علی نوری بودیم نزد خدا پیش از مخلوق شدن آدم بچهارده هزار سال پس چون
خلق کرد خدا تعالی آدم را قسمت کرد آن نور را بدو جزو پس جزو وی از آن نور من شدم و جزو دیگر علی
واخطب خوارزم در مناقب روایت کرده باسناد از رسول خدا صلعم که گفت انا و علی نورا بین یدی
الله عز و جل قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم سلک ذلک
النور فی صلبه فلم یزل الله تعالی ینقله من صلب الی صلب حتی اقره صلب عبد المطلب
ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسمه قسمین قسما فی صلب عبد الله وقسما فی صلب
ابی طالب فعلی منی وانا منه لحمه لحمی ودمه دمی فمن احبه فبحبی احبه ومن ابغضه
فببغضی ابغضه یعنی من و علی نوری بودیم نزد خدا پیش از مخلوق شدن آدم بچهارده هزار سال پس
چون خلق کرد خدا تعالی آدم را جای داد آن نور را در صلب او پس همیشه خدا تعالی نقل میکرد آن
نور را از صلبی بصلبی تا آنکه قرار داد او را در صلب عبد المطلب بعد از آن بیرون آورد او را از صلب
عبد المطلب و منقسم گردانید او را بدو قسم قسمی در صلب عبد الله و قسمی در صلب ابوطالب پس علی از من است
و من از علی ام گوشت او گوشت من است و خون او خون من است هر که او را دوست دارد بدوستی
من او را دوست دارد و بدوستی من او را دوست داشته و هر که او را دشمن دارد بدشمنی من او را
دشمن داشته **و از ابن مغازلی** فقیه بهمین مضمون روایت شده **لمعه دوم** احمد حنبل
روایت کرده باسناد حدیث مواخات را بطریق متعدده و در بعضی از آنها مذکور است که چون
بفرموده رسول خدا صلعم در میان اصحاب عقد مواخات منعقد شد آنحضرت علی را با دیگر اصحاب
برادر نساخت و چون علی از سبب آن پرسید رسول خدا صلعم گفت والذی بعثنی بالحق ما اخرتک
الا لنفسی یعنی قسم بکسیکه مرا براستی بخلق فرستاده که تا خر نینداختم ترا مگر از برای خود مرا آنکه
فرمود فانت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و انت اخی و وارثی
و در بعضی چنین مذکور است که رسول خدا صلعم فرمود انما ترکتک لنفسی انت اخی وانا
اخوک یعنی وا نگذاشتم ترا مگر از برای خود من توئی برادر من و منم برادر تو **و در جمع بین**

الصحاح الستة در مناقب امیر المومنین و در سنن ابی داود و صحیح ترمذی از زید
شده که چون رسولخدا عقد مواخات بست در میانهٔ اصحاب علی از روی اندوه از رسولخدا سبب
برادر نکردن خودش را پرسید پس رسولخدا گفت انت اخی فی الدنیا والاخرة و ابن مغازلی
نیز روایت کرده باسناد که چون روز مواخاة رسولخدا علی را باکسی برادر نساخت و علی از سبب
ان پرسید انحضرت گفت انما اخرتك لنفسی الا یسرك ان تکون اخا نبیك یعنی باخر نهادم
شما را مگر از برای خودم آیا خوشحال نمیسازد ترا انکه برادر نبی خود باشی بعد ازین روایت کرده
که پس گرفت دست علی را و بر منبر برد و گفت ان هذا منی وانا منه الا انه منی بمنزلة هارون
من موسی الا من کنت مولاه فهذا علی مولاه و بعد ازین روایت کرده که پس عمر علی را
را دید و گفت بخ بخ لك یا ابا الحسن اصبحت مولای و مولا کل مسلم و از طرق
دیگر نیز روایت کرده که رسولخدا فرمود انت اخی فی الدنیا والاخرة و ابن مغازلی در کتاب
مناقب روایت کرده از رسولخدا که میگفت مکتوب علی باب الجنة قبل ان یخلق الله السموات
والارض بالفی عام محمد رسول الله علی اخوه یعنی نوشته شده است در بهشت پیش از خلق
کردن خدا تعالی اسمانها و زمین را بدو هزار سال که محمد پیغمبر خداست و علی برادر اوست
و احمد حنبل روایت کرده از جابر بن عبدالله که رسولخدا گفت رایت علی باب الجنة مکتوبا
لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخوه و اخطب خوارزم روایت کرده از جابر که گفت
بودیم نزد رسولخدا که پیدا شد علی بن ابیطالب پس رسولخدا گفت قد اتاکم اخی یعنی به تحقیق که آمد نزد
شما برادر من بعد از ان رو بسوی کعبه کرد و گفت والذی نفسی بیده ان هذا و شیعته
هم الفائزون یوم القیمة حاصلش انکه قسم بخدایی که جان من در قبضهٔ قدرت اوست که این
یعنی علی و شیعه اش در روز قیامت فایز و واصلند برحمت الهی و نعمت جاوید بعد از ان فرمود
انه اولکم ایمانا معی واوفاکم بعهد الله واقومکم بامر الله واعدلکم فی الرعیة
واقسمکم بالسویة واعظمکم عند الله مزیة یعنی بدرستیکه علی پیشتر از شماست در ایمان
با من و وفا کننده تر است از شما بعهد خدا و پا برجای تر است از شما قیام بامر الله و عادلتر

از شما در قسمت بسویه کردن و بزرگتر است از شما نزد خدای تعالی در افزونی منزلت بعد از آن
ابن مسعود گفت آنحضرت فرمود نازل شد فیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم
خیر البریة یعنی نازل شد در حق او آیه مذکور و ظاهر معنی آیه آنکه بدرستیکه آنانکه ایمان آورده
اند و کارهای خوب کرده اند ایشانند بهترین خلائق **و حافظ ابونعیم** در حلیة الاولیاء روایت
کرده از رسول خدا که گفت اخصمک یا علی بالنبوة فلا نبوة بعدی وتخصم الناس بسبع لا
یحاجک فیها احد من قریش انت اولهم ایمانا بالله واوفاهم بعهد الله واقومهم
بامر الله واقسمهم بالسویة واعدلهم فی الرعیة وابصرهم بالقضیة واعظمهم
عند الله مزیة حاصلش آنکه غالب میآیم بر تو ای علی به نبوة زیرا که نبوتی نیست بعد از من و غالب میآیی
تو بر ناس بهفت فضیلت که منکر نیست آنرا احدی از قریش تو پیشتری از ایشان در ایمان بخدا
و وفا کننده تری از ایشان بعهد خدا و بابرجاتری از ایشان در قیام بامر خدا و بهتری
از ایشان در قسمت بسویه و عادلتری از ایشان در رعیت و بیناتری از ایشان در قضایا و احکام
و بزرگتری از ایشان نزد خدا در افزونی منزلت **تنبیه** بر اهل انصاف پوشیده نیست
که تا کسی متصف باین صفات نباشد و در مراتب کمالات و قرب منزلت ربانی از همه در پیش نباشد
رسول خدا او را از میان جمیع اصحاب و اقارب از برای برادری خود اختیار نمیکند زیرا که
دوستی رسول خدا از روی خواهش و هوای نفس نیست بلکه از جهت مناسبت ذاتی و ارتباط صفاتی
و قرب منزلت بجناب الهی است و هرگاه کسی در ذات و صفت برسول خدا اشبه و اقرب
بخدا از دیگران و بشهادت رسول خدا از همه افزون باشد یقین است که با وجود او دیگری
وصی پیغمبر خدا نمی تواند بود **لمعه سیوم** روایت کرده **احمد حنبل** در کتاب فضائل
باسناد از زید بن ارقم که گفت جمعی را از اصحاب رسول خدا درهای شارع در مسجد رسول بود پس روزی
رسول گفت سدوا هذه الابواب الا باب علی یعنی مسدود سازید این درها را غیر دریکه
از خانه علیست پس جمعی درین باب سخن کردند پس برخاست رسول خدا و بعد از حمد و ثنا گفت
اما بعد فانی امرت بسد هذه الابواب غیر باب علی فقال فیه قائلکم والله ما سددت

شیا ولا فتحته ولکنی امرت بشیٔ فاتبعته حاصلش آنکه اما بعد از حمد و ثنای الهی بدرستی که من امر کردم بسد و کردن این درها غیر در علی پس متکلم شد در شما گوینده شما بخدا قسم که سد و نکردم من چیزی را و نگشادم چیزی را لکن مامور شدم بامری پس متابعت کردم انرا و در صحیح ترمذی روایت کرده از ابن عباس که گفت امر کرد رسولخدا بسد ابواب شارع در مسجد الا باب علی

وابن مغازلی روایت کرده از حذیفه بن اسید غفاری حدیثی مشتمل اینکه رسولخدا پیغام فرستاد بسوی ابوبکر و عمر و عثمان تا سد و کردانند ابواب شارع در مسجد را و علی را فرمود تا در جای خود باشد و چون برسولخدا رسید که جمعی درین باب سخنان میگویند آنحضرت برخاست و بعد از خطبه فرمود والله ما اخرجتهم ولا اسکنته ان الله عز وجل اوحی الی موسی واخیه ان تبوأ لقومکما بمصر بیوتا واجعلوا بیوتکم قبلة واقیموا الصلوة وامر موسی ان لا یسکن مسجده ولا ینکح فیه ولا یدخله الا هرون وذریته وان علیا منی بمنزلة هارون من موسی حاصلش آنکه بخدا قسم که بیرون نکردم ایشان را از مسجد و ساکن نساختم علی را بدرستیکه خدای عز و جل بموسی و برادرش وحی فرستاد که بنا کنید از برای قوم خود بمصر خانها و بگردانید خانهای خود را قبله و بگذارید نماز و امر کرد بموسی تا ساکن نسازد در مسجدش و نگذارد که نکاح کنند در ان و داخل نشوند مگر هرون و ذریه او و بدرستیکه علی از من بمنزله هارون است از موسی دیگر روایت کرده از براء ابن عازب موافق روایتی که از احمد حنبل تخریج یافت و حافظ ابوذکریا اصفهانی در کتاب مناقب عباس روایت کرده از عبد الله بن عباس که رسولخدا با علی بن ابیطالب گفت ان موسی سئل الله ان یطهر مسجده ولا یمر به جنب ولا یسکنه الا هو وهرون وانی سئلت الله ان یطهر مسجدی ویحله لک ولذریتک یعنی بدرستی که موسی طلب کرد از خدا تعالی تا پاک سازد مسجد او را و نگذرد در و جنبی و ساکن نگرداند در ان مسجد کسی را غیر خودش و هارون و بدرستیکه من طلب کرده ام از خدای تعالی تا پاک سازد مسجد مرا و حلال گرداند انرا از برای تو و ذریه تو بعد از ان روایت کرده مشتمل آنکه بعد از امر کردن بسد ابواب ابی بکر و عمر و عباس و گفتگوی مردم دران باب رسولخدا بر بالای منبر رفت و گفت

ما انا سددت ابواب کم ولا انا فتحت باب علي ولکن الله سد ابوابکم وفتح باب علي یعني من مسدود نکردم درهای شما را و نکشادم در علي را ولیکن خدا تعالی مسدود کرد درهای شما را و کشود در علي را **و در مصابیح** روایت شده از ابو سعید خدري که رسول خدا صلعم گفت یا علي **لا یحل لاحد ان یجنب في هذا المسجد غیري وغیرک** یعني ای علي حلال نیست از برای احدی که جنب شود درین مسجد غیر از من و تو **روایت کرده** احمد حنبل در مسند که خواند رسول خدا صلعم علي را در غزای طایف و راز گفت با وی و بطول انجامید راز گفتن آنحضرت تا آنکه مکروه داشتند قومی از صحابه آنرا پس گفت قایلي از ایشان بتحقیق که دراز کرد راز را امروز با ابن عم خود پس رسید این سخن برسول خدا صلعم پس جمع کرد از ایشان گروهی را بعد از ان گفت ان قایلا قال لقد اطال الیوم نجوی ابن عمه اما اني ما انتجیته ولکن الله انتجیه یعني بدرستیکه گوینده گفت دراز کرد امروز راز را با ابن عمش آگاه باشند و بدانند بدرستیکه من راز نگفتم ولیکن خدای راز گفت با وی **و ابن مغازلي** در مناقب روایت کرده از جابر بن عبد الله مثل روایت احمد حنبل **و در مناقب** اخطب خوارزم **و در صحیح** ترمذي **و در مصابیح** نیز روایت شده از رسول خدا صلعم که در ان روز گفت ما انتجیته ولکن الله انتجاه **تنبیه** مخفی نیست بر صاحبان بصیرت دلالت کردن این احادیث بر نهایت امتیاز و قرب منزلت علي بن ابیطالب نسبت بخدا و رسول صلعم بحیثیتی که عقل هر عاقل منصف را جزم بهم میرسد که با وجود آنحضرت دیگری سزاوار مرتبه خلافت و ولایت نیست **لمعه چهارم احمد حنبل** روایت کرده از عبد الله بن بریده و او از پدرش که گفت روز خیبر رایت را ابوبکر برداشت و بجانب کفار رفت و فتح ناکرده برگشت روز دیگر عمر رایت را برداشت و بجنگ رفت و او نیز فتح ناکرده بازگشت و دران روز مردم از او مشقت بسیار رسید پس رسول خدا صلعم گفت اني دافع الرایة غدا الی رجل یحبه الله ورسوله ویحب الله ورسوله لا یرجع حتی یفتح له یعني بدرستیکه من خواهم داد علم را فردا بمردیکه دوست میدارد او را خدا و رسول و دوست میدارد او خدا و رسول را بر نخواهد گشت تا آنکه فتح شود از برای او و بعد ازین روایت کرده که مردم دران شب بیدار بودند و مذکور می ساختند با خود که آیا فردا از رسول خدا صلعم

کرا علم خواهد داد و چون مردم صباح کردند نزد رسول خدا صلعم رفتند و هر کس را امید آن بود که باو خواهد داد
آنگاه طلب کرد رسول خدا صلعم علی را در حالتی که از چشم درد داشت و آب دهن مبارک در چشم آنحضرت
انداخت و لوا را باو داد و فتح نصیب لشکر اسلام شد **دیگر** روایت کرده از سعید بن مسیب که رسول خدا
در آن روز گفت لاعطین الرایة رجلا یفتح الله علی یدیه یحبه الله ورسوله ویحب
الله ورسوله تا آخر که گرفت رایت را و فتح شد **و بطریق** دیگر نیز روایت کرده **و در**
روایتش از ابو هریره مذکور است که عمر گفت دوست نداشتم امارة را اگر امروز **و در بعضی** از روایات
احمد لیس بفرار نیز مذکور است یعنی نیست گریزنده **و در صحیح** مسلم و **صحیح** بخاری نیز روایت شده
باسناد از سهل بن سعد که رسول خدا صلعم در روز خیبر گفت لاعطین الرایة غدا رجلا یفتح الله
علی یدیه یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله بعد ازین روایت کرده اند موافق روایت
اول احمد تا آنکه آب دهن مبارک در چشم علی انداخت تا به شد پس رایت را باو داد و بعد ازین
زیادات دیگر نیز مذکور است **و از طرق** دیگر که بعضی نظر به بعضی دیگر از راه زیاده و نقصان امتیاز
دارد نیز بخاری و مسلم روایت کرده اند **و در جمع** بین الصحاح الستة از صحیح ترمذی نیز روایت
شده باسناد از سهل بن سعد مثل روایت مذکور از بخاری و مسلم **دیگر** روایت کرده از سلمة بن
الاکوع مشتمله امور مذکوره با حکایت قتل مرحب نیز در تفسیر آیه و هدیکم صراطا مستقیما روایت
کرده مشتمله بر روایت اول احمد با زیادتی مثل قتل مرحب و غیره و در آن مذکور است که بعد از
رجعت عمر و فتح نکردن اصحاب عمر را بجبن نسبت میداد و عمر اصحاب را **و ابن مغازلی**
نیز روایت کرده باسناد از رسول خدا صلعم بعد از رجعت ابوبکر و عمر گفت لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه
یحبه الله ورسوله کرارا غیر فرار یعنی ستیزنده نا گریزنده است و بعد ازین روایت کرده شفا
چشم علی بآب دهن مبارک آنحضرت و رایت بعلی دادن و فتح کردن **و در دلائل النبوة** بیهقی
و تاریخ طبری **و حلیه** حافظ ابو نعیم نیز مثل روایت ابن مغازلی روایت کرده **و از طرق**
دیگر نیز ابن مغازلی روایت کرده امر خیبر را و در بعضی از آنها لیس بفرار نیز مذکور است
و ابن حجر در صواعق گفته که روایت کرده طبرانی از ابن عمر و ابی لیلی و عمران بن حصین

در روایت کرده بزار از ابن عباس که رسولخدا در روز خیبر گفت لاعطین الرایة غدا رجلا
یفتح الله علی یدیه یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرار غیر فرار یفتح علیه
جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره بعد از ان ذکر کرده طلبیدن علی را و رایت باو دادن
و سایر اصحاب حدیث نیز روایت کرده اند که کثیری از انها مشتمل است بر فضایل بسیار و باتفاق جمهور
ارباب سیر روز اول رسولخدا علم را بابوبکر داد و او بجانب حصن رفته منهزم بازگشت و روز
دوم نیز عمر از و رسواتر گردید بعد از ان رسول خدا فرمود لاعطین الرایة تا آخر پس روز دیگر
علم را بحضرت امیر المومنین داد و آنحضرت علم را برگرفته متوجه جنگ کفار شد و مرحب را که سرکرده
ایشان بود و در همه قبایل عرب بشجاعت اشتهار داشت بضرب ذو الفقار بدوزخ فرستاد و بعد
از ان حلقه در خیبر گرفته آن در عظیم را از جای برکند و برروی خندق پل ساخت تا مسلمانان
بر ان عبور نمودند و حصار خیبر در تصرف اهل اسلام در آمد و آنحضرت در ان روز فرمود ما
قلعت باب خیبر بقوة جسمانیة و لکن قلعته بقوة ربانیة یعنی بر نکندم در خیبر را بقوة جسمانیه
ولیکن بر کندم ان را بقوة ربانیه **و اخطب خوارزم** در مناقب روایت کرده از رسولخدا
که در روز فتح خیبر بعلی ابن ابیطالب گفت لولا ان یقول فیک طوایف من امتی ما قالت النصاری
فی عیسی ابن مریم لقلت فیک الیوم مقالا بحیث لا تمر علی ملاء من المسلمین الا اخذوا
من تراب رجلیک و فضل طهورک یستشفون به و لکن حسبک ان تکون منی و انا
منک ترثنی و ارثک و انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یا علی
انت تؤدی دینی و تقاتل علی سنتی و انت فی الاخرة اقرب الناس منی و انک غدا
علی الحوض خلیفتی تذود عنه المنافقین و انت اول من یرد علی الحوض و انت
اول داخل فی الجنة من امتی و ان شیعتک علی منابر من نور [illegible] حاصلش انکه اگر نه این بود
که می گفتند طایفه از امت من در حق تو آنچه را نصاری در حق عیسی بن مریم میگفتند بر آینه میگفتم
در حق تو اوصافی چند که نمیگذشتی بر هیچ فرقه از مسلمین الا اینکه بر میداشتند خاک پای ترا و باز مانده
آب وضوی ترا از برای تحصیل شفا و نجات ولیکن بس است ترا انکه هستی از من بمنزله هارون از موسی

۱۲ تا آخر موافق روایت بخاری و مسلم و **اخطب خوارزم** نیز روایت کرده که رسولخدا در ان روز گفت لاعطین الرایة رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله

الا انکه نیست پیغمبری بعد از من ای علی تو دین و ملت مرا بخلق خواهی رسانید و قتال خواهی کرد موافق
دین و ملت من و توئی نزدیکتر مردمان بمن و بدرستی که تو بر لب حوض کوثر خلیفه من خواهی بود
و منع خواهی کرد منافقان را از آن و تو اول کسی که وارد خواهی شد بر من در لب حوض کوثر و تو
اول کسی که داخل می شوی در جنت از امت من و بدرستیکه شیعه تو بر منبرهای نور باشند در جنت
بعد از ین از تتمه این حدیث روایت کرده که رسول خدا فرمود حربك حربی و سلمك سلمی و
سرك سری و علانیتك علانیتی و سریرة صدرك کسریرة صدری وانت باب علمی وان
ولدك ولدی ولحمك لحمی ودمك دمی وان الحق معك والحق علی لسانك
وفی قلبك وبین عینیك والایمان مخالط لحمك ودمك کما خالط لحمی ودمی ان
الله عز وجل امرنی ان ابشرك انك وعترتك فی الجنة وعدوك فی النار لا یرد
علی الحوض مبغض لك ولا یغیب عنه محب لك حاصل آنکه جنگ با تو جنگ با من است و
صلح با تو صلح با من است و سر تو سر من است و علانیه تو علانیه من است یا فی الضمیر تو یا فی الضمیر من است
و تو باب علم و دانش منی و بدرستیکه فرزند تو فرزند من است و گوشت تو گوشت من است و خون
تو خون من است بدرستیکه حق با تست و حق بر زبان تست و در دل تست و در پیش چشم تست و ایمان
ممزوج است با گوشت و خون تو همچنانکه مخلوط است با گوشت و خون من بدرستیکه خدای عز و جل امر کرده
است مرا تا بشارت دهم ترا بآنکه تو و عترت تو در جنت خواهند بود و عدو تو در نار خواهد بود و وارد
نخواهد شد بر حوض کوثر دشمن تو و غایب نخواهد شد از وی دوست تو **و احمد حنبل** در مسند روایت
کرده که رسول خدا در حق علی بن ابیطالب گفت والذی نفسی بیده لولا ان تقول طوائف
من امتی فیك ما قالت النصاری فی ابن مریم لقلت الیوم فیك مقالا لا تمر بملاء من
المسلمین الا اخذ التراب من تحت قدمك للبركة حاصلش آنکه قسم بآن کسی که جان من
در قبضه قدرت اوست که اگر نمی گفتند گروهی چند از امت من در حق تو آنچه میگویند نصاری در حق
عیسی هرآئینه میگفتم امروز در شان تو سخنی چند که نمیگذشتی بر جماعة از مسلمین مگر آنکه بر میداشتند
خاک زیر قدمهای ترا از برای تیمن و تبرک **و احمد حنبل** در مسند دیلمی در کتاب فردوس

و ابن مغازلی در مناقب و اخطب در مناقب روایت کرده که رسول خدا صلعم در حینیکه قوم ثقیف
نزد آنحضرت آمدند فرمود لتسلمن او لابعثن الیکم رجلا منی او گفت مثل نفسی فلیضربن
اعناقکم ولیسبین ذراریکم ولیاخذن اموالکم حاصلش آنکه مسلمان شوید و الا خواهم فرستاد
بسوی شما مرد دیگر از من است یا مثل من است پس خواهد زد گردن شما را و اسیری خواهد برد کسان شما را
و خواهد گرفت اموال شما را بعد ازین روایت کرده اند که عمر گفت بخدا قسم که نخواستم امارت را مگر
از روز پس بلند میکردم سینه خود را که شاید بگوید این است آنگاه گرفت آنحضرت دست علی ع را و گفت این است
و در مسند احمد حنبل و جمع بین الصحاح الستة روایت شده که قریش جمع شدند نزد رسول خدا صلعم
و گفتند یا محمد قوم ما بتو ملحق شده اند اینها را بما باز فرست پس خشم شد رسول خدا صلعم بعد ازان گفت
لتنتهن یا معشر قریش او لیبعثن الله علیکم رجلا منکم امتحن الله قلبه للایمان یضرب
رقابکم علی الدین حاصلش آنکه درگذرید ای قریش و الا خواهد فرستاد بشما خدایتعالی مردی را از شما
که امتحان کرده است دل او را از برای ایمان تا بزند گردن شما را بر سر دین و ملت بعد ازین گفته که
پرسیدند یا رسول الله صلعم آنکس ابوبکر است گفت نه گفتند عمر است گفت نه و لکن خاصف النعل فی
الحجرة یعنی علی بن ابیطالب که دران وقت دوال نعلین آنحضرت می دوخت و ثعلبی روایت کرده
در تفسیرش باسناد که چون رسول خدا صلعم اراده هجرت از مکه نمود علی بن ابیطالب ع را در مکه از برای
وصایای خود و رد امانتهایی که نزد رسول خدا صلعم بود گذاشت و امر کرد علی ع را در شبی که بغار رفت در
حالتیکه احاطه کرده بودند مشرکین خانه رسول ص را تا بر فراش آنحضرت بخوابد بعد ازین گفته که پس
علی ع چنین کرد پس وحی کرد خدایتعالی بجبرئیل و میکائیل که من در میان شما عقد اخوت بستم و گردانیدم
عمر یکی از شما را درازتر از عمر دیگری اکنون کدام یک از شما ایثار میکند حیات خود را بر برادر
خود پس اختیار کردند هر دو حیات خود را و هیچیک بدیگری بذل حیات نکردند آنگاه خدایتعالی وحی بایشان
فرستاد که چرا شما مثل علی ابن ابیطالب نباشید که من در میان محمد ص و او عقد مواخات بستم و او بر
جای محمد ص خوابیده و میخواهد جان خود را فدای او نماید اکنون بروید نزد علی ابن ابیطالب ع و او را از دشمنان
نگاه دارید پس هر دو فرود آمدند و جبرئیل بجانب سر آنحضرت نشست و میکائیل بجانب پایهای او آنگاه

جبرئیل گفت بخ بخ من مثلک یا ابن ابیطالب یباهی الله بک الملائکة حاصلش آنکه مبارک باد ترا
ای علی بن ابیطالب کیست مثل تو خدای تعالی بسبب جوانمردی و اخلاص تو با ملائکه مباهات میکند پس
در حالتی که رسول خدا صلعم متوجه مدینه بود فرستاد خدای تعالی در شأن علی بن ابیطالب و من الناس
من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله یعنی از مردمان کسی هست که میفروشد نفس خود را از برای
طلب رضا و خوشنودی خدای تعالی **و احمد حنبل** در مسند **و اخطب** در مناقب نیز روایت کرده
اند از ابن عباس حدیثی در فضایل علی بن ابیطالب مشتمل آنکه ابن عباس گفت فروخت علی نفس
خود را و پوشید لباس رسول خدا صلعم را و بر جای آنحضرت خوابید و مشرکین میپنداشتند که رسول خدا صلعم است
پس آمد ابوبکر در حالتیکه علی خوابیده بود و چون میپنداشت که نبی است گفت یا نبی الله علی نحو البئر گفت
بدرستیکه رسول خدا صلعم بجانب بئر میمون رفت پس ابوبکر رفت بجانب بئر میمون و دریافت نبی را
تنبیه چون محبت خدا و رسول بکسی از راه خوبی ذات و صفات و شایستگی اعمال آنکس است و جان
خود را فدای رضای خدا کردن کاشف از فرط اخلاص و ایمان بخدا و رسول است پس تامل باید کرد که هرگاه
نبی در حق کسی خبر دهد که خدا و رسول او را دوست میدارند و صاحب آن اخلاص و فتوت باشد
مستحق خلافت و امامت است یا دیگران و از روی انصاف باید دید که اینچنین اخلاص و فتوت که ملائکه
از عهده آن نتوانند آمد چه جای بشر در کدام یک از اصحاب غیر علی ابن ابیطالب موجود بود تا لوا میشد
بر آنحضرت پیشی گرفت الحق صاحب این مروت و اخلاص و قرب الهی لایق مرتبه ولایت است نه آنکه
در جمیع عساکر و حضور دوست و دشمن رسول خدا صلعم را واگذاشته خود بیچون مردان عالم فرار را
فوز عظیم دانند **لمعه پنجم** روایت شده **در جامع** ترمذی **و جمع** بین الصحاح الستة **و سنن** ابی داود
و مناقب اخطب **و مناقب** ابن مغازلی **و مصابیح** از انس ابن مالک که گفت بود نزد رسول خدا
مرغ بریان پس رسول خدا صلعم گفت اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی یعنی خداوندا بسوی من بفرست
کسیکه محبوب ترین خلق است نزد تو تا بخورد با من این مرغ را **و احمد حنبل** در مسند روایت کرده
باسناد از سفینه غلام رسول خدا صلعم که گفت آورده شد برای رسول خدا صلعم دو مرغ پس گفت رسول خدا صلعم
اللهم ائتنی باحب خلقک الیک و الی رسولک پس آمد علی بن ابیطالب و تناول نمود مرغ را با

رسول‌خدا صلعم و این حدیث را جمهور محدثین هر دو فرقه بطرق متعدده روایت کرده‌اند و در بعضی از روایات ابن مغازلی و اخطب از انس منقولست که چون رسول‌خدا صلعم این دعا را فرمود علی بن ابی طالب آمد و اذن دخول طلبید و چون من امیدوار بودم که شاید مردی از انصار باین فضیلت ممتاز گردد او را گفتم پیغمبر مشغول مهمی است پس بازگشت علی و بیدرنگ مراجعت نمود و باز او را برگردانیدم و در مرتبه سیوم نیز میخواستم مثل بار اول ددوم او را برگردانم پس شنید رسول‌خدا صلعم مکالمه را پس خواند او را و آنحضرت گفت یا علی چه بود ترا که دیر آمدی آنحضرت گفت دو بار پیش ازین امدم و انس مرا بازگردانید بعد ازین انس گفته که رسول‌خدا صلعم مرا گفت که ترا چه برین داشت من گفتم که محبت قوم خود یعنی انصار مرا برین داشت **و ترمذی** در صحیحش روایت کرده از رسول‌خدا صلعم که در وقتیکه علی را بجایی فرستاده بود میگفت **اللهم لا تمتني حتى تريني عليا** یعنی خدایا میران مرا الا آنکه بنمایی بمن علی را **و در مسند احمد حنبل و کتاب** فضایلش **و مناقب** اخطب خوارزم روایت شده از رسول‌خدا صلعم که گفت **ان السعيد كل السعيد حق السعيد من احب عليا في حياته و بعد موته** حاصلش آنکه بدرستیکه سعید کامل و سعید حقیقی آنکسی است که دوست دارد علی را هم در زمان حیات و هم بعد از موتش **و در صحیح مسلم و صحیح ابی داود و جمع بین الصحیحین و مشکوة** روایت شده از علی بن ابی طالب که گفت **والذي فلق الحبة و برا النسمة لعهد النبي الامي الي ان لا يحبني الا مومن و لا يبغضني الا منافق** حاصلش آنکه قسم بآنکسی که شکافته است دانه را و خلق کرده است انسان را که عهد کرده و قرار داده با من نبی که دوست ندارد مرا مگر مومن و دشمن ندارد مرا مگر منافق **و ابن عبد البر** در کتاب استیعاب باین مضمون آورده که روایت کرده‌اند طایفه از صحابه که رسول‌خدا صلعم علی را گفت **لا يحبك الا مومن و لا يبغضك الا منافق** و علی میگفت **و الله انه لعهد النبي الامي الي انه لا يحبني الا مومن و لا يبغضني الا منافق و احمد حنبل** در مسند روایت کرده از علی بن ابی طالب که گفت **عهد النبي الي انه لا يحبك الا مومن و لا يبغضك الا منافق و نیز** روایت کرده از ام سلمه که رسول‌خدا علی بن ابی طالب را گفت **لا يبغضك مومن و لا يحبك منافق و در صحیح بخاری**

نیز از ام سلمه بهمین مضمون روایت شده **و در صحیح ابی داود و جمع بین الصحاح الستة**
و صحیح ترمذی از ابو سعید خدری روایت شده که میگفت میشناختیم منافقان را بدشمن داشتن ایشان
علی را **و ابن حجر** در صواعق روایت کرده از طبرانی از ام سلمه که رسول خدا صلعم گفت من احب علیا
فقد احبنی ومن ابغض علیا فقد ابغضنی ومن ابغضنی فقد ابغض الله یعنی هر که دوست
دارد علی را پس بتحقیق که دوست داشته مرا و هر که دشمن دارد علی را پس بتحقیق که دشمن داشته مرا و هر که دشمن
دارد مرا پس بتحقیق که دشمن داشت خدا را **و احمد حنبل** در مسند روایت کرده از ام سلمه که رسول خدا صلعم
گفت من سب علیا فقد سبنی یعنی هر که علی را ناسزا گفت پس بتحقیق که مرا ناسزا گفته است **و ابن
حجر** در صواعق از حاکم نیز روایت کرده و همچنین اخطب خوارزم در مناقب **و نیز** در صواعق روایت
شده از بزار از سعد بن ابی وقاص که رسول خدا صلعم گفت من اذی علیا فقد اذانی یعنی هر که برنجاند
علی را پس بتحقیق رنجانیده است مرا **و دیگر** روایت کرده از طبرانی و حاکم از ابن مسعود که رسول خدا صلعم
گفت النظر الی علی عبادة **و اخطب** در مناقب نیز بهمین مضمون روایت کرده **و احمد
حنبل** در مسند روایت کرده از ابن عباس که رسول خدا صلعم گفت علی را من احبک فقد احبنی و حبیبک
حبیب الله و عدوک عدوی و عدوی عدو الله الویل لمن ابغضک بعدی **و دیگر** از عمار
که رسول خدا صلعم علی را گفت طوبی لمن احبک و صدق فیک و ویل لمن ابغضک و کذب
فیک یعنی خوشا کسیکه دوست دارد ترا و راست گوید در حق تو و وای بر آنکه دشمن دارد ترا
و دروغ گوید در حق تو **تنبیه** بر صاحب انصاف پوشیده نیست که هر که احب خلایق باشد نزد خدا و دشمنش
مومن باشد و عداوت او عداوت با خدا و رسول باشد و سبش سب رسول خدا صلعم باشد وصی
و خلیفه رسول خدا او می تواند شد نه دیگری عجب دارم از آنکه این حدیث متواتر المعنی در جمیع کتب
معتبره ایشان مذکور است و معهذا مثل معاویه ملعون را که انواع دشمنی ازو نسبت بامیر المومنین
و سایر اهل بیت رسید از خلفا میدانند و او را حضرت خال المومنین می نامند و میگویند در آنچه
کرده مثاب است نعوذ بالله من هذه الاعتقادات خذلهم الله فی الدنیا و الآخرة **لمعه هشتم**
احمد حنبل روایت کرده در فضایل که رسول خدا صلعم گفت انا مدینة العلم و علی بابها

و در روایت دیگر نیز واقع شده انا دار الحکمة و علی بابها و در مناقب ابن مغازلی و خطیب
خوارزمی روایت شده از ابن عباس که رسول خدا صلعم گفت انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم
فلیأت الباب و در کتاب مصابیح نیز همین مضمون روایت شده ابن مغازلی روایت کرده از
جابر بن عبد الله انصاری و علی ابن ابیطالب که رسول خدا صلعم گفت انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد
العلم فلیأت الباب و ابن حجر در صواعق روایت کرده از بزاز و طبرانی در اوسط از جابر بن
عبد الله که رسول خدا صلعم گفت انا مدینة العلم و علی بابها و حاکم روایت کرده از علی بن ابیطالب
که رسول خدا صلعم گفت انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب و ترمذی
روایت کرده از علی بن ابیطالب که رسول خدا گفت انا دار الحکمة و علی بابها از غرایب تعصبات
آنکه ابن حجر در صواعق بواسطه فضیلت خلفای ثلثه در برابر این حدیث متواتر روایت کرده از
دیلمی که رسول خدا صلعم گفت انا مدینة العلم و ابو بکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها
و علی بابها و از بس ظلمت جاهلیت سد راه بصیرتش گشته هیچ ملاحظه نکرده که شهر را سقف نمی باشد
و رسول خدا هرگز متکلم باین چنین سخنان نمی کرد و اولی شقی را اگر گویند فلان شهر سقف
دارد البته حمل بر مسخریه خواهد کرد و این مرد متحجر دانسته حدیث مذکور دال است بر فضیلت خلفای
ثلثه جزم نموده که عثمان سقف شهر علم است احمد حنبل در مسند و بیهقی در صحیحش روایت
کرده اند از رسول خدا صلعم که گفت من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی عزمه
و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی فطنته و الی عیسی فی زهده فلینظر الی علی
ابن ابیطالب یعنی هر کس بخواهد ببیند آدم را در علمش و نوح را در عزمش و ابراهیم را در حلمش و موسی
را در فطنتش و عیسی را در زهدش پس باید که نظر کند بعلی ابن ابیطالب و در روایت دیگر بیهقی
واقع شده من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقوه و الی ابراهیم فی حلمه
و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابیطالب و اخطب
خوارزمی در مناقب و بغوی در صحاح روایت کرده اند از ابی الحمرا که رسول خدا صلعم گفت
من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی فهمه و الی یحیی بن زکریا فی زهده

والی موسی بن عمران فی بطشه فلینظر الی علی بن ابیطالب **و ابن مغازلی** در
مناقب روایت کرده باسناد از انس بن مالک که رسول خدا صلعم گفت من اراد ان ینظر الی علم آدم ع
و فقه نوح ع فلینظر الی علی بن ابیطالب **و ثعلبی** در تفسیرش و جمعی دیگر از مفسرین روایت کرده اند
که مراد از من عنده علم الکتاب در آیه قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتب
علی بن ابی طالب است ظاهر معنی آیه آنکه بگو ای محمد شاهد است میان من و شما خدا تعالی و آنکس که نزد او است علم کتاب
و جمهور مفسرین مثل ثعلبی و واحدی و غیر ایشان و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیا و
روایت کرده اند که مراد از اذن واعیة علی بن ابیطالب است **و قاضی عضد** در مواقف اعتراف
کرده و گفته که بروایت اکثر مفسرین این آیه در شان علی بن ابیطالب است و این آیه در سوره الحاقه بعد
از ذکر احوال قوم نوح ع واقعست و حاصل ظاهرش با رعایت ما قبل این است که حالانکه بر قوم نوح اجرا
کردیم از گرفتاری کافران و رستگاری مومنان برای آنست که خلق را تنبیه شود و نگاهدارد ان پندها
را گوش نگاهدارنده و یاد گیرنده **تنبیه** عاقل بصیر پوشیده نیست که لایق مرتبه ولایت کسی است که باب
مدینه علم خیر المرسلین و متصف بصفات جلیله انبیای بزرگوار باشد نه دیگری چون کسی از عهده حصر
فضایل علی ابن ابیطالب بر نمیتواند آمد چنانکه روایت کرده اخطب خوارزم از رسول خدا که گفت لو ان
ان الغیاض اقلام و البحر مداد و الجن حساب و الانس کتاب ما احصوا فضایل علی بن
ابیطالب لهذا این حدیث مشهور مناشده که علمای معتمد ایشان مثل ابن مغازلی و ابن مردویه و اخطب خوارزم
نیز روایت کرده اند اختصار می نماید و روایت کرده اند از عامر بن واثله که گفت حاضر بودم و خود میشنیدم
که علی بن ابیطالب ع در روز شوری با صحاب شوری میگفت اکنون من بر شما حجتی تمام میکنم که عرب و عجم
قادر بتغییر او نباشد بعد از ان فرمود انشدکم بالله ایها النفر جمیعا فیکم احد وحد الله
قبلی قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله هل فیکم احد له اخ مثل جعفر الطیار فی الجنة مع
الملئکة قالوا اللهم لا قال انشدکم بالله هل فیکم احد له عم مثل عمی حمزة اسد الله و
اسد الرسول سید الشهداء غیری قالوا اللهم لا قال انشدکم بالله هل فیکم له
زوجة مثل زوجتی فاطمة بنت محمد صلعم سیدة نساء اهل الجنة غیری قالوا اللهم

قال انشدكم بالله هل فيكم احد له سبطان مثل سبطي الحسن والحسين سيدي شباب
اهل الجنة غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد ناجى رسول الله
صلعم عشر مرات قدم بين يدي نجواه صدقة قبلي قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله
هل فيكم احد قال له رسول الله صلعم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه ليبلغ الشاهد الغايب غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد
قال له رسول الله اللهم ائتني باحب الناس اليك والي واشدهم لك حبا ولي حبا ياكل معي
من هذا الطير فاتاه واكل معه غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد
قال له رسول الله لاعطين الراية غدا رجلا يحبه الله ورسوله ويحب الله ورسوله لا يرجع
حتى يفتح الله على يده اذ رجع غيري منهزما غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل
فيكم احد قال له رسول الله فيه لبني وليعة لتنتهن او لابعثن اليكم رجلا نفسه كنفسي
وطاعته كطاعتي ومعصيته كمعصيتي يقتلكم بالسيف غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم
بالله هل فيكم احد قال رسول الله كذب من زعم انه يحبني ويبغض هذا غيري قالوا اللهم
قال فانشدكم بالله هل فيكم احد سلم عليه في ساعة واحدة ثلثة آلاف من الملئكة
منهم جبريل وميكائيل واسرافيل حيث جئت بالماء الى رسول الله من القليب غيري
قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد نودي به من السماء لا سيف الا
ذو الفقار ولا فتى الا علي غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد
قال له جبرئيل هذه هي المواساة فقال رسول الله انه مني وانا منه وقال جبرئيل
وانا منكما غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد يقاتل الناكثين و
القاسطين والمارقين على لسان النبي غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل
فيكم احد قال له رسول الله صلعم اني قاتلت على تنزيل القرآن وتقاتل على تاويل القرآن
غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد ردت عليه الشمس حتى
صلى العصر في وقتها غيري قالوا اللهم لا قال فانشدكم بالله هل فيكم احد امره

رسول الله ان یاخذ براءة من ابی بکر فقال له ابو بکر یا رسول الله نزل فی شئ
فقال انه لا یؤدی عنی الا علی غیری قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله هل فیکم
احد قال له رسول الله لا یحبک الا مومن ولا یبغضک الا کافر غیری قالوا
اللهم لا قال فانشدکم بالله اتعلمون انه امر بسد ابوابکم وفتح بابی فقلتم فی ذلک
فقال رسول الله انا ما سددت ابوابکم ولا انا فتحت بابه بل الله سد ابوابکم
وفتح بابه غیری قالوا اللهم نعم قال فانشدکم بالله اتعلمون انه ناجانی یوم الطائف
دون الناس فاطال ذلک فقلتم ناجاه دوننا فقال ما انا انتجیته بل الله انتجاه غیری
قالوا اللهم نعم قال فانشدکم بالله اتعلمون ان رسول الله قال الحق مع علی و
علی مع الحق یدور الحق مع علی کیف ما دار قالوا اللهم نعم قال فانشدکم بالله
اتعلمون ان رسول الله قال انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی
لن تضلوا ما ان تمسکتم بهما ولن یفترقا حتی یردا علی الحوض قالوا نعم قال فانشدکم
بالله هل فیکم احد وقی رسول الله من المشرکین بنفسه واضطجع فی مضجعه
غیری قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله هل فیکم احد بارز عمرو بن عبد ود
العامری حیث دعاکم الی البراز غیری قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله هل فیکم
احد انزل الله فیه آیة التطهیر حیث قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت ویطهرکم تطهیرا غیری قالوا اللهم لا قال فانشدکم بالله هل فیکم
احد قال له رسول الله انت سید العرب غیری قالوا اللهم لا قال فانشدکم
بالله هل فیکم احد قال له رسول الله ما سألت الله شیئا الا سألت لک مثله غیری
قالوا اللهم لا چون اکثر فضایلی که در این حدیث مذکور است پیشتر هر یک در مقام خود مذکور است لهذا به
سبیل تفصیل متعرض ترجمه نگشته اشاره به بعضی از امور غیر ظاهر مینماید قوله فانشدکم بالله یعنی قسم
میدهم شما را بخدا قوله بین یدی نجویه صدقه مجمل این امر روایت جمهور مفسرین هر دو فرقه آنکه
چون اغنیای صحابه با رسول خدا اسرار بسیار میگفتند و آنحضرت را از کثرت جلوس و تکلم بسیار ایشان

خوش نمی آمد و حیا مانع می شد که ایشان را مانع می شد که ایشان را مانع شود و لهذا نازل شد آیه یا ایها
الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة حاصل ظاهرش آنکه ای
کسانی که ایمان آورده اید چون مناجات کنید و راز گوئید با رسول الله باید که پیش از راز گفتن
صدقه بدهید پس همه اصحاب ترک مجالست و مناجات با رسول کردند بعضی از راه فقر و جمعی از
راه خست و بخل و حضرت امیر ع در آن وقت یک دینار طلا داشت آن را به ده درهم بفروخت و به ده دفعه
هر بار درهمی بصدقه میداد و با رسول خدا ص راز میگفت و تا حکم این آیه باقی بود بغیر از امیر المؤمنین
کسی با رسول خدا راز نگفت تا آنکه برای سرزنش صحابه آیه أأشفقتم أن تقدموا بین یدی
نجواکم صدقات نازل شد و حکم آیه نجوی منسوخ گشت و حاصل ظاهر آیه آنکه آیا ترسیدید که پیش از
مناجات با رسول خدا ص صدقه بدهید و لهذا حضرت امیر فرموده که در قرآن آیه ایست که بغیر از من
هیچکس بآن عمل نکرده است و بنی ولیعه بعین مهمله بر وزن سفینه قبیله ایست از قبایل یمن و قلیب
بقاف بر وزن فعیل یعنی چاه و محل خبر قلیب بروایت اخطب خوارزم آنکه در شب بدر رسول خدا
با صحاب گفت که کیست از برای ما آب بیارد پس برخاست علی بن ابیطالب ع و مشک را برداشت
بسر چاهی عمیق آمد و مشک را پر آب کرد پس خدا تعالی وحی فرستاد بجبرئیل و میکائیل
و اسرافیل که بیاری محمد و لشکر او بروید و ایشان با ملایکه دیگر فرود آمدند و در آن اثنا بسر
چاه بر علی ابن ابیطالب ع گذشتند و بر آن حضرت همه ایشان سلام کردند و بروایت فریقین و جنگ
احد در وقتی که اصحاب گریخته بودند و حضرت امیر بر رسول خدا ایستاده بود و از هر طرف که
فوجی از مشرکان قصد رسول خدا ص میکردند بضرب ذو الفقار ایشان را متفرق می ساخت جبرئیل
نازل شد و میخواند لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار بعد از آن گفت یا رسول الله تعجب میکنند ملائکه
از جانفشانی علی از برای تو و چون مواساة بمال یعنی از مال خود همراهی کردن متعارف است جبرئیل
گفت هذه هی المواساة یعنی اینست مواساة که کسی بجان همراهی کند نه آنکه از مال خود دیگری
را بهره مند سازد و بروایت متواتر بر دو فرقه رسول خدا ص بعلی ابن ابیطالب ع فرمود تو مقاتله
خواهی کرد با ناکثین و مارقین و قاسطین و مراد از ناکثین سپاه جمل است که بسرکردگی عایشه

وطلحه وزبیر با حضرت امیر مومنان جنگ کردند و چون ایشان عهد و بیعت امام بحق را شکستند رسولخدا
این اسم را بر ایشان جاری ساخت و مراد از قاسطین معاویه و اصحاب اوست که از حق عدول کردند و
با آنحضرت که خلیفه و وصی رسولخدا ص بود قتال کردند و قاسط بمعنی عدول کننده از حق است چنانچه خدا تعالی
فرموده و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا و از مارقین خوارج مرادند که رسولخدا در حق ایشان فرموده
یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة یعنی بیرون میجهند از دین همچنانکه تیر از کمان می
جهد و حکایت رد شمس در کتب فریقین مذکور است و موافق بعضی از روایات ابن مغازلی این است که
وحی نازل شد بر رسولخدا ص در حالیکه سر مبارکش در کنار علی بود پس علی ابن ابیطالب ع بواسطه آنکه سر
رسولخدا ص در کنار داشت نماز عصر نکرد تا آنکه غروب کرد آفتاب پس رسولخدا ص گفت اللهم ان کان
علی علی طاعتک وطاعة رسولک فاردد علیه الشمس یعنی خداوندا اگر علی بطاعت تو و
طاعت رسول تو بوده است پس بازگردان از برای او آفتاب را پس آفتاب از مغرب طالع شد تا علی ابن ابیطالب
نماز عصر گذارد و بعد از آن غروب کرد

لمعه هفتم تنبیه بر افضلیت امیر المومنین بر هر صاحب
فطرت مستقیم پوشیده نیست که کسیکه از جانب خدا و رسول با این همه فضایل که مذکور شد ممتاز باشد
اکمل و افضل جمیع اصحاب است و اعظم است در اجر و اقربست در منزلت نزد خدا تعالی و انکار این
محض مکابره است و نیز هر که از حالات آنحضرت فی الجمله اطلاعی باشد بیقین میداند که بعد از
رسولخدا ص در هیچ کمالی از کمالات احدی را لاف همسری با آنحضرت نمیرسد اولا در علم بر ارباب
تحقیق ظاهر است که آنحضرت اعلم ناس بود لهذا صحابه در جمیع مسایل مشکله با آنحضرت رجوع میکردند
وحکما از کلمات و خطب آنحضرت استفاده حکمت نظری و عملی کرده اند و میکنند و فقها و مفسرین
جمیع فرق اسلامیه یا بامام جعفر صادق ع منتهی میشوند یا بابن عباس و این هر دو از آنحضرت تعلیم گرفته
اند اما ابن عباس خود بلا واسطه شاگرد آنحضرت بود اما امام جعفر صادق علیه السلام زیرا که او از
پدرش امام محمد باقر علیه السلام استفاده نموده و او از پدرش امام زین العابدین ع و او از پدرش
امام حسین ع و او از آنحضرت ع تعلیم گرفته بلا واسطه و هر کس تامل در خطب نهج البلاغه کند میداند که جمیع
مسایل حکمت طبیعی و الهی در آنها مندرجست با نهایت وضوح و جمیع متکلمین از معتزله و اشاعره منتهی میشوند

مشهوره

در تعلیم بعبد الله بن محمد بن حنفیه و او بآنحضرت ارشاد یافته بلا واسطه و علم نحو را نیز اول آنحضرت
بابو الاسود تعلیم فرمود باتفاق و علم فصاحت نیز از آنحضرت انتشار یافته و لهذا جمیع فصحا خطب آنحضرت
را فوق کلام مخلوق و دون کلام خالق گفته اند و کمل صوفیه نیز خرقه خود را بآنحضرت میرسانند و اصحاب
علوم غریبه نیز همه خود را بآنحضرت منسوب میسازند و از فیض کتاب جفر و جامع که بروایات متواتره
علمای اهل بیت از آنحضرت است و مشتمل است بر علم اولین و آخرین بهره مند گشته اند و جمعیکه بزوال
خلافت معترف اند نیز برین اعتراف نموده اند **میر سید شریف** در شرح مواقف در مبحث تعلق
علم واجب بمعلومین چنین گفته بدرستیکه جفر و جامعه دو کتاب اند از علی بن ابیطالب و تحقیق که ذکر شده
دران دو کتاب بطریقه علم حروف حوادثی که حادث میشود تا انقراض عالم و اما مانی که معروفند
از اولاد او میدانند آن دو کتاب را و حکم میکنند از روی آن دو کتاب و در کتابت قبول عهدیکه
علی بن موسی الرضا بمامون نوشته مذکور است که تو شناختی از حقوق ما آنچه را پدران تو نشناختند
پس من قبول کردم عهد ترا لیکن جفر و جامع دلالت میکنند بر آنکه این عهد تمام نخواهد شد و بعد ازین
گفته که مغاربه را نصیبی از علم حروف هست و منسوب میسازند دران علم خود را باهل بیت و من دیدم در
شام نظمی که دران بسبیل رمز اشاره شده بود باحوال ملوک مصر و شنیدم که آن نظم مستخرج است از آن
دو کتاب تا اینجا بود مضمون کلام میر سید شریف **و ملا سعد الدین** در شرح مقاصد
در مبحث امامت نیز گفته که امام علی بن موسی رضا در آخر آنچه در پشت عهدنامه مامون نوشته بود و این
بود که جفر و جامعه دلالت میکنند بر ضد عهدیکه تو کرده بعد ازین گفته که الحال آن عهدنامه موجود
است در مشهد رضوی در خراسان و بر متتبع ظاهر است که اخبار بمغیبات آنحضرت از حد و حصر
متجاوز است مثل خبر دادنش زوال مملکت بنی امیه و ظهور دولت بنی عباس و آمدن سپاه ترک
و مغول و زوال دولت بنی عباس و مثل خبر دادن از شهید شدن خود از ابن ملجم و از شهید
شدن امام حسین در کربلا و از سنان بن انس قاتل آنحضرت و خبر دادن از گذشتن خوارج از
نهر و خبر دادن بمصلوب شدن رشید هجری که از خاصان اصحاب آنحضرت بود بعد از بریده شدن
هر دو دست و هر دو پای او و خبر دادن از حجاج و افعالش و از کشته شدن کمیل ابن زیاد که

که از خواص آنحضرت بود بدست آن ناپاک و خبر دادن از مصلوب شدن میثم غلام آنحضرت و همیثم
نمودن نخلی که او را بران بردار کشیدند و خبر دادن از کشته شدن قنبر و خبر دادن ببودن براء
بن عازب تا زمان کشته شدن امام حسین و یاری نکردن براء امام حسین را و غیر اینها از آنچه در کتب معتبره
هر دو فرقه روایت شده **و در کتب فریقین** بروایات متعدده واقع شده که آنحضرت بر
منبر میگفت سلونی قبل ان تفقدونی یعنی بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید و بعد ازین میفرمود نیست
چیزی که شما از من بپرسید من انرا چنانکه هست ندانم **و در صحیح مسلم** روایت شده که آنحضرت
بر منبر فرمود بپرسید از کتاب خدا بدرستی که نیست آیه از آیات قرآن مگر آنکه من میدانم که در کجا نازل
شده و بپرسید از فتنها پس نیست فتنه مگر آنکه میدانم پیشترو انرا و میدانم آنکس را که دران فتنه کشته شود
احمد حنبل روایت کرده در مسند که نبود از اصحاب رسولخدا احدی که سلونی گوید مگر علی ابن
ابیطالب **دیگر** روایت کرده در مسند از سعید بن مسیب که عمر بن الخطاب پناه میبرد بخدا از مشکلی که
اصل انرا از علی بن ابیطالب نشنیده بود و چرا چنین نباشد و حال آنکه از اوان طفولیت تا اوان رحلت
خیر المرسلین با نهایت حفظ و ذکاء و حدس صائب همواره در خدمت رسولخدا می بود و همیشه از آنحضرت
تربیت می یافت و آنحضرت نهایت سعی و اهتمام در ارشادش بجا می آوردند و لهذا عرفانش بمرتبه
رسیده بود که میفرمود لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا حاصلش آنکه آنچنان بر من حقیقت
امر روشن است که اگر پرده حجاب از میان برخیزد در ایمان من نیفزاید **دیگر** در زهد هیچکس از اهل
خبرت منکر نیست که غیر رسولخدا در ترک دنیا و گذشت از لذت آن مثل علی ابن ابیطالب نبود
همیشه بدنیا خطاب میکرد و میگفت ترا سه طلاق داده ام و پیوسته سر انبان نان جو را که خوراکش
بود مهر میکرد که مبادا حسنین در ان روغن یا چیزی دیگر که فی الجمله لذتی بخشد داخل کنند و همیشه لباسش
خشن بود و نعلین از لیف می پوشید و خود لباس پاره شده خود را می دوخت و بند شمشیر خود را
از لیف میکرد **دیگر** در عبادت باتفاق همه بغیر رسولخدا کسی از آنحضرت عابدتر نبود و استغراقش
در عبادت بمرتبه بود که در حین نماز پیکان از جسد مبارکش میکشیدند و خبردار نمی شد و از بسیاری
سجود جبین منورش مثل سینه شتر شده بود و همه کس اداب نماز شب و دعاها و مناجاتها را

از آنحضرت کسب کرده اند و حالش در اخلاص آن بود که فرموده والله ما عبدتک خوفا من نارک
ولا شوقا الی جنتک ولکن رأیتک اهلا للعبادة فعبدتک حاصلش آنکه بخدا قسم که عبادت
نکردم ترا از ترس دوزخ و نه از خواهش بهشت ولیکن چون ترا مستحق عبادت یافتم عبادت کردم **دیگر**
در شجاعت باجماع جمیع فرق اسلام از همه امت اشجع بود و در تمام اقطار و بلاد برابر آنحضرت شخصی مبرز نشنیده
و در کثرت جهاد و قتل مشرکین هیچکس مثل آنحضرت نبود و هر کس از غزوات آنحضرت فی الجمله واقف
باشد می داند که این نحو قوت و قدرت ربانی است نه جسمانی در واقع کسیکه جبرئیل در شأنش لا فتی
الا علی لا سیف الا ذو الفقار خواند و رسول خدا در وصفش بگوید لضربة علی یوم الخندق
افضل من عبادة الثقلین کرا یارا که در شجاعت و فتوت با او برابری تواند کرد و لهذا در کتب صحاح نقل
روایت شده از عمر و حسن بصری که در حق آنحضرت گفته اند لولا سیفه لما قام عمود الاسلام
دیگر در سخاوت نزد همه کس مسلم است که آنحضرت اسخی از جمیع امت بود و در جان بخشی آن مرتبه
داشت که در شأنش نازل شد ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و **شرافت**
نسبش نیز بر عالمیان روشن است الحق کدام شرافت زیاده از ابن عم رسول خدا و زوج فاطمه
زهرا علیها السلام بودن متصور است **و همچنین** در هر صفتی از صفات کمال احدی از امت با آنحضرت
برابری نمی تواند کرد و این بر مطلعین احوال و اطوار سلف بسیار ظاهر است پس ظاهر شد که آنحضرت
افضل امت است و هرگاه افضل باشد خلیفه و جانشین رسول خدا آنحضرت خواهد بود زیرا که تقدیم
مفضول بر فاضل قبیح است عقلا

اصل دهم

در ذکر برخی از مطاعن داله بر بطلان امامت
خلفای ثلثه مشتمل بر چهار تذکره

تذکره اول

در مطاعن مشترکه از آن جمله تخلف هر سه از
جیش اسامه و بیان این امر بر سبیل اجمال آنکه باتفاق ارباب سیر و احادیث و نقله حضرت رسول خدا در اوان
قرب رحلت اسامه بن زید را امیر گردانید بر ابوبکر و عمر و عثمان و جمعی کثیر از مهاجر و انصار و حکم
فرمود تا بجانب فلسطین بغزا روند به سرداری اسامه و تاکید بلیغ نمود در بیرون رفتن ایشان
از مدینه و مطابق روایت رئیس متکلمین ایشان محمد شهرستانی در کتاب ملل و نحل و در روایت میر سید
شریف از آمدی امام پیشوای ایشان در شرح مواقف و غیر ایشان از علمای مورخین فرمود

لعن الله من تخلف عن جیش اسامه یعنی لعنت کند خدا بر کسیکه تخلف کند از لشکر اسامه ایشان
هر سه بجاری آنحضرت را بهانه ساخته از جیش اسامه تخلف نمودند که مبادا بعد از رفتن ایشان خلافت بعلی
ابن ابیطالب قرار گیرد با آنکه بر همه ظاهر بود که آنحضرت بمقتضای آیه شریفه و ما ینطق عن الهوی ان
هو الا وحی یوحی هر چه میفرماید بوحی الهی است و همه کس مامورند باطاعت آن پس جمعیکه امر رسول خدا
نشنوند و بسخن او عمل نکنند یقین است که صلاحیت خلافت پیغمبر آخر الزمان ندارند و نیز ظاهر است که اگر رسول خدا
بخلافت یکی ازین سه راضی می بود در چنین وقتی ایشان را به بیرون رفتن از مدینه امر نمیفرمود
و انها را تابع اسامه نمیکرد لیکن چون آنحضرت بر ما فی الضمیر ایشان اطلاع داشت آنها را برفتن با اسامه
مامور ساخت و علی بن ابیطالب را نزد خود در مدینه نگاه داشت تا ارباب شعور را متحقق شود که انها قابل
خلافت نیستند و دیگر کفر ایشان چه باتفاق جمیع امت این هر سه بعد از مدتها که کافر بودند و بت می پرستیدند
شرف اسلام دریافتند و علی بن ابیطالب باتفاق در طفلی بسعادت ایمان ممتاز گردید و نیز در عقل سلیم
متحقق است که هر که سجده بت کرده باشد قابلیت مرتبه رفیع خلافت رسول خدا که صنف مرتبه نبوت است
ندارد و آیه شریفه انی جاعلك للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظلمین
نیز برین دعوی برهانیست قاطع زیرا که بحضرت ابراهیم خبر داده که من گردانند هام ترا از برای مردم
پیشوا و مقتدا و حکایت کرده از ابراهیم که از ذریه من نیز امام و پیشوا گردان و در جواب فرمود که نمی رسد
عهد من یعنی امامت بظالمان و مراد از ظلم ظالم در حین ظلم نیست چه ظاهر است که حضرت ابراهیم از برای
ذریت ظالم در زمان ظلم امامت را طلب نمیکند و نیز مراد منحصر در ان ذریت که هر که متصف بصفت ظلم
شده باشد نیست و الا جواب مطابق سوال نخواهد بود پس مراد از ان یا ذریه است که بالفعل صالح
و عادل باشد و در بعضی اوقات متصف بصفت ظلم شده باشد یا اعم از و و از ان که اصلا متصف
بظلم نشده باشد و بنا برین جواب چنین میشود که امامت نمیرسد بآن ذریه که متصف بظلم شده است
و در بعضی از اوقات و هر که در بعضی از اوقات کافر باشد ظالم نیز خواهد بود بمقتضای آیه والکافرون
هم الظلمون پس روشن شد که خلفای ثلثه که چندین سال کافر بودند مستحق خلافت نیستند و اگر کسی گوید
مراد عهد نبوت است با آنکه معنی لغت ظاهر آیه و قول اکابر مفسرین ایشان مثل صاحب کشاف و امثال

اوست بی فایده نیز هست زیرا که هرگاه نبی جایز الظلم نباشد خلیفه نبی که نایب اوست و بعد از وی در امت او
بهدایت خلایق و حفظ احکام دین مشغول است نیز باید که جایز الظلم نباشد چنانکه ظاهر است بر صاحب انصاف
و از مویدات مثبت مقصود است آنچه خداتعالی در سوره ابراهیم فرموده که ابراهیم در مناجات گفت
واجنبني وبني ان نعبد الاصنام رب انهن اضللن كثيرا من الناس فمن تبعني فانه مني
یعنی دور کن مرا و فرزندان مرا از آنکه بپرستیم بتان را ای پروردگار من بدرستیکه بتان گمراه
کردند بسیاری از مردم را پس هر که پیروی من کند بدرستیکه او از من است پس از اینجا ظاهر شد که از ذریت او
هر کس که بت پرستیده پیروی او نکرده و هرگاه پیروی او نکرده باشد از و نخواهد بود و هرگاه از و نباشد یقین
است که طلب امامت از برای او نکرده و نیز موید مطلوب است روایت ابن مغازلی از ابن مسعود که رسولخدا
گفت انتهت الدعوة الي والى علي لم يسجد احد منا قط لصنم زیرا که حاصلش اینکه رسید بمن و
علی پیشوائی و رهنمائی از برای آنکه ما بت را هرگز سجده نکرده ایم پس اگر بت پرستی در بعضی اوقات منافی
نداشت با امامت رسولخدا این طور سخن نمیفرمود چنانکه ظاهر است **دیگر** ترک تجهیز و تکفین و تعزیت
رسولخدا کردن و همان لحظه بدون مشوره با اهل بیت رسولخدا و سایر اقربای آنحضرت در اخذ بیعت
سعی و تلاش نمودن زیرا که ظهور این امر از ایشان دلیلی است ظاهر بر عدم اخلاص و عقیده و نهایت حرص
بر امارت و حکومت اگر نه چه معنی دارد که خیر المرسلین که بنص لولاك لما خلقت الافلاك آسمانها
بطفیل او موجود گشته ایشان را از ذلت کفر و خواری جاهلیت بعز اسلام سرفراز کرده و سالها از ارشاد
و هدایت ایشان متحمل زحمتهای بی اندازه شود و همواره انواع شفقت و عنایت درباره شان مبذول
دارد و ایشان اصلا متوجه تغسیل و تکفین جسد مبارک آنحضرت نشوند و بامر تعزیت اشتغال ننمایند و با
اهل بیت او که قرآن مجید از عصمت ایشان خبر داده مشورت نکنند با آنکه بر همه ظاهر بود که رسولخدا محبت
و اطاعت ایشان را اجر رسالت قرار داده و صلوة بر ایشان را جزو صلوة بر خویش گردانید و امت را
مکرر باطاعت ایشان مامور ساخت و فرمود که اگر اطاعت بایشان کنید هرگز بضلالت نخواهید افتاد
و خبر داد که ایشان با قرآنند و قرآن با ایشان است و نجات از اطاعت ایشان حاصل میشود و توسل
بایشان موجب رستگاری است و محبت ایشان باعث نجات است و همه را یقین بود که علی

بن ابیطالب در علم و زهد و شجاعت و رای و تدبیر و سایر کمالات از جمیع امت سرآمد بود و همواره
از رسول خدا صلعم فضایل بسیار در حق او استماع می نمودند و مکرر شنیده بودند از آنحضرت که نسبت علی با من
نسبت هرون است بموسی و ایشان را خبر داده بود که علی با حق است و حق با علی است و میدانستند که خدا
در قران مجید او را ولی امت و نفس رسول خدا صلعم گفته و رسول او را بخطاب مولی ممتاز گردانیده و او را
برادر خویش خوانده و فرزندان او را فرزندان خویش دانسته و فاطمه زهرا را با او ارزانی داشته و
خبر داده که او دوست میدارد خدا و رسول صلعم را و خدا و رسول دوست میدارند او را الحق اگر کسی بهرۀ
از انصاف و شعور مستقیم داشته باشد و خود را از تقلید و تعصب معرا سازد بیقین میداند که باعث
بر ارتکاب این قسم امور موجبی ندارد بغیر از حب ریاست و عناد با اهل بیت و الا بمقتضای عرف و عادت
و طور عقل و رعایت حقوق رسالت و یقین راه نجات و آئین دینداری و اجتناب از خطا و ضلال بایستی
که بعد از پرداخت امور تعزیت و تجهیز و تکفین رسول خدا صلعم با علی بن ابیطالب و سایر اهل بیت و اقارب
آنحضرت مصلحت دیده بر تقدیر عدم نص خدا و رسول خدا صلعم بمشورت و صوابدید ایشان تعین خلیفه
نمایند نه اینکه متوجه آیات و احادیث نشده و اصلا بامر تعزیت نه پرداخته و از اهل بیت مصلحت نه دیده
از مردم برای خود بیعت بگیرند و بعد از آن اهل بیت رسول خدا صلعم بجبر و قهر تکلیف بیعت نمایند عجب خبیث تر
که سنیه اهل بیت علمای ایشان را ملامت میکنند و میگویند چه معنی دارد سخن شما که امامت ابوبکر باجماع
ثابت شده و خدا و رسول صلعم نص بر خلافت هیچکس نکرده اند و چرا رسول خدا با نهایت شفقت و عنایت
نسبت بحال امت این چنین امر عظیمی را مهمل واگذارد و ایشان از راه جدل میگویند امامت داخل در
اصول دین نیست بلکه از فروع است و اینچنین امری را اگر خدا و رسول خدا صلعم باختیار امت واگذارند
محذوری ندارد و در امثال این مقام از راه تنزل و بهره عوام فریبی آمده میگویند چون نهایت اهتمام شان
امامت بود و صحابه از دردی که داشتند تعین امام را بر تجهیز و تکفین رسول و مشوره با اهل بیت او
مقدم داشتند و بهر ذی عقلی ظاهر است که درد دین صحابه بیش از درد دین پیغمبر و اهل بیت او نبود و
صحابه را غم امت و فکر ملت بیش از ایشان نبود و همچنین نزد همه کس روشن است که اگر ایشان این
مقدار صبر میکردند که بعد از کفن و دفن رسول خدا صلعم بمصلحت اهل بیت امر خلافت را انتظام دهند هیچ

مقیده منزتب نمیشد و اصلا خلل در دین راه نمییافت و چگونه چنین نباشد حال آنکه بعقیده همه ایشان در آن روز اول و دویم کار بیعت باتمام نرسید و معهذا نه بلاد اسلام را کسی تاخت و تاراج کرد و نه کسی از مسلمانان بدست کفار اسیر شد و نه بر سر مدینه کسی شبیخون آورد **و دیگر** آنکه ابوبکر و عمر بواسطه اخذ بیعت از اهل بیت قصد سوختن خانه فاطمه زهرا اهل البیت کردند **ابن عبد ربه** که از معتمد القول ایشان در جزو رابع از کتاب عقد چنین گفته که اما علی و عباس پس نشستند در خانه فاطمه و ابوبکر عمر را گفت اگر ابا کنند از بیعت پس در آن روز با ایشان بجنگ پس عمر آمد با آتش افروخته تا خانه فاطمه را آتش زند فاطمه گفت یا ابن خطاب آمده که بسوزی خانه ما را عمر گفت آری **و صاحب کتاب محاسن انفاس الجواهر** که از شیوخ موثق ایشان در کتاب سقیفه نیز قریب بهمین مضمون روایت کرده **و واقدی** که از اجله مشایخ قریب العهد ایشان است روایت کرده که عمر بن الخطاب با جمعیتی که در ایشان بود اسید بن الحضین و سلمة بن اسلم آمد نزد علی و گفت بیرون آیید و الا خواهم سوخت خانه را بر شما **و ابن خزابه** که از معتبرین ایشان است در کتاب غرر نقل کرده که زید بن اسلم گفت من از آنکسانی بودم که با عمر بن خطاب هیمه بر در خانه فاطمه بردند پس عمر بفاطمه گفت بیرون کن هر که در خانه است و الا خانه را با هر که در آنست خواهم سوخت و در خانه علی بود و فاطمه و حسنین و جماعتی از اصحاب رسول خدا پس فاطمه گفت خانه را بر فرزندان من آتش خواهی زد عمر گفت آری بخدا قسم مگر آنکه بیرون آیند و بیعت کنند تا اینجا بود مضمون روایت ابن خزابه **و محمد بن جریر** بن کثیر طبری شافعی صاحب تاریخ کبیر و تفسیر که از مشاهیر علمای ایشانست در تاریخ خود ذکر کرده که عمر بن الخطاب بمنزل علی آمد و گفت که واللّه خواهم سوخت خانه را بر شما مگر آنکه بیرون آیید برای بیعت **و صاحب ملل و نحل** که از معتمدین علمای سنت نیز روایت کرده از نظام معتزلی مشهور که عمر قصد سوختن خانه فاطمه زهرا کرد و طفلی محسن نام از حضرت فاطمه زهرا اسقاط شد بسبب المی که در آن روز از عمر بن الخطاب بآنحضرت رسید **و ابن ابی الحدید** در شرح نهج البلاغه نقل کرده که در وقتیکه نزد استاد ابوجعفر نقیب یحیی بن ابی زید بصری خواندم خبر آمدن زینب از مکه بمدینه و ترسانیدن هبار بن اسود او را به نیزه و ساقط شدن حمل او و مباح کردن رسول خدا خون هبار بن اسود را ابوجعفر نقیب گفت هرگاه رسول خدا مباح گرداند خون هبار بن اسود را از برای آنکه او زینب را ترسانید تا حمل

و [illegible] بن [illegible] که از مشاهیر علمای ایشان است نیز همین مضمون روایت کرده

از و ساقط شد ظاهر حال این است که اگر رسول خدا زنده می بود هر آئینه مباح میگردانید خون کسی را که فاطمه
را ترسانید تا آنکه اسقاط حمل نمود بعد ازین گفته که پس من گفتم با بو جعفر نقیب که من از تو روایت کنم
آنچه جمعی میگویند که ترسانیده شد فاطمه و محسن از و ساقط شد ابو جعفر گفت نه این را از من روایت
کن و نه بطلان نقیض آن را ای اهل انصاف و ارباب شعور ببینید که بواسطه حکومت بیجهت دو روزه ابن خطاب
و ابن ابو قحافه نسبت بآل پیغمبر آخر الزمان که ملائکه بخادمی ایشان افتخار میکنند چه نوع ظلم و بیحرمتی
بظهور آمده بروایت بزرگان و پیشوایان مخالفین و معهذا از نهایت رسوخ مراتب ناشایسته بنی امیه و
شدت عصبیت و جهالت این چنین ستمکاران را خلیفه و امام میدانند ومن یضلل الله فماله من هاد
دیگر گریختن ایشان از مقاتله کفار چنانکه در کتب ارباب سیر و فرقه مفصلا مذکور است که در جنگ
حنین بقولی چهار کس نزد رسول ماندند علی و عباس و ابو سفیان بن حارث و عبد الله بن مسعود و بقولی
ده کس علی و عباس و فضل ابن عباس و ابو سفیان بن حارث و ربیعه برادرش و پنج دیگر و باقی
مردم که از جمله ایشان خلفای ثلثه بودند عار فرار بر خود پسندیده رسول خدا را در میان اعدای دین
گذاشتند و از جنگ روگردان شدند و همچنین در احد و خیبر چنانکه مخفی نیست بر واقفان ارباب
سیر و بر هر صاحب فطرت پوشیده نیست که تا اخلاص و اعتقاد نسبت برسول خدا ثابت است و رسوخ
در دین باقی است از هیچکس اینقسم افعال شنیعه بظهور نمی آید در واقع صاحب فتوتی که نسبت بچون
خودی فی الجمله موالات و آمیزشی داشته باشد هرگز بر خود قرار نمیتواند داد که او را در مهلکه گذاشته
خود راه سلامت پیش گیرد پس با وجود ارادت و عقیدت درست نسبت برسول خدا چگونه ارتکاب
این چنین امر قبیحی توان نمود و از تعصبات رسوای همزه بیضاوی نمود آنکه در سوره براة در
تفسیر آیه ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم بواسطه اصلاح نامردی دیگر خلفای ثلثه گفته در آن روز
بغیر از عباس و ابو سفیان بن حارث کسی نزد رسول نماند و هیچ نفهمیده از تکذیب رسول خدا که باتفاق
در حق امیر مومنان و سرور مردان فرموده کرار غیر فرار بر هر که اندک شعوری دارد ظاهر
است که در حق کسیکه خدا تعالی در قرآن مجید او را یاد کرده که نفس خود را فدا کرده از برای
خوشنودی خدا و جمیع خلایق از کافر و مسلمان و عرب و عجم و ترک و دیلم او را اشجع ناس میدانند

و ملایکه از حملات او در تعجب اند و جبرئیل در حق او گفته لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار
این قسم بیهانی گفتن بغیر از حماقت و جهالت و عداوت سبب دیگر ندارد اللهم احشره مع خلفائه
الثلاثه ابوبکر و عمر و عثمان **تذکره دویم** در مطاعن مختصه بابوبکر از انجمله آنکه منع
حق فاطمه زهرا کرد و آل رسول خدا را کاذب و خاین و جاهل وانمود بیان این قصه بسبیل اجمال آنکه
بعد از فتح خیبر و نزول آیه وات ذی القربی حقه که امر است بدادن حق ذا القربی رسول خدا
فدک را که وهبی است از حی؟ تملیک حضرت فاطمه زهرا نمود و در زمان حیات رسول در تصرف حضرت
فاطمه بود و بعد از رحلت آنحضرت ابوبکر حضرت فاطمه را از تصرف در فدک مانع آمد پس آنحضرت
اظهار کرد که پیغمبر بمن بخشیده است ابوبکر سخن او را نشنیده از سیده نساء عالمیان گواه طلبید مطابق
روایات مشهوره ابوبکر جوهری صاحب کتاب سقیفه و فدک که همه او را ثقه و معتمد و متبحر میدانند و روایت
واقدی و یاقوت حموی شافعی صاحب کتاب معجم البلدان و بشر بن ولید و ابن ابی الحدید و صاحب
تاریخ آل عباس و صاحب کتاب ملل و نحل و عمر بن شبه و اعتراف ابن حجر در صواعق بعد از آن فاطمه حضرت
امیر المومنین و ام ایمن را بگواهی طلبیده ایشان گواهی دادند آنگاه ابوبکر گفت گواهی شوهر در حق
زنش مسموع نیست چه محتمل است که برای جلب نفع خود گواهی دهد و ام ایمن نیز چون یک زن است
گواهی او اعتبار ندارد و باین وسیله فدک را از تصرف خیر النساء بیرون برده داخل بیت المال نمود
و بروایت شیخ جلال الدین سیوطی شافعی در تاریخ خلفا ابوبکر آنرا مخصوص خود ساخت و همچنین
عمر و چون غصب فدک بر عالمیان روشن بود لهذا از خلفای بنی امیه عمر بن عبد العزیز و از بنی عباس
ابو العباس سفاح و مامون و غیرهما آنرا باولاد فاطمه تسلیم کردند **ابو هلال عسکری** در کتاب
اخبار الاوائل ذکر کرده که اول کسی که فدک را بورثه فاطمه رد کرد عمر بن عبد العزیز بود و بعد از زمان
او از ایشان گرفته شد تا زمان سفاح اول خلفای بنی عباس پس سفاح بایشان باز داد و بعد از
سفاح از ایشان گرفته شد تا زمان مهدی بن منصور عباسی پس او نیز بایشان باز داد و بعد از
مهدی از ایشان گرفته شد تا زمان مامون بعد از آن مامون بایشان تسلیم کرد و **شارح**
مقاصد نیز در شرح کتاب مذکور گفته که در کتب تواریخ مذکور است که اول عمر بن عبد العزیز

فدک را باولاد فاطمه باز داد و بعد ازان در سال دو صد و بیست از هجرت مامون بعامل خود نوشت
تا فدک را باولاد فاطمه باز داد تا اینجا بود مضمون کلام شارح مقاصد و مجملی از انچه صاحب تاریخ
آل عباس درین باب ذکر کرده این است که بعد از انکه جماعتی از اولاد حسنین نزد مامون دعوی
فدک کردند مامون جمع نمود دو صد کس از علمای حجاز و عراق و غیر ایشان را تاکید کرد که کتمان صواب
نمود و از متابعت حق و راستی سر نه پیچند پس ایشان بروایت واقدی و بشر بن ولید و غیره نقل
کردند که بعد از فتح خیبر جبرئیل بایۀ **فات ذا القربی حقه** نازل شد پس رسول خدا صلعم گفت کیست ذی القربی
وچه چیز است حق او جبرئیل گفت فاطمه است که فدک حق اوست پس رسول خدا صلعم فدک را بانحضرت
داد و در وقتیکه ابوبکر فاطمه را از تصرف در فدک مانع شد انحضرت فرمود پدرم بمن داده است
و ابوبکر او را قبول نمود و خواست تا درین باب چیزی نوشته فدک را بانحضرت باز دهد عمر بن الخطاب
گفت از فاطمه بینه طلب کن پس ابوبکر از انحضرت بینه طلبید و انحضرت امیر المومنین و ام ایمن و
اسما بنت عمیس را بگواهی آورد پس ابوبکر بر طبق این چیزی نوشت تا فاطمه تصرف در حق خود نماید
انگاه عمر شنیده نزد ابوبکر آمد و از ابوبکر صحیفه را گرفته نوشته را محو ساخت و گفت فاطمه زنی است
و علی بن ابیطالب شوهر اوست غرضش جلب نفع است از برای خود و مجرد شهادت دو زن خود
اعتبار ندارد و ابوبکر نیز قول او را قبول نموده حضرت فاطمه را ازان اعلام نمود انگاه حضرت فاطمه
قسم یاد کرد که ایشان گواهی براستی داده اند و بایشان گفت شما نشنیده اید از رسول خدا صلعم که گفت
اسما بنت عمیس و ام ایمن از اهل جنت اند ایشان اعتراف کردند که شنیده ایم و معهذا حق انحضرت
را ندادند پس از ایشان آزرده شده قسم یاد کرد که شکایت هر دو را نزد رسول خدا صلعم خواهم کرد و
چون بیمار شد وصیت کرد امیر المومنین را نگذارد که ابوبکر و عمر بر انحضرت نماز کنند و روز دیگر
مامون هزار کس از علما و فقها را جمع کرد و بعد از مناظره بر استحقاق فاطمه اتفاق نمودند بعد ازان
مامون از ایشان فضایل علی ابن ابیطالب پرسید و ایشان برخی از فضایل انحضرت ذکر کردند
چنانکه مذکور است در رساله مامون و همچنین از فضایل حضرت فاطمه پرسید همه فضایل جلیله
روایت کردند و از ام ایمن و اسما پرسید گفتند رسول خدا صلعم فرمود که این هر دو از اهل جنت اند

پس مامون گفت چگونه تجویز میکنید که علی باین فضایل وزهد وورع بغیر حق شهادت دهد یا انکه با آنهمه علم نداند که شهادت تنها در حق فاطمه اعتبار ندارد و همچنین کدام عاقل تجویز میکند که فاطمه با طهارت و عصمت و سیده نساء عالمیان بودن چنانکه شما روایت کردید طلب بغیر حق خود کند و خواسته باشد که مال جمیع مسلمین را بظلم متصرف شود و بعد از بسیاری ازین قسم سخنان صواب مامون حکم کرد تا فدک را باولاد فاطمه دادند و فرمود تا درین باب رساله نوشتند و امر کرد که در موسم حج انرا بر مردم بخوانند وان رساله را اصحاب تاریخ در تالیفات خود ذکر کرده اند **صاحب معجم البلدان**

بعد از انکه گفته فدک دهی است از حجاز واقع در دو روزه مدینه و از رسولخدا بود و فاطمه گفت رسولخدا ان را بمن داده و ابو بکر از و شاهد طلبید ذکر کرده که عمر بن عبد العزیز فدک را بورثه فاطمه باز داد و بعد از وی ابو العباس سفاح و بعد از وی مهدی بن منصور و بعد از ایشان مامون نیز در زمان خود بایشان باز داد و امر کرد تا از برای ایشان سجلی پرداختند و بر مامون خواندند پس دعبل خزاعی درین باب گفت **شعر** اصبح وجه الزمان قد ضحکا برد مامون هاشما فدکا تا اینجا بود مضمون کلام صاحب معجم البلدان حاصل معنی شعر انکه زمانه از نشاط خندان شد بسبب رد مامون فدک را به بنی هاشم و چون سیده نساء عالمیان دید که ایشان دیده و دانسته از روی حسد و عناد تکذیب آل معصوم حضرت رسول نمودند و حق ایشان را بعنف تصرف کردند لهذا بار دیگر برای اتمام حجت بعنوان وراثت که مسلم الثبوت مسلمین بود دعوی نمود چنانکه روایت کرده اند **بخاری و مسلم** در صحیحین خود که فرستاد فاطمه بنت پیغمبر نزد ابو بکر و طلب کرد میراث رسولخدا از انچه داده بود رسولخدا در مدینه و فدک و انچه باقیمانده بود از خمس خیبر پس ابو بکر ابا نمود و گفت بدرستیکه رسولخدا گفت **لا نورث ما ترکناه صدقه** حاصلش انکه از ما پیغمبران میراث برده نمیشود انچه را باز گذاشته ایم صدقه است و بعد ازین چنین روایت کرده اند که پس فاطمه غضب کرد بر ابی بکر و دوری گزید و دیگر سخن با او نگفت تا انکه بعد از شش ماه رحلت نمود و چون فوت شد علی بن ابیطالب آنحضرت را در شب مدفون ساخت و رخصت نداد ابی بکر را در تدفین آنحضرت ای اہل انصاف و صاحبان فطرت مستقیم نظر کنند که امام ایشان چگونه از عهده اجر رسالت

بیرون آمد و بچه نوع وصیت پیغمبر آخر الزمان را در حق عترت او بجا آورده و حرمت سلاله نبوت
را چه قسم نگاهداشت و اهل بیت مطهر را از رجس را که قرآن با ایشان و ایشان با قرآن اند و تمسک بایشان
موجب نجات است بچه ظلمی متهم ساخت در واقع کدام بی آزرم عفو در روا میدارد که قرة العین رسول
خدای که از عصمتش خبر داده و در کتب صحاح فریقین رسول خدا سیده نساء اهل جنت و بضعه خود
خوانده و آزار او را از آن خود دانسته خواسته شد که حق جمیع مسلمین را بظلم تصرف نماید و مرتضی علی با آن
همه فضایل که خدا و رسول خدا درباره او شهادت داده اند چنانکه بعضی از آنها مذکور شد در اصول سابق و آن
تقدس و کمال و علم و زهد و ورع و سخا و مجاهده و ریاضت و گذشت از لذات نفسانی و زخارف
دنیوی که نزد جمیع فرق انام مسلم است برای نفع خود حضرت فاطمه زهرا را از امر ناصواب مانع نشود و باین
اکتفا نموده گواهی ناحق نیز بدهد نعوذ بالله من قبایح الجاهلیة هر کرا ادنی شعوری باشد میداند
که ظهور این امر شنیع از ابوبکر بغیر از حسد و عناد و وحشت ذاتی هیچ موجبی نداشته چنانکه در کتب علمای
اهل بیت بطریق تواتر بصحت رسیده و آنچه را حضرت امیر در نهج البلاغة در نامه که بعثمان بن حنیف
که از قبل آنحضرت والی بصره بود مندرج ساخته مصدق مطلوب است و آن اینست کانت فی ایدینا
فدك من كل ما اظلته السماء فشحت عليها نفوس قوم وسخت عنها نفوس
آخرين ونعم الحكم الله یعنی بود در دست ما فدک از آنچه سایه انداخته بر آن آسمان یعنی در
تمام روی زمین ما را همین فدک بود پس حسد بردند بر آن نفسهای جمعی یعنی ابوبکر و اتباعش و در
گذشتند از آن بجوانمردی قومی دیگر یعنی آل رسول خدا و خدای تعالی خوب حکمست و منصفان
بنی امیه پرست بواسطه اصلاح فعل بد ابی بکر گاهی تا در عصمت رسول خدا حرف میدارند تا بعلی
و فاطمه چه رسد و شکی نیست که تجویز عدم عصمت در حق رسول آخر الزمان و کمال این چنین
خیانت و ظلمی درباره حضرت علی بن ابیطالب و فاطمه زهرا کفر محض است پس دوستداران
ابی بکر در حقیقت خود را و او را هر دو تکفیر کرده اند و گاهی میگویند اگرچه ابی بکر میدانست که ایشان
راستگو و معصوم اند لیکن آنچه کرده موافق شرع است و التزام کرده اند که اگر پیغمبر نیز
دعوی کند از وی بینه باید خواست هر چند نزد قاضی یقین العصمت باشد و چشم پوشیده اند از آنکه

فایده بینه حصول ظن است از برای حاکم و لهذا اقرار اقوی است از بینه پس در وقتیکه حاکم جزم بصدق
قول مدعی داشته باشد دیگر طلب بینه بمعنی است و خلاف بدیهه عقل جمیع عقلا است و لهذا در کتب
فریقین روایت شده که اعرابی بر رسولخدا صلعم دعوی قیمت شتری کرد و آنحضرت باعرابی فرمود که قیمت
شتر را بتو داده ام پس اعرابی از آنحضرت بینه طلب کرد آنگاه خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین برخاست
و گواهی داد پس رسولخدا صلعم خزیمه را گفت از کجا دانستی که من قیمت آن را داده ام خزیمه گفت
اگر چه من حاضر نبودم لیکن گواهی دادم ازین جهت که تو رسول خدائی و ما بتو ایمان آورده ایم پس آنحضرت
خزیمه را گفت شهادت ترا بمنزله دو شهادت گردانیدم و باین سبب ملقب بذی الشهادتین گشت
پس ظاهر شد که این قسم جواب نیز نص است بر حماقت ابوبکر و تابعانش و بر هر عاقل منصف روشن است
که آنچه در مرتبه دوم ابوبکر از رسولخدا صلعم روایت کرده کذب و افترا است اولا از برای
آنکه اگر این سخن راست بودی بایستی که رسولخدا صلعم آن را بعلی و فاطمه و فرزندان ایشان بگوید
زیرا که وراثت تعلق بایشان داشت و اختصاصی که ایشان را با آنحضرت بود دیگری را نبود و باتفاق
هیچ معنی ندارد که رسولخدا صلعم با نهایت اشفاق و عطوفت که نسبت بایشان داشت و بمقتضای
آیه شریفه وانذر عشیرتک الاقربین مامور شده بود باندازه اقارب و اهمیت در تعلیم و ارشاد مست
خصوص علی بهیچ وجه مخبر نسازد تا آنکه قرة العینش حضرت فاطمه زهراء و داماد و ابن عم و برادرش
علی بن ابیطالب نزد دیگران بکار متهم بنادانی و ظلم شوند العیاذ بالله **بخاری** در صحیح خود
روایت کرده که امام حسن در ایام شیرخوارگی خرمای صدقه در دهان انداخت پس حضرت رسول
او را از آن منع نموده فرمود الم تعلم ان الصدقة حرام علینا یعنی آیا تو نمیدانی که صدقه
بر ما حرام است تا اینجا بود مضمون روایت بخاری و برین مناقشه وارد آورده اند که چون در آن
زمان امام حسن طفل و غیر مکلف بود چرا حضرت چنین فرموده و **شیخ ابن حجر عسقلانی**
متعصم که از مشاهیر علمای ایشان است در شرح بخاری در جواب ازین مناقشه متکلم بصواب
شده گفته از برای آنکه امام حسن در آن وقت نیز مطالعه لوح محفوظ میکرد پس هرگاه آنحضرت امام حسن
را در شیرخوارگی مانع شود و بگوید تو نمیدانی که صدقه بر ما حرام است و دانا بان ایشان اعتراف

گفته که آنحضرت در ایام رضاع مطالعه لوح محفوظ میکرد چگونه مرتضی علی که باب مدینه علم است و همه
روایت کرده اند که او اقضا و اعلم امت است و جمیع اصحاب مسایل از و استفاده می نمودند و
رسول خدا در باره او در حدیث وارد در شان حسنین فرمود که ابوهما خیر منهما علم بمیراث نبردن
از انبیا نداشته باشد و رسول خدا چرا آنحضرت را و فاطمه را خبر نداد از این معنی و اما ثانیا بواسطه
آنکه صریح مخالفت کلام ربانی است چنانکه فرموده وورث سلیمان داود و نیز از ذکر حکایت
نموده که در حین طلب فرزند گفت انی خفت الموالی من ورائی فهب لی من لدنک ولیا یرثنی
ویرث من آل یعقوب واجعله ربی رضیا یعنی ظاهرش آنکه من میترسم از بنی اعمام خود
که بعد از من خواهند بود پس عطا کن مرا فرزندی که میراث برد از من و از آل یعقوب و بگردان
ای پروردگار من او را راضی و صالح و مخفی نیست که اگر آیه را بظاهر حمل نکنند و تکلف کرده بگویند
که مراد وراثت در علم و نبوت است معنی آیه پسندیده نخواهد بود بواسطه آنکه بنی اعمام ذکریا
اگر استحقاق مرتبه نبوت داشتند پس چرا او نخواسته باشد که بایشان برسد و اگر نداشتند یقینش
حاصل بود که بایشان نمیرسد پس ترسیدن از پیغمبر شدن بنی اعمام معقول نخواهد بود و در واقع پیغمبری
چرا نرسد از آنکه دیگری از خویشان او بعد از و پیغمبر شود و نیز هرگاه مراد وراثت در علم و نبوت
باشد واجعله رب رضیا لغو است چنانکه ظاهر است نزد ذوق سلیم زیرا که رتبه پیغمبری که در
اول خواسته فوق این مرتبه است و لهذا در تفسیر نیشاپوری شافعی مسطور است که روایت شده
از ابن عباس و حسن و ضحاک که مراد وراثت در مال است و از بنجاست که در هیچیک از کتب
ارباب سیر روایت نشده که اولاد انبیای سابق از آبای خود میراث نبرده اند و نیز هر ذی شعوری
میداند که در این قسم آیات وراثت در علم مراد بود بایستی که ظاهر باشد بر علی بن ابیطالب که
بنص رسول خدا قرآن با اوست و او با قرآن تا لب حوض کوثر و باتفاق اعلم آیات قرآنیست و
همچنین بر حضرت فاطمه علیها السلام و حال آنکه خلافش ظاهر بود و الا دعوی وراثت مال رسول
نمیکردند و این دلیلی است ظاهر بر آنکه مراد وراثت در مالیست و منعش مکابره محض است
و آنکس که از تعصب گفته اگر مراد وراثت در مال باشد لازم می آید دعای ذکریا مستجاب نشده باشد

چه یحیی پیش از ذکریا از دنیا رفت سخنش از عدم تتبع و تامل ناشی شده از برای آنکه در کتب علمای
معتبر ایشان مثل کشاف و تاریخ طبری مذکور است که یحیی بعد از ذکریا کشته شد و معهذا بحث او
بر خودش نیز وارد است زیرا که از دعای ذکریا که فرمود انی خفت الموالی من ورائی ظاهر است
که او فرزندی را طلب کرد که بعد از و میراثش از و ببرد و گرنه من ورای بمعنی خواهد بود پس برین تقدیر
یحیی میراث پیغمبری را نیز بعد از ذکریا نبرده پس دعای ذکریا مستجاب نگشته باشد و قطع نظر از جمیع
مراتب هر که ادنی تمیزی دارد ظاهر است که هیچ دوستی و آشنائی از اوساط ناس بعد از فوت آشنای
خود نسبت باولاد و اقارب او این طور سر نمیکند بلکه آنچه از دستش می آید از مهربانی و رعایت
نسبت بآنها بجا می آرد پس اینگونه مستور غیبت بر ارباب فتوت پس بر تقدیر محال که فدک از حضرت فاطمه
نبود اگر ایشان بمقتضای مروت و عطوفت باسلاله نبوت و رعایت حقوق پیغمبر آخر الزمان بقدر
مقدور در استرضای سیدة النسا میکوشیدند و از مسلمانان التماس میکردند تا قلیلی که از حضرت
رسول مانده بذریت پیغمبر آخر الزمان واگذارند چه خلل در دین راه می یافت یقین حاصل است
که همه اهل اسلام باین رضا میدادند و از حصه خود بطوع و رغبت می گذشتند **و ابن ابی
الحدید** روایت کرده در شرح نهج البلاغة که ابو العاص بن ربیع شوهر زینب که بزعم
اهل سنت دختر رسول خدا صلعم است از خدیجه در جنگ بدر اسیر شد و چون اهل مکه فدای اسیران خود را
فرستادند زینب نیز فدای ابو العاص را فرستاد و آنچه زینب فرستاده بود قلاده بود که خدیجه مادر او
در وقت زفاف ابو العاص باو داده بود پس چون رسول خدا صلعم آن را دید رقت بسیاری کرده از
مسلمانان درخواست نمود تا ابو العاص را سر دادند و آنچه زینب فرستاده بود باو باز فرستادند
بعد ازین ابن ابی الحدید گفته که خواندم این روایت را به ابی جعفر نقیب یحیی بن ابی زید البصری
پس نقیب گفت دیدی که ابو بکر و عمر باین مقام نرسیدند آیا اقتضا نمیکرد شرع تکرم و احسان
خوشنود ساختن فاطمه را بفدک بر تقدیریکه فدک از فاطمه نبود چه میشد اگر ایشان اعزاز
مسلمین برای او بطریق هبه میگرفتند آیا کمتر بود مرتبه فاطمه از مرتبه زینب و حال آنکه فاطمه سیدة
نساء عالمیان است تا اینجا بود مضمون کلام ابن ابی الحدید الحق هر که اندک انصافی داشته

و از اطوار بنی امیه خود را دور دارد و یقین میداند که از هیچ مسلمان راسخ العقیده این قسم
افعال قبیحه نسبت بآل رسول صادر نمیشود **شعر** مرمرا باور نمی آید زروی اعتقاد حق زهرا
خوردن و دین پیمبر داشتن **نعم الحکم الله والزعیم محمد والموعد یوم القیمة** و آنکه
گفته اند اگر فدک حق حضرت فاطمه بود بایستی که حضرت امیر در ایام خلافت در تصرف خود آورد
حرف شان ناشی نشده مگر از قلت تدبر و تتبع زیرا که شیخ المحدثین محمد بن بابویه در اوایل کتاب
علل روایت کرده باسناد از ابراهیم کرخی که گفت پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق عم که
چرا نگرفت حضرت امیر المومنین فدک را در ایام خلافت خود آنحضرت در جواب فرمود بواسطه
اقتدا برسول خدا ص زیرا که عقیل بن ابی طالب خانه آنحضرت ص را در مکه فروخته بود بی رضای
آنحضرت و چون مکه فتح شد گفتند یا رسول الله چرا رجوع بخانه خود نمیکنی آنحضرت گفت
انا اهل بیت لا نسترجع شیئا یوخذ منا ظلما یعنی ما اهل بیت رسالتیم باز نمیگیریم آنچه
را از ما بظلم گرفتند **دیگر** روایت کرده از علی بن فضال که گفت پرسیدم از حضرت امام
موسی کاظم که چرا نگرفت امیر المومنین در وقت خلافت خود فدک را متصرف نشد آنحضرت
فرمود **لانا اهل البیت لا یاخذ حقوقنا ممن ظلمنا الا هو** یعنی از برای آنکه ما اهل بیت
رسالتیم نمیگیریم حقوق ما را از کسی که بظلم حق ما می برد الا خدا تعالی و قطع نظر ازین جواب صحیح
بر همه مخالفین محقق است که هرگاه امیر المومنین اراده برطرف کردن آئین بدی از خلفاء ثلثه میکرد
مردم باطل پرست همه فریاد و غوغا میکردند چنانچه روایت شده در کتب فریقین که چون
در کوفه حضرت امیر مردم را از نماز تراویح در رمضان که از بدعت عمر است منع فرمود
همه در مسجد فریاد بر آوردند که واه عمراه پس حضرت امیر که دنیا را سه طلاق داده بود از برای
کوتاه شدن زبان بدگویان از مثل فدک درگذرد چه استبعاد خواهد داشت **بلیه در صحیح
بخاری** و جمع بین الصحاح الستة در باب مناقب حضرت فاطمه روایت شده باسناد
از رسول خدا ص که گفت **فاطمة بضعة منی سیدة نساء اهل الجنة** یعنی فاطمه بهترین
زنان جنت است **و در جمع بین الصحاح الستة** نیز روایت شده در باب

مناقب حضرت فاطمه ع و در صحیح ابی داود که رسول خدا ص بفاطمه گفت الا ترضین ان تکونی سیدة
نساء العالمین او سیدة نساء هذه الامة یعنی آیا راضی نیستی ای فاطمه که بوده باشی
بهترین زنان عالم و در صحیح مسلم روایت شده از عایشه که رسول خدا ص گفت یا فاطمة
الا ترضین ان تکونی سیدة نساء المومنین او سیدة نساء هذه الامة و ثعلبی
نیز روایت کرده در تفسیر آیه انی سمیتها مریم و غزالی در احیاء العلوم در باب ذم
بخل و حب مال روایت کرده حدیثی از عمران بن حصین مشتمل بر آنکه خدا ص بفاطمه گفت انک سیدة
نساء اهل الجنة و در صحیح مسلم و صحیح بخاری و جمع بین الصحیحین
و جمع بین الصحاح الستة باسناد در روایت شده از رسول خدا ص که گفت فاطمة
بضعة منی فمن اغضبها فقد اغضبنی یعنی فاطمه پاره از من است هرکه غضب کرد او را
پس بتحقیق که غضب کرد مرا و در مشکات از متفق علیه بخاری و مسلم و بحدیث در حلیة
حافظ ابو نعیم روایت شده از رسول خدا ص که گفت فاطمة بضعة منی من یریبنی ما رابها
و یؤذینی ما اذاها حاصلش آنکه تهمت بر او تهمت بر من است و رنجانیدن او رنجانیدن من است پس ازین احادیث
مذکوره متحقق گشت که رنجانیدن و غضب سیدة نساء عالمیان اذیت و غضب رسول خدا ص است و آنچه از صحیح بخاری
و مسلم و غیرهما قبل ازین تحریر یافت دانسته شد که ایشان حضرت سیدة نساء را بغضب آوردند و رنجانیدند
تا آنکه در حیات خود با ایشان متکلم نشد و اذن نداد که بعد از رحلت بر آنحضرت نماز کنند و بروایتی که ابن
مردویه در مناقب ذکر کرده آنحضرت چندان شکایت ایشان کرد که هیچ شنونده را شبه نمی ماند در نفاق
صریح ایشان و خدا تعالی در قرآن مجید فرموده که الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله
فی الدنیا و الآخرة اکنون باید دید که ازین مقدمات چه نتیجه حاصل است از برای آنکه حرمت سلاله نبوت
نداشتند فاعتبروا یا اولی الابصار دیگر معزول گشتنش از بردن سوره برائت و خواندن آن بر اهل
حج احمد حنبل در مسند روایت کرده باسناد از علی ع بن ابی طالب باین مضمون که چون نازل
شد ده آیه از سوره برائة خواند رسول خدا ص ابوبکر را و او را با آیات مذکوره بمکه فرستاد تا بر اهل مکه بخواند
و بعد از آن خواند مرا و گفت در باب ابوبکر را و هرجا که با و برسی بگیر آیات مکتوبه را از و و ببر آنها را

و بر اهل مکه بخوان پس رسید م با بوبکر و گرفتم از و آیات را پس برگشت ابوبکر بسوی رسول خدا صلعم و از سبب آن پرسید باین مضمون که یا رسول الله آیا نازل شد در حق من چیزی رسول خدا گفت نه ولیکن جبرئیل آمد بسوی من و گفت لن یؤدی عنک الا انت او رجل منک حاصلش آنکه باید هرگز نرساند احدی از تو مگر خود تو یا مردی از تو باشد **و دیگر** روایت کرده از انس بن مالک که رسول خدا صلعم فرستاد ابوبکر را با برارة بسوی اهل مکه بعد از آن فرستاد و از و باز ستد و گفت لا یذهب بها الا رجل من اهل بیتی یعنی باید که نبرد آنرا مگر مردی از اهل بیت من پس فرستاد علی را **و در صحیح ابی داود و صحیح ترمذی و جمع بین الصحاح الستة** در تفسیر سوره برائت روایت شده باسناد از ابن عباس مشتمل بر آنکه رسول خدا صلعم فرستاد ابوبکر را و امر کرد که در موسم بخواند بر اهل مکه بعد از آن علی را از پی او فرستاد و چون به ابوبکر رسید از رسول خدا صلعم نوشته با و داد و در آن امر شده بود که علی بخواند این کلمات را و مرقوم بود که فانه لا ینبغی ان یبلغ عنی الا رجل من اهل بیتی یعنی سزاوار نیست که برساند از من مگر مردی از اهل بیت من **و شیخ جزری** در جامع الاصول روایت کرده از انس که رسول خدا فرستاد برارة را با ابی بکر و بعد از آن او را طلبید و گفت لا ینبغی لاحد ان یبلغ هذا الا رجل من اهلی پس خواند علی را و با و داد **و در صحیح بخاری** نیز روایت شده در مشهور عورت که رسول خدا صلعم علی را از پی ابی بکر فرستاد و امر کرد تا علی برارة را بخواند **و ثعلبی** نیز در تفسیر سوره برارة روایت کرده باسناد و مشتمل بر آنکه فرستاد رسول خدا صلعم ابی بکر را با آیات سوره برارت تا بخواند بر اهل موسم و بعد از رفتن ابوبکر علی را از پی او فرستاد و چون با و رسید برارت را از و فرو گرفت پس برگشت ابی بکر و از سبب پرسید رسول خدا صلعم گفت لا یبلغ عنی الا رجل منی **و اخطب خوارزم** نیز روایت کرد و مشتمل بر آنکه بعد از گریستن ابوبکر و از سبب پرسیدن رسول خدا صلعم گفت امرت ان لا یبلغها الا انا او رجل منی یعنی مامور شده ام بآنکه نباید برساند آنرا مگر من یا مردیکه از من باشد **تنبیه** الکنون تامل باید نمود که هرگاه خدا و رسول صلعم راضی نباشد که شخصی چند آیه قرآنی را در حیات رسول خدا صلعم بر طایفه از امت بخواند پس بعد از رحلت رسول خدا صلعم جمیع امور دین و دنیا می تمام خلایق را چگونه با و می گذارند و چون را...

می شوند که صاحب اختیار جمیع نفوس و حامی دین و حافظ قرآن و احکام نبوت و رهنمای کافه امت بوده
باشند و آنچه مخالفین در حسن پوشی این امر گفته اند که باعث بر عزل ابوبکر رعایت عادت عرب و قاعده
جاهلیت بود که در شکست و بست عهد و پیمان اعتبار نمی کردند مگر بسخن آنکس که صاحب عهد است یا کسیکه
از خویشان او باشند محض تزویر است بواسطه آنکه اگر چنین بود مناسب نبود که رسول خدا صلعم بگوید جبرئیل
آمد و بمن خبر داد و من از جانب الله مامور شده ام و مناسب نبود که مخصوص خود ساخته بگوید باید
که نرساند از من تا آخر بلکه مناسب آن بود که بگوید بواسطه آنکه عرب از صاحب عهد و اقارب او بدیگری
اعتبار نمی کنند و این نهایت ظهور دارد بر صاحب ذوق سلیم و نیز بر آنحضرت صلعم که در مکه نشو و نما یافته
بود و بسبب تایید ربانی مطالعه لوح محفوظ میکرد و اینچنین امر ظاهری مخفی نبود پس چرا ابوبکر را در اول
میفرستاد و نیز آنحضرت همواره بامر الهی برخلاف عادت جاهلیت عمل می نمود و ارسال برائت
نیز بعد از آن بود که قریش نقض عهد رسول خدا کرده بحمایت بنو بکر بر بنی خزاعه تاخت آورد و نزد
در خصوص آیات برائة که ایشان را فرستاده شده بود بقتل و گرفتن مشرکین بعد از ماههای
حرام از آنچه مرتضی علی را بآن مامور ساخت که در مکه بمردم بگوید منع مشرکان بود از دخول در
کعبه و حج گذاردن ایشان پس دیگر چه ضرورت بود که آنحضرت متابعت عادت جاهلیت نماید
و نیز از این قرار بایستی که آنحضرت عم خود را عباس که نزد قریش شیخی موقر بود با ایشان سابقه
آمیزش داشت بفرستد نه مرتضی علی که در حداثت سن بود و بواسطه کشته شدن خویش و
قبیله قریش به تیغ آنحضرت و فرط مقاتله اش با کفار و نهایت حمایتش در دین و ملت همه او را
دشمن میداشتند چنانکه ظاهر است پس ظاهر شد که این قسم سخنان بواسطه تلبیس حال ابوبکر رض
و اخفای منزلت علی بن ابیطالب گفتن شاهد بر عناد و سفاهت دانایان اهل خلافت و بر ارباب
هدایت مستور نیست که غرض اصلی خدا و رسول صلعم تنبیه بود بر عدم استحقاق ابوبکر مرتبه جلیله خلافت
را چنانکه دانسته شد والله الملهم لقلوب الطالبین **دیگر** عارف نبود باحکام دین چنانچه
نشناخت کلاله را که عبارتست از کسیکه نه پدر داشته باشد و نه پسر چنانکه روایت شده در کتب
فریقین که پرسیدند از او کلاله را چون نمیدانست ساکت شد و بعد از زمانی گفت میگویم من در کلاله

از پیش خود اگر صواب گویم از خداست و اگر خطا گویم از شیطان و ندانست میراث جده را چنانکه روایت
شده در کتب فریقین که پرسید از وجده از میراثش او در جواب گفته نیافتم از برای تو چیزی در
کتاب خدا و سنت رسول تا آنکه او را خبر کردند مغیره و محمد بن مسلمه که رسول خدا جده را سدس داد
دیگر فجاءه سلمی را در آتش بسوخت و حال آنکه رسول خدا باتفاق علمای ایشان نهی از آن کرده و فرموده
لا یعذب بالنار الا رب النار و ببرید دست چپ دزد را حالانکه باتفاق دست راست را باید
برید و دانایان ایشان در امثال این مقام میگویند ابوبکر مجتهد بود اگر بعضی مسایل را غلط کند
باید اندیشه چه بشود و هیچ تامل نمیکنند بر فرضیکه مجتهد باشد آخر این چنین مجتهدیست که این قسم مسایل ظاهره
سهلة الحصول را نمیداند و هرگاه مجتهدی این قسم مسایل را نداند دیگر چگونه قابلیت خلافت پیغمبر
آخر الزمان دارد و حال آنکه به بدیهه عقل متحقق است که امام باید عالم بمعارف ربانی و حقایق فرقانی
و حلال و حرام مشکل و دانای هر آیه از آیات ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و موقت و غیر موقت و
مجمل و مفصل بوده باشد تا حافظ احکام دین و ملت و رهنمای امت تواند بود **دیگر** در کتب فریقین روایت
شده که عمر در حق او گفت **کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه**
یعنی بود بیعت ابوبکر بی اصل بی اندیشه ناشی از خطا نگاهداشت خدا تعالی شر آنرا پس هر کس رجوع کند بمثل
آن بیعت بکشید او را **و در روایت** جمع بین الصحیحین از متفق علیه بخاری و مسلم از مسند عمر بن
خطاب باین عبارت واقع شده **انما کانت بیعة ابی بکر فلتة وتمت الا وانها قد کانت کذلک**
ولکن الله وقی شرها یعنی بود بیعت ابوبکر امری بی اصل ناشی از عدم تدبیر و اصابت رای که با تمام رسید
آگاه باشید و بدانید که بتحقیق چنین بود ولیکن خدا تعالی نگاه داشت شر آنرا و در آخر این روایت
بعد از چند روز که عمر حکایت از روز سقیفه کرده باین مضمون گفته که هر که بیعت کند با دیگری بدون
مشورة مسلمین آن بیعت بیعت نیست و حق آن دو نفر کشتن است **دیگر** آنکه خود اعتراف کرده و در حق
خود گواهی داده گفت **اقیلونی ولست بخیرکم و علی فیکم** یعنی واگذارید مرا زیرا که من بهتر از شما
نیستم و حال آنکه علی در میان شماست موافق روایت ابن ابی الحدید و قاسم بن سلام صاحب کتاب اموال
و در روایت ابن حجر از احمد حنبل چنین مذکور که ابوبکر گفت **انما انا بشر ولست بخیر**

من احد الخ و در امثال این مقام زمانی از اضطراب بر و را انکار میفرمند و گاهی خاطر را باین تسلی میدهند
که او کسر نفس کرده بمید انند که امام باید که در روس منابر کمالات خود را ظاهر سازد بر امت تا ایشان را علم
بشان او بهم رسد و بقول او عمل کنند نه آنکه مردم را از خود بی اعتقاد سازد و در واقع در منبر و مسجد که
موضع ارشاد خلایق است این طور شکست نفسها چه معنی دارد **دیگر** آنکه در کتب فریقین روایت شده
موافق روایت عبد الجبار معتزلی شیخ معتمد ایشان در کتابش که مسماست بمغنی در امامت و موافق روایت
ابن حجر از احمد حنبل که ابوبکر گفت اذا رأیتمونی استقمت فاتبعونی و اذا زغت فقوّمونی واعلموا
ان لی شیطانا یعترینی فاذا رأیتمونی غضبت فاجتنبونی یعنی چون به بینید مرا که براه راست میروم
متابعت کنید مرا و چون از راه بیرون روم و گمراه شوم براه باز آرید مرا بدرستیکه مرا شیطانیست که
از راهم بیرون میبرد پس چون به بینید که عصیان کنم از من احتراز کنید **و موافق** آنچه ملا علی
قوشچی در شرح تجرید ذکر کرده باین طریق گفته ان لی شیطانا یعترینی فان استقمت فاعینونی
وان عصیت فاجتنبونی و معانی همه روایت نزدیک بهم است **دیگر** از ظلمش آنکه باتفاق خالد بن
ولید را بواسطه زکوة به قبیله مالک بن نویره فرستاد و خالد با وجود اسلام آن قبیله طمع در زوجه مالک بن
نویره کرده او را با قبیله اش قتل و غارت نمود و هم در آن شب با زوجه مالک زفاف کرد و عمر بنا بر سابقه
ربطش با مالک هر چند سعی کرد که ابوبکر در حق خالد قصاص شرعی بجا آرد ابوبکر قبول نکرد و عمر در این
باب با خالد گفت اگر من خلیفه شوم هر آئینه ترا خواهم کشت بسبب این امر که از تو صادر شد **دیگر** در صحیح بخاری
و صحیح مسلم روایت شده که در حین طلب فاطمه فدک را بطریق میراث ابوبکر گفت لا اغیّر شیئا من
صدقة رسول الله عن حالها التی کانت یعنی بخدا قسم که تغییر نمیدهم چیزی از صدقه رسول را
از حالتیکه داشت در زمان رسول و عمل خواهم کرد بنحویکه رسول خدا عمل کرده است **و در جمع بین
الصحیحین** روایت شده که ابوبکر قسمت میکرد خمس را موافق قسمت پیغمبر الا آنکه نمیداد خویشان رسول
را بنحویکه رسول خدا میداد ایشان میداد و از اینجا ظاهر میشود کذب ابوبکر در قسم حدیث سابق و بر هر عاقلی پوشیده
نیست که هرگاه کسی در حق خود این قسم اعتراف نماید و در حد شرعی این نوع ظالمی تقصیر نماید قابلیت امامت
ندارد **دیگر سوم** در مطاعن مختصه بعمر اگر چه اطوار ناشایسته و اوصاف ذمیمه او بسیار است لیکن

درین مقام بچندی از انها اختصار می نماید ع مشتی باشد نمونه خرواری از انجمله آنکه باتفاق جمهور محدثین
و مورخین هر دو فرقه رسولخدا در مرض موت اصحاب را گفت بیارید از برای من اسباب کتابت تا بنویسم
از برای شما نوشته که بعد از آن هرگز بضلالت نیفتید و عبارت آنحضرت موافق روایت صحیح بخاری
و صحیح مسلم و جمع بین الصحیحین و مشکات این است هلموا اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده یعنی بیایید
تا بنویسم برای شما کتابی که بعد از آن هرگز بضلالت نیفتید و بروایت احمد در شرح مواقف ائتونی
بقرطاس اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعدی واقع شده یعنی بیارید نزد من کاغذی تا بنویسم برای
شما کتابی که بعد از من بضلالت نیفتید و در روایت صاحب ملل و نحل ائتونی بدوات و
و قرطاس واقع شده و در روایت ابن ابی الحدید از استادش ابو جعفر نقیب بدوات و کتف
واقع شده لیکن مقصود همه آنست که مذکور شد پس عمر بن خطاب مانع شده گفت رسول هذیان میگوید حسبکم
کتاب الله یعنی بس است شما را کتاب خدا امثیت موافق روایت احمد حنبل و صحیح مسلم و مشکات و حمیدی
و غیر اینها زیرا که در بعضی از روایات کتب مذکوره یهجر واقع شده و در بعضی هجر و در لغت عرب هجر معنی
میخواهند از هذیان گفتن بیمار خبر دهنده میگویند هجر و یهجر چنانکه در کتب لغة مثل صحاح و قاموس و امثال
آن مذکور است و در روایت بخاری واقع شده که عمر بن خطاب گفت قد غلب علیه الوجع در وقتیکه بر رسولخدا
مستولی شده حرفش اعتبار ندارد و مخفی نیست که این کلام نیز بغیر از این معنی ندارد که آنچه رسولخدا میگوید
از روی بیخودیست و غلبه مرض است پس هذیان گفته باشد آنگاه منافقین با عمر اتفاق نموده نزاع بطول
کشید تا آنکه رسولخدا از روی اعراض ایشان را از پیش خود دور کرد اکنون ای طالبان دین حق انصاف
باید داد که در زیر آسمان این چنین فعلی از کدام مسلمان اخلاص کیش می آید حقا که هیچ فعلی از افعال
منافقین زمان نبوت از ابتدای بعثت تا حین رحلت باین قباحت و شناعت نبوده کدام مسلمان را بر زبان
جاری میتواند شد سخنی چنین نسبت برسولی که رحمت عالمیان و علت غائی ایجاد است و هرچه میگوید
بمقتضای ان هو الا وحی یوحی از جانب خداست در واقع خاتم الانبیاء و المرسلین بدینها در تکمیل
دین مبین و ارشاد عباد الله آزار و زحمت بی اندازه بکشد و همواره بواسطه ترویج و بخشش خدا استغاثه
ملائکه را بجد او بفرستید دینی که تا قیام قیامت همه خلائق بآن عمل کنند از جانب الله بخلق برساند و آخر الامر

هذیان بگوید این نیست مگر نهایت کفر و نفاق و شدت عداوت و شقاق لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة
عجیب است که آن بی آزرم غلیظ القلب در اول خود را داناتر از رسول خدا صلعم وانمود و گفت حسبکم کتاب الله
و نفهمید که کتاب بی کتاب دان موجب هدایت امت نیست و الا بایستی که این همه مذاهب مختلفه و فرق باطله
بهم نرسد و از ینجاست که قطب محیی شافعی در بعضی از مکاتیب خود گفته راه بی راهنما نمیتوان یافت و
گفتن که چون کتاب الله و سنت رسول صلعم در میان است رهبر شد چه حاجت بآن ماند که مریض گوید
چون کتب طبی هست چرا مرا باطبا رجوع باید کرد انتهی و معهذا در سقیفه بنی ساعده با وجود [illegible] رجوع بقرآن هم بسوی رسول
ننمود و اصلاً نام کتاب الله بر زبان نیاورد و اگر این چنین امر عظیمی که بواسطه آن ترک تجهیز و تکفین
خدا کردند در کتاب نبود پس چون گفت حسبکم کتاب الله و اگر بود پس چرا بی اندیشه و مشورت با ابوبکر
بیعت کرد تا آنکه در حق آن بیعت گفت ان بیعة ابی بکر کانت فلتة وقی الله شرها مرد بی شعور
می داند که غرض ایشان نبود مگر حرص بر امارت و حسد بر آل رسول خدا صلعم اگر نه کدام سفیه تجویز میکند
که وصیت رسول خدا صلعم لغو باشد و رسول صلعم هذیان بگوید و بجز کتاب الله ضلالت و اختلاف بهم نخواهد رسید
در واقعه انما به فتنه و خونریزی و نزاع که بر سر امامت بظهور آمده و خواهد آمد بر سر هیچ امری از
امور بظهور نیامد **و لهذا** روایت شده در کتب مذکوره مثل جمع بین الصحیحین و مشکات و ملل و نحل
باین مضمون که ابن عباس می گریست و میگفت بدرستیکه مصیبت و تمام مصیبت آن بود که مانع شدند
رسول الله صلعم را از نوشتن کتابت و گفتند او را که هذیان میگوید تا اینجا بود محصل از سخن ابن عباس
الحق کدام مصیبت اعظم ازین می تواند بود و ازینجاست که صاحب ملل و نحل گفته که کشیده نشد شمشیر
بر هیچ قاعده دینی مثل کشیدن شمشیر بر قضیه امامت **ابن ابی الحدید** در شرح نهج روایت
کرده از ابن عباس حکایتی مشتمل بر آنکه ابن عباس گفت رفتم پیش عمر بن الخطاب در اول خلافت او
و بعد از آنکه خبر علی ابن ابیطالب از من پرسید سوال کرد و گفت اعتقاد تو این است که رسول خدا
امامت را بر او مقرر کرده من گفتم آری و من از پدرم نیز پرسیدم او گفت علی است میگوید پس
عمر بن خطاب گفت بتحقیق که خواست رسول خدا صلعم تا در مرض موت تصریح باسم علی کند پس من مانع
شدم از رهگذر آنکه از تشویش با و میگردیدند بعد ازین ابن ابی الحدید گفته که این روایت را باسناد

ذکر کرده صاحب تاریخ بغداد در کتب پس ملعون شیطان بعض قرائی بواسطه اضلال خلایق و اغوای عباد الله
ملعون ازل و ابد و مستحق عذاب الیم گشت و بمقتضای کلام حضرت رسول در حدیث مذکور یقین حاصل
است که اگر آنچه آنحضرت میخواست نوشته می شد هیچیک از امت بضلالت نمی افتادند و این همه اختلاف
و خونریزی و فساد که یکی از آنها قتل فرزند رسول ص و تاراج اسلام و نبوت است از ابتدای رحلت آنحضرت
تا قیام قیامت بر سر امامت و مذهب بظهور نمی آمد و فرقه باطل بهم نمی رسید پس تامل باید کرد که حال
لعین که منع از نوشتن آنحضرت کرد چه خواهد بود ع خون شهیدان تمام در گردن اوست **دیگر** آنکه او خمس
غنیمت که بنص خدا و رسول ص از آل و اقربای رسول خدا بود از ایشان منع کرد و معهذا عایشه دختر
ابی بکر و حفصه دختر خود را هر سال ده هزار درهم میداد **شارح مقاصد** در جواب گفته
که اگر چه خمس از ذوی القربی بود یعنی بنی هاشم و بنی عبد المطلب بنص و اجماع لیکن عمر اجتهاد کرد که بعض
ایشان باید داد تا اینجا بود مضمون جواب شارح مقاصد و این سخن از فرط سخافت کلام عقلا نمی ماند در
واقع هرگاه بنص خدا و رسول ص و اجماع حق ذوی القربی باشد دیگر اجتهاد عمر بر خلاف نص و اجماع
چه قسم نامعقول است اجتهاد عبارت است از استنباط احکام از کلام خدا و رسول ص نه آنکه هر کس از
پیش خود رد نص خدا و رسول ص کند و بگوید که من مجتهدم ازین قرار عمر را امثال او جمیع شرایع محمدی
را تغیر دادن جایز خواهد بود یکبار اجتهاد کنند که نماز واجب نیست و بار دیگر اجتهاد کنند که زنا و شراب حلال
است و همچنین در عرض چند روز دین تازه بهم خواهد آورد نعوذ بالله **دیگر** آنکه در زمان او یا احد
بدعت بی نظیر بود چنانکه باتفاق فریقین امر کرد به رجم زن دیوانه و زن آبستن که در پیش او اقرار
بزنا کرد پس حضرت امیر او را منع کرد و گفت بر دیوانه و طفل حد جاری نیست و زن آبستن اگر چه خود
مستحق رجم باشد اما طفلش چه گناه دارد پس عمر گفت **لولا علی لهلک عمر** یعنی اگر علی نمی بود عمر هلاک
میشد بسبب فتوای غلط **دیگر** آنکه امر کرد به رجم زنی که شش ماهه فرزند آورده باشد بتوهم آنکه فرزند
شش ماهه نمی باشد پس پیش از شوهر زنا کرده باشد و علی بن ابیطالب او را اعلام نمود که از قرآن ثابت
شده که شش ماهه طفل متولد می تواند شد زیرا که خدا تعالی در یکجا فرموده **والوالدات یرضعن**
اولادهن حولین کاملین یعنی مادران دو سال تمام شیر میدهند اولاد خود را و در یکجا فرموده

وحمله وفصاله ثلثون شهرا و از این قرار حمل ششماهه خواهد بود زیرا که بیست و چهار ماه بازای دو سال
تمام شیر خوردن می افتد و ششماه دیگر بازای حمل پس عمر از قول خود برگردید **دیگر** منع کرد از
مهر گرفتن بسیار و گفت هر کس مهر دخترش را بسیار میگیرد من او را داخل بیت المال خواهم کرد پس زنی
برخاست و گفت تو منع میکنی ما را از آنچه خداتعالی در قرآن مجید حلال گردانیده از برای ما و خواند بر او
ان اتیتم احدیهن قنطارا فلا تأخذوا منه شیئا پس عمر گفت **کل الناس افقه من عمر**
حتی المخدرات فی الحجال یعنی جمیع مردم فقیه تر اند از عمر حتی زنانیکه در حجلها بسر برند و تابعان
عمر در جواب این سخن میگویند از کسر نفس کرده و هیچ فکر نمی کنند که هرگاه تسلیم قول آن زن کرد در این
مسئله پس آن زن از او فقیه تر بوده باشد زیرا که تسلیم آن قول اعتراف است به بطلان قول خود و نیز
او در روایت ابن ابی الحدید واقع شده که عمر بعد از آن قول گفت تعجب کنید از امامیکه خطا کرد
و زنیکه صواب گفت پس قطع نظر از آنکه درین مقام کسر نفس خلیفه و خود را در نظر امت جاهل وانمودن
اصلا صورت ندارد و تصدیق قول آن زن کردن عین اقرار با فضلیت و اعلمیت آن زن از عمر
خواه کلام مذکور از او صادر شده باشد و خواه صادر نشده باشد و خواه کسر نفس کرده باشد خواه نکرده
باشد **و در جمعین الصحیحین** روایت شده از ابی واقد که گفت پرسید از من عمر که رسولخدا
در نماز عید چه میخواند من گفتم **اقتربت الساعة** و **ق والقرآن** **دیگر** در کتاب مذکور روایت
کرده که عمر بن خطاب از ابا واقد لیثی پرسید که رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم در نماز عید الفطر
و عید رمضان چه میخواند او در جواب گفت ق والقرآن و اقتربت الساعة انتهی امامیکه سالها با رسولخدا
بوده باشد و با آنحضرت بنماز عید رفته باشد و نداند که آنحضرت در نماز عید چه قرات میکرد عجب امامیست
مناسب حال متعصبین در امثال این مقام آنست که بگویند عمر اجتهاد کرده بود در [illegible] **دیگر**
روایت شده در کتب معتبره اهل خلاف که عمر شبی بگمان فسق بر در خانه کسی و از راه دیوار بخانه آنکس در آمد
و چون آنکس را مخاطب ساخت او در جواب گفت اگر من یک فسق کرده ام از تو چهار فسق الحال بظهور آمد یکی
آنکه تجسس کردی و حال آنکه خداتعالی از آن نهی فرموده و گفته **و لا تجسسوا** دیگر از راه دیوار
آمده و خداتعالی فرموده که بدون اذن داخل در خانه مشوید و گفته **و لا تدخلوا بیوتا غیر**

بیوتکم حتی تستأنسوا و دیگر آنکه سلام نکردی و خدا تعالی فرمود ولتسلموا علی اهلها پس عمر از
کار خود شرمنده شد و بازگشت و متعصبان درین مقام گفته اند عمر اجتهاد کرد و عجب حالی است که این
نادان همیشه بر خلاف نص خدا و رسول خدا اجتهاد میکند کاش بر سبیل سهو و نسیان یکبار موافق
قول خدا و رسول خدا نیز اجتهاد میکرد و این روایت را علامه دوانی در شرح عقاید عضدی نیز
آورده **و ابن ابی الحدید** این روایت را در شرح نهج البلاغة بعد از آنکه گفته عمر
در بسیاری از مواضع فتوی میداد و بعد از ان منع میکرد و بر ضد ان فتوی میداد و این روایت
را ذکر کرده ولیکن در روایت او خطا در اذن طلبیدن مذکور نیست **دیگر** روایت کرده از ابن ابی
الحدید در شرح حشی که عمر روزی بجوانی از انصار گذشت در حالتیکه تشنه بود پس از ان جوان شربتی
از عسل بیش آورد و عمر از خوردنش امتناع نمود و گفت خدا تعالی فرموده اذهبتم طیباتکم فی
حیوتکم الدنیا پس آن جوان بعمر گفت این آیه از برای کافران است نه مسلمانان و خواند
بر عمر ما قبل آیه را و یوم یعرض الذین کفروا علی النار اذهبتم طیباتکم
فی حیوتکم الدنیا پس عمر گفت کل الناس افقه من عمر **دیگر** روایت کرده از مالک
امام مخالفین و او از ابن عمر که گفت تعلیم گرفت عمر سوره بقره را در دوازده سال و بعد از آنکه
باتمام رسید شتری را بشکرانه نحر کرد سبحان الله این شعور و دعوی جانشینی رسول خدا کردن چه
مناسبت با هم دارد **و در جمع بین الصحیحین** در مسند عمار بن یاسر روایت شده که مردی
از عمر پرسید که هرگاه جنب شوم و آب نیابم چه کنم عمر گفت نماز مکن پس عمار بن یاسر او را از غلطش
آگاه گردانید و گفت تیمم باید کرد و در واقع شخصیکه همیشه در سفر و حضر با رسول خدا باشد و این چنین حکم
عام البلوی را از آنحضرت فرا نگرفته باشد و آنچه قرآن نخوانده باشد که آیه فلم تجدوا ماء فتیمموا
را شنیده باشد قابلیت کجا دارد که او را زمین دار خلافت و امور دیگر چه رسد **و نیز در جمع
بین الصحیحین** روایت شده که ابو موسی اشعری سه مرتبه بر در خانه عمر آمده اذن دخول
طلبید و چون اذن نیافت بازگشت بعد از آنکه عمر واقف شد ابو موسی را گفت چرا بی اذن نیامدی
او گفت بواسطه آنکه از جانب رسول خدا باین طریقه مامور شده ام پس عمر گفت بر آنچه گفتی شاهد

بیار پس ابو موسی ابو سعید خدری را گواهی آورد آنگاه عمر گفت این امر بر من پوشیده بود **دیگر**
آنکه باتفاق ارباب سیر و احادیث شک کرد در موت رسول خدا و گفت پیغمبر نمرده است بلکه مثل
عیسی باسمان رفته است و هر که گوید او مرده است او را خواهم کشت تا آنکه ابوبکر از قرآن بروایه آنک
میت و انهم میتون خواند پس عمر از قول خود برگشت و گفت **کانی لم اسمع هذه الآیة**
گویا نشنیده بودم این آیه را و آنانکه میگویند عمر از روی اضطراب و وحشتی که از خبر فوت نبی عارض
او شده بود و گفت نبی نمرده است سخن شان ناموجه است زیرا که این وحشت و اضطراب باشترک تجهیز
و تکفین آنحضرت و همان لحظه در تلاش بیعت سعی کردن جمع نمیشود چنانکه ظاهر است بر ارباب شعور و
نیز اگر چنین بود بایستی که علمای ایشان در کتب خود این را داخل در اختلافات واقعه بعد از نبی ذکر کنند
و حالانکه آمدی و صاحب ملل و نحل و امثال ایشان این را نیز از جمله اختلافاتی ذکر کرده اند که بعد از نبی
بهم رسیده مثل اختلاف میانه مهاجر و انصار در امامت و اختلاف در موضع دفن نبی و غیر اینها **دیگر**
آنکه عمر یقین در ایمان خود نداشت **غزالی** در احیاء العلوم **و شیخ محی الدین** در فتوحات
روایت کرده که عمر بنا بر آنکه رسول خدا منافقین را بحذیفه بن یمان گفته بود از حذیفه میپرسید که من از
منافقینم یا نه در واقع کسیکه در ایمان خود شک داشته باشد بر مسند خلافت رسول خدا چگونه تواند نشست
بلکه او را یقین در نفاق خود بود لیکن این سوالات را از برای فریب عوام میگفت تا بگویند عمر داخل
این نفاق نیست و خبر از اصحاب لیلة العقبه ندارد **ابن ابی الحدید** در شرح نهج البلاغه
روایت کرده که عمر گفت **والله ما ادری خلیفة انا ام ملک** بخدا قسم نمیدانم که من خلیفه ام
یا بادشاه **و در کامل التاریخ** شیخ ابن اثیر نیز مذکور است که عمر بسلمان گفت آیا من
ملکم یا خلیفه سلمان در جواب گفت اگر یکدرهم از مال مسلمانان بغیر حق صرف کرده باشی خلیفه نخواهی بود
پس عمر که این سند مخفی نیست که حضرت سلمان کنایة بل صریحا سلب خلافت عمر کرد زیرا که عمر مخالف
خدا و رسول تصرفات بسیار کرده مثل آنکه حصه مهاجرین را زیاده از انصار قرار داد و خمس اهل بیت
را چنانکه دانستی منع کرد و از برای خود آن مبلغ بر داشت که بروایت ابن عبد البر در کتاب استیعاب
بعد از مرگ او از هشت یک مالش بهر یک زنانش که بروایتی چهار و بروایتی سه بودند هشتاد و سه هزار دینار

در شرح مسند ابن ابی الحدید روایت کرده از ابن سیرین که بر عمر در اخر ایام حیات
انحضرت نسیان طاری شده بود که عدد رکعات نماز را فراموش میکرد و ازین جهت مردی را فرموده
بود که در پیش او ایستاده میشد و او را تلقین سبحه مینمود و عمر باشاره ان مرد قیام و رکوع بجا می اورد
دیگر انکه منع کرد از حج تمتع و متعه کردن زنان و گفتن حی علی خیر العمل در اذان و گفت ثلث کن
علی عهد رسول الله و انا انهی عنهن واحرمهن واعاقب علیهن یعنی سه چیز بود در
زمان رسول خدا و من نهی میکنم از انها و معاقب میسازم مردم را بر کردن انها و نیز گفت المتعتان
کانتا علی عهد رسول الله انا انهی عنهما واعاقب علیهما یعنی دو متعه بود در زمان رسول خدا
من نهی میکنم از ان و معاقب میسازم مردم را بر ارتکاب انها و در جمع بین الصحیحین
روایت شده از جابر بن عبد الله انصاری باین مضمون که حج تمتع و متعه نسا میکردیم در زمان
رسول خدا تا انکه عمر منع کرد هر دو را و گفت هر که زنان را متع میکند من او را رجم خواهم کرد دیگر
روایت کرده که ابن عباس امر میکرد بمتعه دیگر از جابر بن عبد الله روایت کرده که ما میکردیم متعه بمشتی از تمر
دقیق در ایام رسول خدا و ابی بکر تا انکه نهی کرد عمر از ان و در صحیح ترمذی روایت شده
که مردی از اهل شام پرسید از ابن عمر که متعه زنان حلال بود او گفت حلال است پس ان مرد گفت پدر
تو نهی کرده است از ان او در جواب گفت من ترک سنت رسول خدا بقول پدر نمیکنم و احمد
حنبل در مسند و حافظ ابو نعیم در حلیه روایت کرده اند از عمران بن حصین در
متعه زنان که گفت نازل شد در کتاب خدا متعه و کردیم ما در زمان رسول خدا و نازل نشد قران
بحرمت ان و پیغمبر نیز نهی نکرد از ان تا انکه از دنیا رحلت نمود و عبد الرزاق که از مشاهیر
علمای موثق ایشان است روایت کرده از ابن عباس که میگفت نبود متعه مگر رحمتی که خدا تعالی بان امت
محمد ارزانی داشته بود و اگر عمر نهی نمیکرد احتیاج بزنا نمی شد و مخفی نیست کلام عمر صریحست در حلال
بودن متعه در زمان رسول خدا و همچنین احادیث مذکوره و بر عقلا مخفی نیست که هرگاه حکمی از احکام در
زمان رسول خدا باشد و رسول انرا از جانب خدا بخلق رسانیده باشد و خدا تعالی در قران
مجید خبر داده باشد که الیوم اکملت لکم دینکم عمر کیست و چه کاره است که حرام تواند نمود دیگر

روایت شده از موطای مالک که عمر صبحی در خواب بود موذن خواست او را از برای نماز صبح بیدار کند
گفت الصلوة خیر من النوم پس عمر موذن را امر کرد تا انرا داخل در اذان صبح گرداند **دیگر** احداث کرد تراویح
را در شبهای رمضان و امر کرد تا مردم نماز نافله را بجماعت بگذارند و حال انکه در زمان رسول و ابو بکر
بتنهای می گذاردند چنانچه حمیدی در مسند ابو هریره از متفق علیه بخاری و مسلم روایت کرده و بعد از ان
بفرموده عمر بشهرها نوشتند تا در همه جا چنین کنند **و در کامل ابن اثیر** از واقدی روایت شده
که گفته اول کسیکه در تراویح امر کرد تا بجماعت بگذارند و بشهرها نوشت تا همه جا چنین نماز کنند عمر بود و
در جمع بین الصحیحین از مسند ابو هریره در متفق علیه بخاری و مسلم روایت شده از عبد الرحمن بن
عبد القاری که گفت بعد از انکه عمر منع نماز جماعت در نافله رمضان کرد شبی با عمر بمسجد رفتیم دیدیم که
مردم نماز جماعت میگذارند پس عمر گفت نعمة البدعة یعنی خوب چیزیست بدعتی و حال انکه در جمع بین الصحیحین
روایت شده از جابر بن عبد الله که رسول خدا گفت کل بدعة ضلالة **و ابن حجر** در صواعق
روایت کرده از حافظ ابو نعیم که رسول خدا گفت اهل البدع شر الخلق و الخلیقة یعنی ارباب بدعتها
بدترین خلایقند **دیگر** روایت کرده از ابو حاتم خزاعی که رسول خدا گفت اهل البدع کلاب النار یعنی
اهل بدعتها سگان دوزخند **دیگر** روایت کرده از طبرانی که رسول خدا گفت من وقر صاحب بدعة
فقد اعان علی هدم الاسلام یعنی هر که تعظیم و توقیر کند صاحب بدعة را پس بتحقیق که در خرابی
اسلام مدد کرده است **دیگر** روایت کرده از بیهقی که رسول خدا گفت لا یقبل الله لصاحب بدعة
صوما و لا صلوة و لا صدقة و لا حجا و لا عمرة و لا جهادا و لا صرفا و لا
عدلا یخرج من الاسلام کما یخرج الشعرة من العجین حاصلش انکه قبول نمیکند خدا تعالی نماز
صاحب بدعت و نه روزه اش و نه صدقه اش و نه حجش و نه عمره اش و نه جهادش و نه صرف کردنش در راه
خدا و نه عدلش بیرون میرود صاحب بدعت از اسلام چنانکه بیرون میرود موی از خمیر **دیگر** روایت کرده
از بیهقی که رسول خدا گفت ابی الله ان یقبل عمل صاحب بدعة حتی یتوب من بدعته یعنی اباء دارد
خدا تعالی از قبول کردن عمل صاحب بدعت مگر وقتیکه توبه کند از بدعتش اکنون باید دید که بمقتضای این احادیث
حال کسی که بدعت را خوب داند و این همه بدعت در دین پیغمبر بهم رساند چه خواهد بود **دیگر** اختیار شوری

کردن و مجمل این امر آنکه در حین مردن شش کس را تعیین کرد از برای امامت علی و عثمان و عبد الرحمن بن
عوف که خواهر مادری عثمان زن او بود و سعد بن ابی وقاص و طلحه و زبیر و گفت بعد از سه روز اگر پنج کس اتفاق
کنند و یکی مخالفت کند آن یکی را بکشند و اگر سه کس در یک طرف باشند و سه کس دیگر در یکطرف قول آن سه کس
که عبد الرحمن بن عوف با ایشانست اعتبار کنند و آن سه کس دیگر را بکشند و اگر همه با یکدیگر مخالفت کنند همه را
بکشند و بر هر ذی شعوری روشن است که هرگاه علی بن ابیطالب با آن همه فضایل که خدا و رسول صلعم
باتفاق هر دو فرقه در باره او فرموده اند در طرفی باشند دیگر قول عبد الرحمن بن عوف را برگزینند
و بقول او سه کس دیگر را هر چند یکی از انها علی بن ابیطالب باشد کشتن بغیر از عداوت با علی بن ابیطالب
هیچ احتمال ندارد سبحان الله این چه عناد و شقاوت بیجای و ضلالتست که عمر در مخالفت سخن بشل عبد الرحمن
بیجهوی حکم کند بکشتن علی بن ابیطالب که افضل اهل بیت است و بنص متواتر رسول خدا صلعم تمسک باو
موجب نجات است و همیشه حق با اوست و او با حق است و نسبتش بنبی نسبت هارون است بموسی
و باب مدینه علم رسول خدا است و او از قران جدا نمیشود و قران از و جدا نمی شود و بنص قرانی نفس خیر
المرسلین و ولی امت است عجب تر آنکه ایشان امامت را از فروع می دانند پس اگر فرعی از فروع
اصحاب رسول خدا صلعم که باعتقاد ایشان همه از اهل بهشتند با یکدیگر مخالفت کنند در سه روز یا بیشتر چرا مستحق
قتل میشوند نزد هر که ادنی از تمیز بهره دارد همه فعل شنیع عمر از برای نهایت عداوتش با اهل بیت رسول
دلیل ظاهر و برهانی قاطع است **دیگر** از عجایب شوری آنکه جمهور مخالفین اتفاق دارند که رسول خدا
فرموده الائمة من قریش و روایت کرده اند که ابو بکر در روز سقیفه باین حدیث انصار را از
امامت منع کرد و در کتب معتبره ایشان روایت شده که عمر گفت اگر سالم مولای ابی حذیفه زنده
بودی او را خلیفه میکردم زیرا که از رسول خدا صلعم شنیدم که میگفت ان سالما شدید الحب لله
و باتفاق همه سالم مذکور از قریش نیست مخفی نیست که هرگاه بمجرد خبر از رسول خدا که گفت سالم خدا
را بسیار دوست میدارد سالم مستحق خلافت باشد پس اگر مرتضی علی با انهمه فضایل که عمر از رسول خدا
در باره او شنیده بود و دانسته بود که خدا تعالی او را نفس رسول خود خوانده و از اهل بیت
مطهر از رجس پاک ساخته چرا مستحق امامت نباشد و این نیز دالست بر نهایت عداوت عمر

دیگر آنکه ابن ابی الحدید روایت کرده در شرح که عمر در حق اهل شوری اول گفت رسول خدا ص
ازین شش کس راضی از دنیا رفت و بعد از انکه طلحه نزد عمر آمد چون از و آزرده بود بواسطه گفتگوی
طلحه با ابوبکر در باب خلیفه کردن عمر لهذا عمر باو گفت رسول خدا ص از تو آزرده و غضبناک بود که از دنیا
رفت بواسطه سخنی که در وقت نزول آیه حجاب از تو صادر شد و بعد ازین روایت کرده از جاحظ
که در کتابش گفته میان این دو کلام عمر تناقض است و این ظاهر است زیرا که در اول گفته رسول ص
ازین همه شش کس راضی رفت و در ثانی گفته که رسول از طلحه ناراض رفت و ازین اطوار ظاهر
میشود که حرف عمر هرگز از روی نفس الامر نبود بلکه همیشه بر موافقت خواهش خود حرف میزد و بر روایت
ابن ابی الحدید از جاحظ سخنی که طلحه در حین نزول آیه حجاب گفته اینست که چه نفع می کند پیغمبر را امر
کردن بحجاب فردا است که خواهد مرد و از نانش را نکاح خواهم کرد صاحب این سخن باعتقاد آنها [illegible] اهل جنت
است **علاوه** در جمع بین الصحیحین روایت شده از مسند عبد الله بن عباس که عمر در حین وفات
بعبد الله بن عباس گفت این جزع و فزع که از من می بینی از رهگذر تو و اصحاب تست والله که اگر مثل
آنچه در روی زمین است میداشتم تصدق میکردم از ترس عذاب الهی **و حافظ ابونعیم** در
حلیة الاولیاء روایت کرده باین مضمون که عمر در حین احتضار گفت کاش من گوسپندی بودم که مرا انکه
بودند که نصفی مرا کباب و نصف دیگر قدید کرده خورده بودند و فضله شده بودم و انسان نمی بودم
و در کتب مخالفین روایت شده ما من محتضر یحتضر الا یری مقعده من الجنة و النار
حاصلش آنکه هیچ محتضری نیست که در وقت احتضار جای خود را در بهشت یا دوزخ نه بیند پس اگر عمر
خلیفه رسول خدا ص می بود البته جای خود را در بهشت جاوید می دید و این جزع و اضطراب و اظهار پشیمانی
از و بظهور نمی آمد **تذکره چهارم** در مطاعن مخصوصه بعثمان بر متتبعین اخبار سلف ظاهر است که
شیوه عثمان اصلا مشابهت باطوار اهل حق نداشت بلکه همواره بشیوه ملوک فراعنه و قیاصره می جست
از دربانان متعدده قرار دادن و غلامان زرین کمر داشتن و در اظهار امور باطله [illegible] و الوداع وغیره
اینها **و از جمله قبایحش** آنکه حکم بن ابی العاص را بمدینه باز آورد و بعد از آنکه رسول خدا او را بواسطه
نهایت شقاوت و فتنش از مدینه دور کرده و باین اعتبار او را طرید رسول ص میخوانند یعنی رانده و دور کرده

رسول صلعم و هر چند در زمان رسولخدا صلعم عثمان درخواست او کرد ملتمسش نزد رسولخدا صلعم مقبول نیفتاد و همچنین در زمان ابوبکر و عمر **دیگر** ولید بن عقبه را با نهایت فسق والی کوفه ساخت تا آنکه او مست پیشنمازی کرد بعد از آنکه نماز صبح را چهار رکعت گذارد و بمردم گفت دماغ خوشی دارم اگر میخواهید بیشتر از چهار رکعت بگذارم و ابن ولید را خدا فاسق خوانده و در آیه **افمن کان مومنا کمن کان فاسقا لا یستوون** چنانکه مفسرین گفته اند که مراد از فاسق ولید است و از مومن مراد علی بن ابیطالب است **دیگر آنکه** عبد الله ابی سرح را که رسولخدا صلعم خونش را هدر ساخته بود او را والی مصر کرد و چه قبایحها که از و بظهور رسید و بعد از آنکه اهل مصر از و شکایت کردند چیزی نوشت و محمد بن ابوبکر داد و باهل مصر گفت ولایت شما را بمحمد دادم با او بروید و بعد از آن نامه بعبد الله مذکور نوشت که محمد را با جمعیکه همراه او بیاید بکش و خود در مصر بحکومت متمکن باش **دیگر آنکه** ابی ذر غفاری را با آن جلالت قدر که باتفاق داراند از مدینه بیرون کرد و بشام فرستاد بواسطه آنکه او را از اعمال ناشایسته منع میکرد و اطوار او را نمی‌پسندید و بعد از آن بفرموده عثمان او را از شام بر اشتر برهنه سوار کرده بمدینه آوردند پس او را بربذه که موضعی است در حوالی مدینه و در آنجا نه آب است و نه آبادانی فرستاد تا در آنجا بجوار رحمت ایزدی پیوست **و در کتب معتبره فریقین** روایت شده که رسولخدا گفت ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء اصدق لهجة من ابی ذر یعنی سایه نینداخت آسمان سبز و بر نداشت زمین تیره راست لهجه تر و صادق القول تر از ابی ذر کسی **دیگر** عبد الله بن مسعود را با آن قرب منزلت که در خدمت رسولخدا صلعم داشت چندان فرمود زدند که استخوان پهلویش شکست و از میان از ان بجوار رحمت حق ایزدی پیوست و مصحفش را بزور گرفته بسوخت **دیگر** عمار یاسر را فرمود تا چندان زدند که فتق بهم رسانید بسبب ناراضی بودن عمار از کارهای نامشروع او و حالانکه همه بر علو مرتبه عمار نزد رسولخدا صلعم اعتراف دارند **دیگر** روایت کرده اند از ترمذی و نسائی و حاکم که رسولخدا گفت الجنة تشتاق الی ثلثة علی و عمار و سلمان **دیگر** بازار مدینه را که رسولخدا بهمه مسلمانان بخشیده بود به برادر مروان بن حکم داد و چراگاه حوالی مدینه را که مشترک بود میان مسلمانان از برای چریدن حیوانات مخصوص خود و بنی امیه گردانید و نگذاشت تا سوای ایشان دیگران از ان بهره مند شوند

دیگر آنکه مال مسلمانان را همه بخویشان خود میداد و خیانتها بسیار داد و خود چهار صد دینار زر سرخ داد
و حکم بن ابی العاص را در یکبار دویست هزار درهم داد **بروایت** ابن ابی الحدید و غیره مروان
بن حکم را در یک نوبت تمام خمس ارمینیه داد و عبد الله ابی سرح را تمام غنایمی که از فتح افریقیه بدست
آمد بخشید و حکیم را با و شریک کرد و ابو موسی اشعری اموال بسیار از عراق آورد و همه را بخویشان
خود قسمت نمود **دیگر آنکه** در سفر چهار رکعت نماز گذارد و حال آنکه بروایت کتب صحاح ایشان
رسول خدا صلعم و ابو بکر و عمر و عثمان خود نیز در اول خلافت دو رکعت کردند **حمیدی** در جمع بین
الصحیحین روایت کرده از مسند عبد الله بن عمر که گفت نماز گذارد رسول خدا صلعم با ما نماز مسافر در منی و غیره
دو رکعت و همچنین ابو بکر و عمر و عثمان نیز در اول خلافت چنین کرد و بعد از آن عثمان چهار رکعت کرد
دیگر روایت کرده در مسند عبد الله بن مسعود از عبد الرحمن بن یزید که گفت نماز کرد عثمان در منی
چهار رکعت و چون بعبد الله بن مسعود گفتند عبد الله بن مسعود گفت من با رسول خدا صلعم و ابو بکر و عمر
دو رکعت کردم **دیگر** در جمع بین الصحیحین از متفق علیه بخاری و مسلم روایت کرده در مسند ابن
عباس که بفرموده رسول خدا صلعم در نماز سفر دو رکعت است و در حضر چهار رکعت **و از مسلم** نیز در
مسند انس بن مالک بهمین مضمون روایت کرده **دیگر آنکه** امر کرد برجم زنیکه در شش ماهه فرزند آورده
بود پس علی بن ابیطالب او را از غلطش آگاه کرد چنانچه عمر را درین امر آگاه گردانید **روایت** کرده
مسلم باسناد در صحیحش در تفسیر سوره احقاف که زنی شوهر کرد و بعد از شش ماه زائید و چون خبر
بعثمان رسید امر برجم کرد پس علی ابن ابیطالب علیه الصلوة والسلام نزد عثمان آمد و گفت خدا تعالی
در قرآن مجید فرموده و حمله و فصاله ثلثون شهرا و نیز گفته و فصاله فی عامین پس آن زن را
خلاص کرد **دیگر** آنکه حد شرعی بجا نیاورد نسبت با بن عمر که هرمزان حاکم اهواز را بعد از شرف
اسلام بغیر حق کشت **و همچنین** نسبت بولید بن عقبه حد شرب خمر بجا نیاورد و اطلاع بر جمیع
قباحتهای او از کتب ارباب سیر ظاهر میشود لهذا بهمین اکتفا نمود و مجملش آنکه آنقدر قباحت ازو
ظاهر شد که جمیع مهاجر و انصار بر قتلش اتفاق کردند و از بس ازو ناراضی بودند تا سه روز افتاده
بود و کسی او را مدفون نساخته بود **و بروایت** واقدی بغیر از مروان و سه کس از

علامانش کسی بر جنازه اش حاضر نشد و آن چهار کس را نیز مردم بسنگ از سر جنازه او دور کردند
عجب است از مخالفین که بمجرد قول عبد الرحمن بن عوف خلافت عثمان را بر حق می دانند و اطاعتش را واجب
و باجماع صحابه بر قتل عثمان او را واجب القتل معزول از خلافت نمیدانند بلکه او را بیگناه و مظلوم و شهید
معهذا همه صحابه را که در قتل عثمان شریک بودند و هم آنانکه طلب خون عثمان کردند و جمعی کثیر از صحابه را کشتند
نزد ایشان ثقات اند **اصل یازدهم** در ذکر پاره از کلام حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب
که دلالت بر بطلان خلافت خلفای ثلثه از کتاب نهج البلاغه که متواتر است نزد ارباب تتبع و تمام کلام
درین اصل در دو توضیح موضح می شود **توضیح اول** بدانکه در خطب و کتابات آنحضرت شکایت
از خلفا و اظهار غصب خلافت و ظلم به اهل بیت صریحاً و کنایةً بسیار است و از آنجمله دلالت صریح
دارد بر چیزیکه در خور گنجایش این مختصر باشد مذکور می شود و چون تمام فقرات را تعبیر بفارسی کردن لفظا
باللفظ بی تقدیم و تاخیر ترجمه را از سلاست محاوره فرس بیرون می برد بنابرین به بیان مطلب و ما حصل
کلام اکتفا می نماید از آنجمله در بعضی از خطب فرموده این الذین زعموا انهم الراسخون فی العلم
دوننا کذبا و بغیا علینا ان رفعنا الله و وضعهم و ادخلنا و اخرجهم حاصلش
آنکه کجا اند آنکسانی که خود را راسخ در علم می دانستند از روی دروغ و ظلم کردن بر ما بجهت بر داشتن خدا
ما را و فرو گذاشتن ایشان را و داخل کردن خدا ما را در زمره اوصیا و ائمه و بیرون کردن انها را
از آن مرتبه جلیل بنا یستعطی الهدی و یستجلی العمی با خواسته میشود هدایت و با خواسته می شود
روشنی از کوری گمراهی و جهالت ان الائمة غرسوا فی هذا البطن من بنی هاشم لا تصلح
علی سواهم و لا تصلح الولاة من غیرهم بدرستیکه امامان و اوصیای پیغمبر آخر الزمان نشانده شده اند
درین بطن از هاشم یعنی ابو طالب مراد آنکه یعنی بغیر از من و اولاد من خدای تعالی بدیگری کرامت نکرده است
ولایت و امامت پیغمبر آخر الزمان را و زیبنده نیست بغیر اولاد علی بن ابیطالب و غیر ایشان کسی
صلاحیت و استحقاق این منزلت جلیل القدر نداشته و نخواهد داشت **و در بعضی دیگر** فرموده
لا یقاس بآل محمد من هذه الامة احد و لا یسوی بهم من جرت نعمتهم علیه ابدا
هم اساس الدین و عماد الیقین یعنی سنجیده نمیشود بآل محمد احدی از این امت و برابر کرده نمیشود

بایشان انکه همیشه جاری شد بتهمات ایشان بر و زیراکه تمام صحابه ارشاد و هدایت و عزت و اعتبار
و دولت بوسیله دوستی پیغمبر و آل پیغمبر یافتند چنانکه ظاهر است الیهم یفی الغالی وبهم یلحق التالی
بایشان رجوع میکند بسیار افراط کننده در دین و دور گذرنده از طریق مستقیم و بایشان ملحق میشود بسیار واماندهٔ در
دین حاصل انکه بازگشت همه در امر دین و هدایت بایشان است ولهم خصایص حق الولایة وفیهم
الوصیة والوراثة مر ایشان راست خصایص امامت و ولایت از عالم بودن باحکام الهی و عصمت و سایر صفات
کمالیه و در ایشان است وصیت و وراثت پیغمبر از راه استحقاق ذاتی و انهم از راه قرابت و هم از راه نص
خدا و رسول ص الآن اذ رجع الحق الی اهله ونقل الی منتقله الحال این زمانی است که حق
راجع شده باهلش یعنی بمستحقش و این زمان وقتی است که نقل کرده شد حق بمحل و مأوای خودش حاصلش
انکه پیش ازین دیگران بخلاف حق متصدی امر خلافت بودند الحال که دست انها از غصب منزلهٔ کوتاه شد
حق بمرکز خود قرار گرفت **و در بعضی دیگر** فرموده فلما مضی تنازع المسلمون الامر من
بعده یعنی چون درگذشت رسول خدا ص نزاع کردند مسلمانان در امر امامت بعد از ان انحضرت فوالله
ما کان یلقی فی روعی ولا یخطر ببالی ان العرب تزعج هذا الامر من بعده عن اهل بیته
ولا انهم منحوه عنی بخدا قسم که انداخته نمیشد در دلم و خطور نمیکرد در خاطرم که عربان بیرون برند
این امر را بعد از پیغمبر خدا ص از اهل بیتش و دور کننده باشند خلافه را از من حاصلش انکه با نهایت استحقاق
من و قرب منزلت من نسبت حضرت پیغمبر و کثرت نصوص واقعه درباره من و مکرر تعیین نمودن پیغمبر
مرا از برای این کار و بهمه ایشان خبر دادن دیگر احتمال این راه نمیدادم که عرب از من درگذرند و دیگری را بغیر
حق خلیفه رسول خدا ص و اولی بتصرف و امت دانند فما راعنی الا انثیال الناس علی فلان یبایعونه
پس باز نداشت مرا از طلب حق خود غیر از هجوم آوردن مردم بر ابی بکر و بیعت کردن با و فامسکت
یدی حتی رایت راجعة الناس قد رجعت عن الاسلام یدعون الی محق دین محمد ص پس
نگاه داشتم دست خود را تا انکه دیدم که برگشتند مردم از دین و اسلام و مرتد شدند و میخواندند مردم را
با سوری چند که موجب بطلان و زوال دین محمد ص بود فخشیت ان لم انصر الاسلام واهله ان اری
فیه ثلماً او هدماً تکون المصیبة به علی اعظم من فوت ولایتکم پس ترسیدم که اگر یاری

کنم اسلام و اهل اسلام را ببینم در اسلام رخنه یا ویرانی که سخت تر باشد مصیبت آن بر من از امیر واو
متصرف نبودن در شما حاصلش آنکه بعد از غصب خلافت باعث ارشاد دادن من آنها را و معاونت
در دین کردن و راههای صواب بایشان نمودن آن بود که اگر نمی کردم دین محمد بالکلیه برطرف می شد
بشومی جهالت و ضلالت آنها **و در بعضی دیگر** در بیان حالات اهل بیت فرموده هم موضع
سره ولجأ امره وعیبة علمه وموئل حکمه وکهوف کتبه وجبال دینه بهم اقام انحنا
ظهره یعنی آل محمد اند موضع اسرار نبوی و ملجا امور او و صندوق دانش او و مرجع حکم او و مخزن
سنتهای او از قرآن و غیره و کوههای دین او یند که نگاه میدارند دین او را از تزلزل و برهم خوردن
بایشان راست شد کجی پشت دین **و در بعضی دیگر** فرموده نحن شجرة النبوة ومحط الرسالة
ومختلف الملئکة ومعادن العلم وینابیع الحکم ناصرنا ومحبنا ینتظر الرحمة
وعدونا ومبغضنا ینتظر السطوة ایم شجره نبوت و جایگاه فرود آمدن رسالت جبرئیل و محل آمد و شد
ملائکه و معدنهای دانش و چشمهای حکمتهای کننده و دوست ما منتظر رحمت است و دشمن ما منتظر غضب
الهی **و در بعضی دیگر** فرموده قد خاضوا بحار الفتن واخذوا البدع دون السنن
وارز المومنون ونطق الضالون بتحقیق که خوض کردند مخالفین در دریاهای فتنه و فرا گرفتند
بدعت و ضلالت را و اگذشتند سنتهای پیغمبر خدا را و منقبض شدند مومنان و ناطق شدند و سخنگویان
گمراه نحن الشعار والاصحاب والخزنة والابواب مائیم که از نهایت قرب و نزدیکی جامه تن
رسول خدائیم و یاران خازنان اسرار اوئیم و درهای شهر علم و حکمت او هم چنانچه حدیث صحیح انا مدینة
العلم وعلی بابها ازان خبر داده ولا یؤتی البیوت الا من ابوابها فمن اتاها من غیر ابوابها
سمی سارقا یعنی نیامده مناسب نیست در آمدن مگر از راه در خانه و هر که از غیر راه در خانه در آید او را دزد نامیده اند
و در بعضی دیگر در جواب بعضی از اصحاب که از آنجناب پرسید که از چه رو منع کردند قوم شما را از
خلافت و حالانکه شما سزاوار ترید باین امر فرموده شحت علینا نفوس قوم وسخت عنها نفوس
آخرین والحکم الله والمعود الیه القیامة بخیلی و حسد ورزیدند برامر خلافت نفسهای خسیس
جمعی و جوانمردی کرده درگذشتند از نزاع در آن برای مصلحت برهم نخوردن دین و ملت نفوس

شریفه جمعی دیگر و حکم کننده بعدل میانه ما و ایشان خدا تعالی است و بازگشت با وست روز قیامت
و در بعضی دیگر فرموده قال لی قائل انک یا ابن ابی طالب علی هذا الامر لحریص
گفت بمن گوینده یعنی عمر ای علی ابن ابی طالب بدرستیکه تو حریصی بر امر خلافت و بسیار میخواهی که خلیفه
باشی فقلت بل انتم والله احرص وابعد وانا اخص واقرب پس گفتم در جواب که شما حریص
ترید و دورترید و من مخصوص تر و نزدیکترم انما طلبت حقا لی وانتم تحولون بینی وبین
حقی وتضربون وجهی دونه وجز این نیست که من طلب کردم حق خود را و شما حائل شده اید میان
من و میانه حق من و دست رد میزنید بر روی من فلما قرعته بالحجة فی الملأ الحاضرین هب لا یدری ما یجیبنی پس
چون گوش زد او کردم حجة و برهان را بخود آمد از غفلت و ندانست که چه جواب دهد اللهم انی استعدیک
علی قریش ومن اعانهم خدایا من یاری میخواهم از تو بر قبیله قریش فانهم قطعوا رحمی
وصغروا عظیم منزلتی واجمعوا علی منازعتی امرا هو لی بواسطه آنکه ایشان بریدند خویشی
و نزدیکی مرا و خورد شمردند مرتبه عظیم مرا و اتفاق کردند در منازعت با من در امری که آن حق من است
و در بعضی از خطب بعد از این چنین دعائی فرمود که فنظرت فاذا لیس لی رافد ولا
ذاب ولا مساعد الا اهل بیتی فضننت بهم عن المنیة پس نظر کردم دیدم که در آن هنگام
مرا نه یاری دهنده بود و نه باز دارنده و دفع کننده شری و نه همراهی که تقویت من کند مگر اهل بیت
من پس باز داشتم ایشان را از مرگ و کشته شدن در راه من **و در بعضی از خطب** چنین
فرموده که فنظرت فاذا لیس لی معین الا اهل بیتی فضننت بهم عن الموت **و در بعضی**
دیگر فرموده فوالله ما زلت مدفوعا عن حقی مستاثرا علی منذ قبض رسول الله حتی یوم
الناس هذا سوگند بخدا قسم که همیشه من ممنوع بوده ام از حق خود و بمن نگذاشته اند حق مرا و گزیده
شده بر من ناقابلی از وقتیکه قبض کرده شد روح مطهر رسول خدا تا امروز **و در بعضی دیگر خطب**
تشبیه کرده حال خود را نسبت بمنافقین زمان خود بحال موسی نسبت بفرعون و اتباعش فرموده
ولم یوجس موسی خیفة علی نفسه بل اشفق من غلبة الجهال ودول الضلال حاصل معنی
آنکه یعنی آنکه آن خوفیکه موسی در خود یافت و هنگامی که ظاهر ساختند سحره اعمال خود را چنانکه کلام

ربانی ازان خبر داده نه خوف بود بر هلاک نفسش بلکه خوف کرد و ترسید از غلبهٔ جهال و دولتهای
اهل ضلال که مبادا از مردم فریب این امور باطل و اسباب دنیوی خورده ایمان نیاورند یعنی نیز
که با غاصبان خلافت نزاع نکردم و در طلب حق خود بایشان کار بجنگ و جدال نرسانیدم نه از ترس جان
بود بلکه از ترس آنکه مبادا مردم بواسطهٔ اضلال این جاهلان و فریفته شدن بزخارف دنیوی یکباره
از دین بیگانه شوند **و در بعضی دیگر** فرمود قد طلع طالع و لمع لامع ولاح لائح و اعتدل
مائل و استبدل الله بقوم قوما و بیوم یوما یعنی طلوع کرد طلوع کننده و درخشید درخشنده
و تابید تابنده و راست شد کج شده و تبدیل کرد خدا تعالی گروهی باطل را باهل حق این همه کنایه است
از زوال خلافت ناحق دیگران و تابیدن خورشید هدایت و عدل آنحضرت بر عالمیان و انتظرنا
الغیر انتظار المجدب المطر و انتظار گردش روزگار کشیدیم مثل انتظار قحط رسیده باران
را تا حق بمرکز خود قرار گرفت انما الائمة قوام الله علی خلقه و عرفاؤه علی عباده
لا یدخل الجنة الا من عرفهم و عرفوه و لا یدخل النار الا من انکرهم
و انکروه جز این نیست که امامان ایستادگانند بامر خدا نسبت بر آفریدگان او و عارفان اویند که
حاکم اند بر بندگان او تا بوسیلهٔ ایشان بندگان پروردگار خود را شناسند و داخل بهشت نمیشود
مگر کسیکه بشناسد آنکس ایشان را و ایشان آنکس را و داخل نمیشود در دوزخ مگر کسیکه منکر باشد ایشان را
و ایشان او را چنانکه رسول خدا فرموده من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
حاصل آنکه امامی دین کسانی اند که از جانب خدا باین امر قایم گشته اند و خدا تعالی ایشان را برگزید
ه برای هدایت و ارشاد عباد و آن مرتبه بایشان ارزانی داشته که شناخت ایشان موجب بهشت
است و انکار ایشان موجب دوزخ نه هر جاهل فرومایه که خلق بواسطه جلب نفع و تحصیل مرادات
دنیوی برخود امیر سازند **و دیگر در خطبهٔ مشهور بشقشقیه** اما والله لقد تقمصها
ابن ابی قحافة و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی و در بعضی از نسخ بدل ابن ابی
قحافه اخو تیم واقع شده باعتبار آنکه ابوبکر از قبیلهٔ تیم است یعنی آگاه باش بخدا قسم که پوشید ابن ابی
قحافه جامهٔ خلافت را و بدرستیکه او میدانست که نسبت من بخلافت نسبت قطب است بسنگ آسیا یعنی

یعنی او میدانست که هیچ نکه سنگ آسیای وجود آن میلی که در میان دارد گردش نمیکند و اتمام است
خلافت نیز وقتیکه با من نباشد انتظامش موافق عدالت و حکم پیغمبر نخواهد بود و معهذا چشم از جوی تو پوشید
و بغیر استحقاق متصدی این امر شد ینحدر عنی السیل ولا یرقی الی الطیر میریزد از من
سیل علوم و بلند نمیشود بسوی من پرنده این کنایه است از بلندی مرتبه و رفعت شان یعنی کوه مقدار
من المقدار بلند است که مرغ بسوی او پرواز نتواند کرد فسدلت دونها ثوبا وطویت عنها کشحا
پس برد ویش انداختم جامه صبر را و پهلو تهی کردم از خلافت وطفقت ارتای بین ان اصول بید
جذاء او اصبر علی طخیة عمیاء یهرم فیها الکبیر ویشیب فیها الصغیر ویکدح
مومن حتی یلقی ربه پس ایستادم متفکر میانه آنکه حمله کنم بدست بریده یعنی بی معاون یا صبر کنم
بر ابری سیاه بسیار تیره یعنی زمان خلافت ناحق ابوبکر که از کار پیر و هر بزرگ در آن بسبب تیرگی
ضلالت پیر میشود و در آن بر خورد و مشقت و آزار می کشد مومن تا وقتیکه ملاقات کند پروردگار خود را
فرایت ان الصبر علی هاتا احجی پس دیدم که صبر بر این مصیبت سزاوار تر است فصبرت وفی
العین قذی وفی الحلق شجی یعنی صبر کردم در حالیکه در چشم خاشاک بود و در حلق غصه گره
شده چون استخوان کنایه است از الم و تاسف بر ضایع شدن دین پیغمبر بسبب متصرف شدن ابوبکر
خلافت را حتی مضی الاول لسبیله فادلی بها الی فلان بعده تا آنکه درگذشت و راه
خود رفت غاصب پس رسانید خلافت را در تلافی آنکه در سابق ایام با وی بیعت کرده بود و در این مقام
آنحضرت شعری از اعشی مثل آورده و بعد از آن فرموده فیا عجبا بینا هو یستقیلها فی حیاته
اذ عقدها لآخر بعد وفاته پس عجب تر آنکه وقتی در زمان حیات خود از مردم درخواست میکرد
که مرا در گذارید که من بهتر از شما نیستم و علی در میان شماست و زمانی دیگر خلافت را معین کرد از برای
دیگری که بعد از وفاتش خلیفه او باشد و این سخن از ابوبکر متفق علیه است و در کتب معتبره اهل تسنن
مذکور است چنانکه اشاره شد بآن در باب مطاعن ابوبکر لشد ما تشطرا ضرعیها ضرع در اصل
عبارتست از دو پستان شتر خواه دو تای پیش و خواه آن دو تای دیگر و تشطر ضرع قسمت کردن
فایده و نفع حاصل از ضرع است و مراد در این مقام این است که بسیار محکم شد قسمت کردن این

دوکس فایده ونقع خلافت را فصیرها فی حوزة خشناء یغلظ کلمها ویخشن مسها ویکثر
العثار والاعتذار منها پس جای داد ابوبکر خلافت را در وادی ناهموار یعنی عمر که غلیظ بود جراحت
حاصل از سخنان درشت او و موذی بود رسیدن با او از رهگذر زشت خوئی و درشتی او و بسیار بود لغزیدن
در مسایل و عذر گفتن از انها فصاحبها کراکب الصعبة ان اشنق لها خرم وان اسلس لها
تقحم پس همراه او مثل سوار ناقه سرکشی است که اگر مهارش را باز میکشد شگافته میشود بینی اش و اگر
سست میکند بیسر درمی آورد سوار را فمنی الناس لعمر الله بخبط وشماس وتلون واعتراض
پس قسم به بقای خدا که مبتلا شدند مردم بسلوک در غیر راه راست و نفرت از طریق صواب و تغیرات
باطل فصبرت علی طول المدت وشدت المحنة حتی اذا مضی لسبیله جعلها فی جماعة
زعم انی احدهم فیا لله وللشوری متی اعترض الریب فی مع الاول منهم حتی صرت اقرن الی هذه
النظائر پس صبر کردم بر درازی مدت و بسیاری محنت تا انکه چون درگذشت گردانید خلافت را در جماعتی
وگمان کرد که من یکی از ان جماعتم پس از برای خدا که نظر کنید در شوری و به بینید که چگونه طاری شد
در منزلهٔ من شک و شبه با اول ایشان تا انکه گردیدم مقرون بامثال این گروه چون مجملی از قصه شوری
در مطاعن عمر مذکور شد لهذا درین مقام متعرض نگردید لکنی اسففت اذ اسفوا وطرت اذ طاروا فصغی
رجل منهم لضغنه ومال الاخر لصهره مع هن وهن لیکن من از برای اتمام حجت با ایشان
در فرو نشستن و بلند پروازی موافقت کردم پس منحرف شد از من مردی از ایشان بواسطه حسد و کینه با من داشت
یعنی سعد بن ابی وقاص و میل کرد دیگری از برای داماد و چیزی چند دیگر مثل عناد و حسد مراد عبدالرحمن
بن عوف است که ام کلثوم خواهر مادری عثمان زن او بود و حاصل انکه بسبب غرضهای قبیح و دنیوی و نزاعهای
نفسانی با من همراهی نکردند الی ان قام ثالث القوم نافجا حضنیه بین نثیله ومعتلفه یعنی تا انکه برخاست
سیوم قوم یعنی عثمان و بجلافت نشست حالکونیکه مثل شتر سیر خورده بلند کننده بود زیر بغل و تهیگاه خود را
که میان موضع سرگین و موضع علف اوست این مثلست از برای تکبر و افتخار وقام معه بنو
ابیه یخضمون مال الله خضم الابل نبتة الربیع و برخواستند پسران پدر او یعنی اقربای
او و میخوردند مال خدای را بهمه دهان مثل خوردن شتر گیاه بهاری را الی ان انتکث فتله واجهز علیه

عمله وکبت به بطنته تا آنکه تاب باز داد ریسمان تاب خورده او واجب ساخت بر او قتل او را عمل نا شایسته
او و بسر در آورد شکم خواری و اسراف در خوردن مال الله بعد از ذکر چند مسطر که اشاره کرده به بیعت
مردم با آنحضرت و برگشتن عائشه و طلحه و زبیر و معویه و خوارج فرموده کانهم لم یسمعوا الله سبحانه یقول تلك
الدار الاخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقين
گویا آنانکه غصب خلافت کردند و آنانیکه از من برگشتند نشنیده اند کلام خدای را که فرموده این سرای
آخرت را میگردانیم از برای آنکسانیکه اراده نمیکنند سرکشی و فساد را در روی زمین و عاقبت از برای
متقیان خوبست نه حال طالبان ریاست دنیا و مفسدان بلی والله لقد سمعوها ووعوها و
لكن حليت الدنيا في اعينهم وراقهم زبرجها یعنی بخدا قسم که شنیده اند آیه را و یاد گرفته اند
لیکن آراسته و زیبا آمد دنیا در چشمهای ایشان و خوش آمد ایشان را زینت دنیا **پس** پوشیده نیست
بر ارباب فطانت که از آنچه ازین خطبه و از خطب دیگر تحریر یافت متعین و محقق میشود بر اهل هدایت بطلان
خلافت خلفای ثلثه زیرا که بمقتضای آیات و احادیث و اخبار و حالات آنحضرت و اتفاق جمیع مسلمین
ذمه آنحضرت از کذب و بهتان مبراست و هر یک از مذکورات بتظلم و غصب خلفای ثلثه و اختصاص منزلت
خلافت و ولایت باهل بیت رسول خدا و عدم قابلیت غیر ایشان دلالت قطعی دارد و گنجایش احتمال دیگر ندارد
وابن ابی الحدید در شرحش بر نهج البلاغة چون همه جا اعتراف کرده که این خطب از حضرت
امیر المومنین است و دانسته که اعتبار از کتابهای جمیکه در زمان آنحضرت نوشته اند بطریق تواتر نقل
کرده اند و بالفعل در کتب و رسایل اکثر متقدمین ایشان موجود است لهذا در امثال این مواضع نهایت کوشش
در تکلفات و تعسفات بیجا آورده حاصل همه باین راجع میشود که مراد حضرت امیر اظهار باطل بودن خلافت
ایشان نبوده بلکه مرادش اظهار ترک اولی است یعنی غرض آنحضرت از این بود که بیان نماید که هر چند آنها
خلیفه و امام بحق بودند لیکن من اولی با ایشان بودم اگر مرا گذاشته بودند بهتر بود و هر ذی شعوری
میداند که از کلام آنحضرت آنچه تحریر یافت بغیر از عدم استحقاق دیگران و غصب منزلت امامت پیغمبر
آخر الزمان دیگر چیزی مفهوم نمی شود در واقع هرگاه خلافت ایشان موافق رضای خدا و رسول بوده
باشد دیگر چه احتمال دارد که امیر المومنین با آن مرتبه اخلاص و عبودیت و عصمت که همواره رضای او

محو رضای خدا و رسول بود و این همه شکایت و اظهار نارضامندی نماید و خلفای بحق را بظلم و ضلالت و جهالت نسبت دهد کدام بی بصیرت تجویز میکند که امر موافق رضای خدا و رسول بر حضرت مرتضی علی ناگوار باشد و در نظر او پسندیده نیاید این قسم امور نسبت بآنحضرت دادن بهتان عظیم و کفر صریحست و **در بعضی از خطب** فرموده حتی اذا قبض الله رسوله رجع قوم علی الاعقاب وغالتهم السبل یعنی چون قبض کرد خدا تعالی روح رسول خود را برگشتند جمعی بر پاشنهای خود یعنی بکفر که در اول داشتند بازگشت کردند و هلاک ساخت ایشان را راههای باطل واتکلوا علی الولائج ووصلوا غیر الرحم اعتماد کردند بهر امر ناصواب که در خاطر ایشان خطور کرد و پیوستند بغیر اقربای پیغمبر وهجروا السبب الذی امروا بمودته و دوری گزیدند از وسیلهٔ نجاتی که مامور شده بودند بمودت آن یعنی اهل بیت رسول چنانکه سابقا در آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی تحریر یافت ونقلوا البناء عن رص اساسه فبنوه فی غیر موضعه نقل کردند بنا را از اصل و بنیاد استوارش و بنا کردند آنرا در غیر موضعی که لائق آن بود یعنی خلافت را که حق اهل بیت است از برای نامستحق بیگانه ثابت کردند معادن کل خطیئة وابواب کل ضارب فی غمرة اینها معدن هر خطا و گناه اند و درهای آمد و شد هر گمراه فرو رفته در ضلالت و گمراهی اند قد ماروا فی الحیرة وذهلوا فی السکرة علی سنة من آل فرعون بتحقیق که رفتند در وادی حیرانی و سرگردانی و غافل شدند و فراموش کردند در مستی گمراهی و جهل از بدی عاقبت بر طریقهٔ آل فرعون که همواره در کفر و ظلم پیشه میبودند و هیچگونه اندیشهٔ روز بازخواست نمیکردند **ابن ابی الحدید** در تاویل این کلام صدق انجام چنین گفته که مراد ازین جماعت گروهی اند از دشمنان آنحضرت که بعد از خلفای ثلثه در صفین با آنحضرت محاربه کردند مثل عمرو بن عاص و مغیرة بن شعبه و مروان بن حکم و ولید بن عقبه و عبد الله بن زبیر و سعد بن عاص و امثال اینها و ازین تکلفات بکار برده و در آخر خود عذر میگوید که باعث تاویل بر خلاف کردن کلام امیر المؤمنین را بر خلاف متبادر آنست که مقتضی بزرگی و منصب عظیم و دین قویم آنحضرت چشم پوشیدن و درگذشتن است از آنچه سابقا بظهور آمده از پیشینیان لیکن مستور نیست بر هر که اندک وقوفی دارد از دستور محاوره و روش مکالمه که هرگاه آنحضرت فرماید که وقتیکه بامر الهی مشغول

مقبوض شد جمعی باز پس رفتند و گمراه شدند و حق را از مرکز بیرون بردند و اهل بیت را واگذاشتند دیگر
از خلفای ثلثه و انصار انها احتمال ندارد و بر شکایت از جمعی که بعد از انقضای مدت مدید در رحلت رسول خدا
گمراه شدند و بهوار و مغلوب و منکوب و گریزان بودند محض مکابره و عین خطا است فقط

توضیح دوم در ازالهٔ وهم

جمعی از جهال غیر متتبع از غایت اضطراب میگویند که ما قبول نداریم که خطبه شقشقیه
از حضرت امیر باشد شاید آنرا سید رضی گفته و بنام آنحضرت شهرت داده و بر اهل بصیرت مستور نیست
که این سخن باد و افترا است زیرا که این خطبه را بزرگان ایشان در کتب معتبره خود نقل کرده اند مثل
ابو علی جبائی و ابو القاسم بلخی و بلغا و فصحای صاحب تتبع و تبحر مخالفین اقرار کرده اند که این خطبه از
امیر المومنین است و اعتراف نموده اند که در نسخه چند دیده اند که مدتها پیش از تولد سید رضی نوشته بود

روایت کرده ابن ابی الحدید در شرحش از استادش شیخ مصدق واسطی که از علمای معتبر اهل سنت
است و چنین گفته که حکایت کرد از برای من شیخ ابو الحسن مصدق واسطی سنه ثلث و ستمائه و گفت در وقتیکه
خواندم این خطبه را بر ابی محمد عبد الله بن احمد معروف بابن خشاب تا و گفتم چه میگوئی درین خطبه آیا بر علی بسته
باشند او گفت نه بخدا قسم که من میدانم بیقین که این خطبه کلام آنحضرت است بنحوی که میدانم که تو مصدقی
مصدق گفت که من گفتم جمعی از مردم میگویند کلام رضی است پس ابن خشاب گفت رضی را و غیر رضی را این
قدرت کجاست توانند باین اسلوب سخن کرد بتحقیق که واقف شدیم بر رسایل رضی و شناختیم طرز و طریقه
او را نسبت ندارد آنها باینکلام اصلا بعد از ان ابن خشاب گفت و الله که من دیدم این خطبه را در چند
کتاب که تصنیف شده بود پیش از تولد رضی بدو صد سال و بخدا قسم که یافتم من این خطبه را بخطی چند
که میشناختم من ان خطها را که خط کدام یک از علما و اهل ادب و عربیت است که پیش از موجود بودن
احمد پدر رضی نوشته بودند بعد از ین ابن ابی الحدید گفته بتحقیق که من دیدم بسیاری از ین خطبه را در
تصانیف شیخ و بزرگ خود ابو القاسم بلخی و نیز یافتم بسیاری از ین خطبه را در کتاب ابی جعفر بن قبه
که یکی از متکلمین امامیه است و ان کتاب مشهور است بکتاب الانصاف و بود ابو جعفر از شاگردان ابو القاسم
بلخی که فوت شده پیش از تولد رضی تا اینجا بود مضمون کلام ابن ابی الحدید بر ارباب دانش مخفی نیست
تتبع و تبحر در علوم ابن خشاب و ابی القاسم بلخی و ابن ابی الحدید و مصدق واسطی که همه از پیشوایان

اہل خلاف و مقتدایان ایشان اند — روایت کرده سید جلیل نحریر سید رضی الدین ابن طاؤس در طرائف
باین مضمون که دیدم من این خطبه را که روایت شده بود از ابن عباس در کتابی از کتب معتمدین که
مسمی است بمعانی الاخبار و نوشته شده بود در سنهٔ احدی و ثلثین و ثلث مائة و شرح کرده بود این
خطبه را در کتاب مذکور حسن بن عبد الله عسکری صاحب کتاب مواعظ و زواجر که از جمله روسای معتمدین
است و محقق است که سید رضی در سنهٔ تسع و خمسین و ثلثمائة متولد شده چنانکه تصریح کرده بآن ابن
ابی الحدید در اول شرح نهج البلاغه پس کتاب مذکور بیست و هشت سال پیش از تولد سید رضی نوشته
شده باشد و **شیخ الموحدین ابن میثم** شارح نهج البلاغه نیز روایت کرده که من دیدم نسخهٔ
این خطبه را که بران بود خط ابن الفرات که وزیر مقتدر بالله بود و پیش از تولد سید رضی بزیاده از شصت
سال بعد ازین گفته که آنچه بر ظن من غالب است این است که آن نسخه پیش از تولد ابن الفرات نوشته
شده بود **و از کلام صاحب قاموس** نیز اعتراف به بودن این خطبه از امیر المومنین
ظاهر میشود زیرا که نسبت داده بآنحضرت بعد از تفسیر کردن شقشقیه را به چیزیکه در وقت مستی بیرون
می آورد از دهان و چنین گفته که خطبه شقشقیه علویه را برای این شقشقیه میگویند که ابن عباس درخواست
کرد و گفت کاش تمام میرسانیدی مقاله خود را آنحضرت فرمود یا ابن عباس **هیهات تلک شقشقة هدرت**
ثم قرت تا اینجا بود مضمون کلام صاحب قاموس و باعث ناتمام گذاشتن آنحضرت خطبه را چنانکه سید رضی
در نهج البلاغه روایت کرده آن بود که چون آنحضرت خطبه را بجایی رسانید که الحال در نهج البلاغه آخر خطبه
است شخصی برخواست از اهل بلدی و کتابتی بدست آنحضرت داد و آنحضرت لذا و گفته بخواندن
کتاب مشغول شد بعد از فراغ از خواندن کتابت ابن عباس التماس اتمام خطبه کرد آنحضرت در جواب
فرمود یا ابن عباس **تلک شقشقة** هدرت ثم قرت حاصل معنی این کلام این است که ای
ابن عباس رفت آنچه دیدی ان حالتی بود که مثل شقشقه شتر در خوشی وقت بحرکت آمده صوتی
غریب از ان ظاهر گشت و بعد از ان ساکن شد **شیخ ابن اثیر جزری** در نهایه نیز
اشاره به بودن این خطبه از آنحضرت کرده زیرا که در موضع بیان معنی لفظ شقشقه باین مضمون
گفته که از آنجمله است حدیث علی در خطبه که از وست تلک شقشقة هدرت ثم قرت

و نیز پاره از فقرات این خطبه را در مواضع متفرقه از آن کتاب ذکر کرده چنانکه در موضع بیان
معنی اشنق گفته و در حدیث علی علیه السلام است ان اشنق لها خرم و این فقره را آنحضرت
در خطبه مذکوره که در مذمت عمر گفته چنانکه گذشت و نیز در موضع بیان معنی سف گفته از آنجمله
حدیث علی لکنی سففت اذا سفوا و این فقره را آنحضرت در خطبه مذکوره در ذکر شوری فرموده
و همچنین در موضع بیان معنی نفج گفته و از آنجمله است حدیث علی نافجا حضنیه و در موضع بیان
معنی نثیل گفته و در حدیث علی بین نثیله و معتلفه و در موضع بیان معنی خضم گفته که در حدیث
علی و اقمت فقام معه بنو ابیه یخضمون مال الله خضم الابل نبتة الربیع و این فقرات
را آنحضرت در خطبه مذکوره در مذمت عثمان فرموده چنانکه گذشت و نیز در موضع بیان معنی زبرج
گفته و در حدیث علی است حلیت الدنیا فی اعینهم وراقهم زبرجها و این فقره را آنحضرت
در آخر این خطبه فرموده و بتتبع خبیر مستور نیست که فقرات مذکوره را خطبه دیگر که در کتب متداوله از
آنحضرت روایت کرده اند موجود نیست و سخن صاحب قاموس و صاحب نهایه که هر دو از موثقین اهل سنت
اند نزد خاص و عام محل اعتماد است چنانکه ظاهر است و قطع نظر ازین امور هر کس بخصوصیات حالات
وجود و مرتبه کمال فضل و تبحر و علو همت و شرافت نسب و غایت اطلاع بر فنون بلغا و فرط تتبع و احاطه
اطراف کلام فصحا و نهایت تقوی و ورع سید رضی علیه الرحمه فی الجمله اطلاعی داشته باشد چنانکه شهادت
داده بر کمالات مذکوره ابن ابی الحدید در شرحش و ابن خلکان در تاریخش یقین میداند که این قسم
امور ناصواب را بان نحریر جلیل القدر نسبت دادن محض خطاست چه گنجایش دارد که مثل این چنین
بزرگواری پرهیزگار خطبه خود را بامیر المؤمنین منسوب سازد یا اینکه بتتبع و تفحص و دریافت ذوق سلیم
نداشته باشد که کلام آنحضرت را از کلام دیگری تمیز کند و با کلام آنحضرت کلام دیگری را مخلوط ساخته
در کتاب جمع نماید و نیز در زمان سید رضی در خدمت خلفای بنی عباس جمیع فضلا و بلغا و ارباب کمال
چهار مذهب مجتمع بودند اگر این چنین خطبه از آنحضرت باسانید صحیحه مروی نشده بود البته سید رضی
را مخاطب می ساختند و برد و انکار نموده مواخذه می کردند چنانکه ظاهر است از شیوه علما در اظهار
اغلاط یکدیگر خصوص وقتیکه نزاع مذهبی نیز درمیان بوده باشد و علمای ایشان در کتب خود اعتراف کرده اند

که آنحضرت از صحابه بسیار متألم بود و از تقدم خلفا بسمت اظهار کراهت می نمود **ابن عبد ربه**
که از مشاهیر علمای ایشان است در کتاب عقد و ابو هلال عسکری که از اعاظم موثوق القول ایشان
است در کتاب اوایل در خطبه از خطب آنحضرت روایت کرده اند که در ان خطبه فرموده اما
انی لو اشاء ان اقول لقلت عفی الله عما سلف سبق الرجلان وقام الثالث کالغراب
همه بطنه ویله لو قص جناحاه و قطع راسه لکان خیرا له آگاه باشید که من اگر خواسته
باشم بگویم هر آینه میگویم در گذرد خدا از آنچه از پیشینیان بظهور آمد پیشی گرفتند آن دو مرد و برخاست
سیوم ایشان مثل غراب قصدش همین صرف شکم می شد وای بر او اگر چیده شده بود بالهای او و
بریده شده بود سر او بهتر بود برای او از ارتکاب خلافت بغیر حق **و در صحیح بخاری و
صحیح مسلم فی باب السلب للقاتل** روایت شده که عمر در مکالمه علی و عباس گفت فلما توفی
رسول الله قال ابوبکر انا ولی رسول الله فجئتما تطلب میراثک من ابن اخیک
ویطلب هذا میراث امراته من ابیها فقال ابوبکر قال رسول الله ما نورث ما ترکناه
فهو صدقة فرأیتماه کاذبا آثما غادرا خائنا بعد از ان گفت ثم توفی ابوبکر فقلت انا ولی
رسول الله و ولی ابوبکر فرأیتمانی کاذبا آثما غادرا خائنا حاصل آنکه چون مرد رسول خدا ابوبکر
گفت من ولی اویم پس آمدید شما در حالتی که میخواستی تو ای ابن عباس میراث خود را از پسر برادرت
و طلب کرد این کس یعنی علی میراث زنش را که از پدرش مانده بود پس ابوبکر گفت رسول خدا میراث نمی گذاریم
پس شما برده اید او را دروغگو و گناهکار و غدر کننده و خیانت کننده دانستید چون ابوبکر مرد من گفتم ولی
رسول و ولی ابوبکرم شما مرا دروغگو و گناهکار و غادر و خاین دانستید و هرگاه عمر در صحیحین از ایشان خبر
گواهی داده باشد یعنی که منکرین را راه جدل و مکابره مسدود خواهد بود و تحقق نسبت ابا اولی و ولی از
درین حدیث در واقع کدام مسلمان با هم رسول خدا و قرة العین او را باین خفت و خواری می برد که این
بی دین بوده است نعوذ بالله **[illegible]** از علمای حنابله ادای تکلمی مشهور است بنابر ارتباط بمطلب سخن
ایراد می نماید ابن ابی الحدید در شرحش روایت کرده که حکایت کرد از برای من یحیی بن سعید حنبلی معروف
بابن عالیه که از ساکنین بغداد و عدول موثق بود و گفت حاضر بودم نزد اسماعیل بن علی حنبلی فقیه

که دران زمان مقدم حنابله بغداد بود و نزد او از هر جا گفتگو کردیم که درین وقت شخصی از حنابله در درآمد
که نیز و بعضی از اهل کوفه دیدی داشت و رفته بود بکوفه که دین خود را بگیرد و از اتفاقات در روز غدیر که در
مشهد مقدس امیر المومنین علیه السلام بواسطه زیارت مجمع خاص و عام می شود در کوفه بوده است پس
شیخ مذکور با و شروع بسخن کرده می پرسید که دین تو بتو رسید و او جواب میداد تا آنکه در حین جواب
و سوال الشیخ گفت یا سید کاش میدیدی که در زیارت روز غدیر نزد قبر علی بن ابی طالب چه چیزها گفته
می شد از فحش و سخنان شنیع و سب صحابه با واز بلند بی ترس و بیم پس شیخ گفت المرد مرا که دیدی چه گناه
دارند بخدا قسم که هیچکس ایشان را دلیر نکرد برین امر و اند برای ایشان فتح این باب نکرد مگر صاحب ان قبر
الشخص گفت کیست صاحب ان قبر شیخ گفت علی بن ابی طالب است باز الشخص پرسید که این راه را علی باین
مردم نموده و او ایشان را اموخته پس چرا ما فلان و فلان را امامان خود دانیم و اگر محق نیست پس چرا ما
او را امام خود میدانیم ازین قرار که تو گفتی باید ما یا از علی بیزار شویم یا از دیگران ابن ابی الحدید گفته که این
غالیه گفت چون شیخ مذکور این سخن را ازان شخص شنید بشتاب برخاست و نعلین خود را پوشید
و گفت لعنت خدای باد بر اسمعیل اگر جواب این مسئله بداند و باندرون حرم رفت و ابن ابی الحدید گفته
که من دیده بودم شیخ اسمعیل مذکور را و حاضر شده بودم در مجلس او با وجود دانش شیرین مقال
نیز بود و متوفی شد در سنه عشر و ستمایه حقا که اگر سایر دانایان ایشان بقدر اسمعیل شیخ حنابله
انصاف میداشتند همه بیدالت این مسئله اعتراف میکردند و الله الموفق والمعین

اصل دوازدهم

در قلع مادهٔ شبههٔ مخالفین مشتمل بر چهار تلویح

تلویح اول

در ابطال دعوی اجماع و بیان چگونگی انعقاد ان چون دانایان اهل خلاف از راه اضطراب همواره پناه باجماع برده
انرا حصن حصین خود میدانند و هر دلیل که از نص خدا و رسول بر اثبات تقریر می شود اجماع را معارض
ان ساخته بزعم فاسد خود قدح در ان دلیل میکنند و میگویند این دلیل در برابر اجماع چه تواند کرد لهذا در
بیان معنی اجماع و کیفیت انعقاد ان سطری چند نگارش می یابد تا چهره حق از شوائب اوهام مصفا
باشد بدانکه اجماع موافق انچه جمیع محققین اهل خلاف در کتب معتبره خود بتصریح بیان کرده اند
عبارت است از اتفاق جمیع اهل حل و عقد یعنی تمام مجتهدین امت پیغمبر آخر الزمان در وقتی از اوقات

بر امری از امور و اختلاف کرده اند که آیا این اجماع ممکن است که متحقق شود یا ممکن نیست و بر تقدیر
ممکن الثبوت باشد اختلاف کرده اند که آیا علم تحقق آن بهم میتوانند رسید یا نمیتوان بنا بر آنکه ممتنع است
بحسب عادت علم باعتقاد جمیع علمای شرق و غرب که متفرق در اطراف و حدود بلاد ربع مسکون اند
بهم رسد و از ینجاست که از احمد حنبل روایت شده در شرح مختصر عضدی و غیره که هر که دعوی اجماع
کند کاذب است و بر تقدیر یکه علم باجماع بهم توانند رسید باز اختلاف کرده اند که آیا از راه خبر و روایت
علم تحقق اجماع بهم میتوان رسانید یا نمیتوان بنا بر آنکه خبر واحد اعتبار ندارد و خبر متواتر موقوف
است بر دانستن جمعی کثیر اتفاق جمیع علماء شرق و غرب را و بر تقدیریکه از خبر و نقل علم بهم توان
رسانید اختلاف کرده اند که آیا تواتر خبر شرط است یا نه و بعد از ین اختلافها اختلاف کرده اند که آیا
اجماع حجت است یا نه و بر تقدیریکه حجت باشد بنا بر آنکه روایات مختلفة اللفظ متقاربة المعنی بتواتر رسیده
که جمیع طوایف امت محمد از اهل ضلالت نخواهند بود اختلاف کرده اند که آیا باقی ماندن اهل اجماع از وقت
اتفاق تا انقضای مدت عمر بر آن قول شرط است یا نه احمد حنبل امام حنابلین و ابن فورک
که از مشاهیر علمای اشاعره اند برین رفته اند که تا انقراض مدت عمر شرط است و گفته اند که اگر یکی از
مجتهدین از قول خود برگردد آن اجماع اجماع نیست و همچنین اختلاف کرده اند که آیا جائز است اجماع از سندی
و دلیلی که باعث بر اجماع و دال بر حقیت آن باشد یا نه و بر تقدیریکه مستندی در کار باشد چنانکه محققان
ایشان بر آن رفته اند اختلاف کرده اند که آیا قیاس مستند اجماع می تواند شد یا نه و نیز اختلاف کرده اند
که آیا وجود مقلد در اجماع شرط است یا نه پس هر کس امامت ابوبکر را باجماع ثابت میداند باید که جمیع این
مراتب را بدلایل ثابت کند و خاطر از همه مطمئن ساخته جزم بهم رساند که این چنین اجماعی بر امامت ابو
بکر متحقق شده و بر هر عاقل منصف ظاهر است که اثبات این امور تعذر دارد و معهذا علمای ایشان خود
اعتراف کرده اند که این چنین اجماعی در حق ابوبکر بفعل نیامده ابن عبد البر شیخ موثق ایشان در کتاب
استیعاب در ترجمه ابی بکر چنین گفته که تخلف نمود از بیعت او سعد بن عباده و طایفه از خزرج و فرقه
از قریش و شیخ ابن حجر متقدم در کتاب اصابه در معرفت صحابه چنین گفته که سعد بن عباده
بیعت نه کرد یکی از ابی بکر و عمر نکرد و نتوانستند او را در بیعت خود در آوردن بواسطه کثرت اقوام

و عثمان نیز و بعد ازین گفته که عمر در زمان خلافت خود سعد را در مدینه دید و با وی گفت داخل شو در بیعت
ما یا ازین بلد بیرون رو و سعد در جوابش گفت حرام است بر من که بوده باشم در بلدیکه تو امیر آن باشی
بعد از آن سعد از مدینه بشام رفت و او را قبیله بسیاری بود در نواحی دمشق و در آنجا بسر می برد و در
هر هفته با طایفه از قبیله خود می بود و در دهی از دهها بدیه دیگر میرفت ناگاه او را از پشت باغی که در
سر راه او بود تیری زدند و بآن تیر کشته شد تا اینجا بود مضمون کلام شیخ ابن حجر **و بلاذری**
در تاریخش روایت کرده که عمر بن خطاب اشاره کرد بخالد بن ولید و محمد بن مسلمه انصاری تا سعد را
بکشند پس ایشان او را به تیر زدند و چون کشته شد بر زبانها انداختند که سعد را جنیان کشتند **و در**
روضة الصفا مسطور است که سعد بن عباده با ابوبکر بیعت نکرد و بشام رفت و کشته شد بعد از
مدتی بتحریک بعضی از بزرگان **و در صحیح بخاری و مسلم و جمع بین الصحیحین**
روایت شده از عایشه که علی ابن ابی طالب بعد از فوت حضرت فاطمه علیها السلام بمصالحه [با] ابوبکر
تن در داد **و نیز** در کتب مذکوره از مسند ابی بکر روایت شده که حضرت فاطمه علیها السلام بعد از
رسول خدا ص شش ماه زیست چنانکه سابقا تحریر یافت در شرح فدک **و در صحیح مسلم و جمع بین**
الصحیحین نیز روایت شده از زهری که گفت بیعت نکردند از بنی هاشم هیچیک تا شش ماه و نیز
سابق در مطاعن مشتر[ک] که مذکور شد بروایات علمای معتبره ایشان تخلف نمودن امیر المومنین با سایر
اهلبیت رسول و کافه بنی هاشم از بیعت ابوبکر و قصد کردن ابوبکر و عمر سوختن خانه حضرت فاطمه را
و صاحب روضة الاحباب در کتاب مذکور گفته که اصرار کردند بعضی از اهل سقیفه بنی
ساعده در تخلف از بیعت ابوبکر و گفتند بغیر از علی ع با دیگری بیعت نخواهیم کرد **و صاحب**
ملل و نحل نیز در نقل اختلاف مهاجر و انصار در روز سقیفه گفته که بیعت کردند غیر از طائفه
بنی هاشم و ابوسفیان از بنی امیه **و ابن ابی الحدید** در شرح نهج البلاغت چنین گفته
که عمر محکم ساخت بیعت ابی بکر را و آن روز شکست زبیر را و بر سینه مقداد افتاد و زیر پا کرد سعد
بن عباده را و گفت بکشید سعد بن عباده را و شکست بینی حباب بن منذر را و ترسانید بنی هاشم را که با
بخانه فاطمه ع برده بودند **و در جمع بین الصحیحین** روایت شده از مسند عمر بن خطا[ب]

در حکایتش از روز سقیفه باین مضمون که گفت دیدم دران روز بر سر سعد بن عباده پس گفت
کسی از انصار که کشتید شما سعد را و من گفتم خدا سعد را کشته است **و شارح مقاصد** در
کتاب مذکور در مبحث پنجم از امامت چنین گفته که در فرستادن ابوبکر و عمر ابو عبیده جراح را نزد علی
بن ابی طالب رسالهٔ لطیفست که ثقات آنرا باسناد صحیح روایت کرده اند و مشتملست بر کلام بسیار
از جانبین و غلظتی قلیل از عمر و مشتملست باینکه آمد علی و داخل شد در جماعت و در حینیکه برخاست
از مجلس گفت بارك الله فيما ساءني وسرّكم و حاصل کلام معنی منقول از حضرت امیر آنکه آفرین خدای
بر چیزی که آزرده ساخت مرا و مسرور ساخت شما را اینجا بود مضمون کلام شارح مقاصد **و ابن قتیبه**
شیخ معتمد الروایت ایشان در کتاب سیاست در باب امامت ابی بکر گفته که ابا و امتناع نمود علی ابن
ابیطالب از بیعت ابوبکر و بعد ازین گفته که روایت کرده اند که چون علی را تکلیف بیعت کردند آنحضرت
گفت انا احق بهذا الامر منكم لا ابايعكم وانتم اولى بالبيعة لي وتاخذون هذا الامر
منا اهل البيت غصبا حاصل آنکه من سزاوارترم بامر امامت از شما بیعت نخواهم کرد با شما و حال
آنکه شما سزاوارترید به بیعت کردن با من و بغصب حق ما را که اهل بیت رسول خدائیم از ما میگیرید آنگاه
عمر گفت اشدد له اليوم ليرد عليك غدا مضمونش آنکه سخت بگیر امروز از برای ابوبکر کار خلافت را
تا رد کند بتو فردا یعنی غرض تو همین است که بعد از مردن ابوبکر خلافت را بتو دهد **بعد ازین**
ابن قتیبه گفته که آنحضرت گفت والله يا عمر لا اقبل قولك ولا ابايعه یعنی بخدا قسم ای عمر
که قول ترا قبول نکنم و با ابوبکر بیعت نخواهم کرد بعد ازین روایت کرده که آنحضرت دران محفل
گفت يا معشر المهاجرين لا تخرجوا سلطان محمد فی العرب من داره الی بيوتكم یعنی
ای جماعت مهاجرین بیرون مبرید سلطنت و اولی بتصرف بودن حضرت رسول خدا را از خانه او بخانهای
خود و آنچه را از برای اجماع سند ساخته اند پیش نمازی ابوبکر است که بروایت موضوعه نقل کرده اند
که در اشتداد مرض رسول خدا ابوبکر را فرمود تا پیشنمازی مردم کرد و مخفی نیست که بر تقدیر تسلیم این روایت
باتفاق ایشان جایز است نماز در خلف هر بر و فاجر حتی آنکه در کتب عقاید خود این را مسئله ساخته اند و
نوشته اند که ويجوز الصلوة خلف كل بر وفاجر پس بنا برین پیشنمازی اصلا موجب صلاح ابوبکر نیست

تا بدیگر کمالات و فضایل چه رسد پس چگونه خلافت را که صاحب اختیار بودن در جمیع امور دین و دنیا
است به پیشنمازی قیاس می توان کرد تا آنکه جمیع علمای اهل سنت باخبار صحیحه روایت کرده اند که حضرت
رسول خدا صلعم امر کرد تا مردمان نماز گذارند و عایشه دختر ابی بکر از پیش خود مردم را خبر داد که پیغمبر فرمود
تا ابی بکر امامت کند و چون آنحضرت برین اطلاع یافت فی الحال دست بر دوش علی نهاده بیرون آمد و
ابوبکر را از محراب دور کرده خود نماز گذارد و موید این است آنچه بخاری در صحیح خود روایت کرده
باین مضمون که پس یافت رسول خدا صلعم در خود خفتی پس بیرون آمد و متوجه محراب شد پس ابوبکر بنماز آنحضرت
نماز میکرد و یقین حاصل است که هرگاه ابی بکر بنماز آنحضرت اقتدا کرده باشد دیگران نیز بطریق اولی اقتدا
کرده خواهند بود پس سند نیز ثابت نمیشود بر روایت هر دو فرقه بسیار تعجب است که پیشنمازی ابوبکر با وجود
امیر گردانیدن رسول خدا صلعم اسامه را بر او دلیل خلافت میتواند شد و خلیفه ساختن رسول خدا صلعم مرتضی علی را در مدینه و معزول
نشدن تا وقت رحلت دلیل امامت آنحضرت نمیشود و چون علمای ایشان دیده اند که اجماع بر بیعت ابی بکر
نشده لهذا در کتب خود مثل مواقف و مقاصد و غیرهما اعتراف کرده اند که در امامت اجماع شرط نیست
بلکه به بیعت یک کس و دو کس نیز منعقد میشود مثل منعقد شدن امامت ابی بکر به بیعت عمر و امامت عثمان
به بیعت عبدالرحمن بن عوف و چون ایشان جمیع ظلمه بنی امیه و بنی عباس را امام مفترض الطاعه میدانند لهذا
قاضی عضد بعد از ذکر منعقد شدن امامت ابوبکر به بیعت عمر گفته و بهمین طریق به بیعت یک کس و دو کس
اکتفا نموده اند از زمان خلفای ثلثه تا این زمان که مائیم اکنون انصاف باید داد که هرگاه این همه اختلاف
در اصل اجماع شده باشد و در بیعت ابوبکر بروایت علمای ایشان و جمیع فرق شیعه اجماع مذکور منعقد
نشده باشد و حال سند اجماع نیز معلوم شد پس چگونه کسی را بر بیعت ابی بکر جزم بتحقق اجماع بهم میرسد
و بر تقدیر اجماع ظاهری از کسی ثابت شود با وجود این همه تنازع و جدل و تهدیدات تا بمرتبه که قصد آتش
زدن خانه سلاله نبوت کنند و سعد بن عباده را با نهایت قرب منزلت او در خدمت رسول خدا صلعم در زیر
پا نرم کنند و مقداد را با جلالت قدر اهانت رسانند و شمشیر زبیر را که باعتقاد ایشان از عشره مبشره است
بشکنند دیگر چگونه کسی را ظن بهم میرسد که جمیع اهل حل و عقد آن عصر از حاضر و غایب و دور و نزدیک از روی
خواهش و طوع رغبت بی خوف و تقیه بیعت کرده اند حقا که اگر اضلال شیطانی و اصرار بر عادت جاهلیت

ساختند باوجود این همه آیات و احادیث دال بر امامت علی بن ابی طالبؑ و آنکه شکایت امیر معصومؑ
اظهار غصب خلافت و آن قبایح فضایح صادره از خلفای ثلثه هیچ عاقل اقتدا بایشان نمیکند دیده و دانسته
خود را مستحق عذاب الیم نمیسازد والمهدی من هداه الله **تنبیه** در کتب فریقین بتواتر رسیده که رسول خدا
فرموده که اهل بیت در ضلالت نیستند همیشه قرآن با ایشان است و ایشان با قرآن و علی با حق است و حق
با علی و تابع ایشان از اهل نجات است چنانکه در اصل ششم تحریر یافت اکنون میگوییم آیا علی ابن ابی طالب
در تخلف از بیعت ابوبکر و ابا نمودن بر حق بود یا بر باطل اگر بر حق بود ثابت میشود بطلان امامت ابوبکر
و اگر بر باطل بود لازم می آید تکذیب رسول خدا ص نعوذ بالله من تکذیب رسول رب العالمین

تلویح دوم

در رفع استبعاد از ضلالت اهل بیعت چون باتفاق اهل جمهور سرد و فرقه نصّی از رسول خدا ص بر امامت
ابی بکر واقع نشده و همه محققین اهل خلاف معترفند که به بیعت صحابه امامت ابی بکر ثابت میشود لهذا در مقام
استدلال بر امامت ابی بکر از راه عوام فریبی درآمده میگویند چه معنی دارد که اصحاب رسول خدا ص بعد
از آنحضرت در ضلالت افتند و چگونه حق را منظور ندارند و این شبهه بی اصل را از اعظم دلایل خود
میدانند و در رفع این استبعاد اولا حدیثی چند از رسول خدا ص که در کتب معتمد ایشان روایت شده
تحریر می یابد و بعد از آن بتوضیح مقام و چگونگی حال می پردازد تا بالکلیه شبهه از میان برخیزد و حق
در نظر ارباب هدایت و انصاف بی شائبه شک و وهم جلوه گر آید **حدیث** در جمع بین الصحیحین از
متفق علیه بخاری و مسلم روایت کرده از عبد الله بن عباس الا انه سیجاء برجال من امتی
فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول
کما قال العبد الصالح وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب
علیهم وانک علی کل شیء شهید ان تعذبهم فانهم عبادک قال فیقال لی فانهم لم یزالوا
مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم حاصل آنکه زود باشد که جمعی از امت مرا در اصحاب شمال که اهل
جهنم اند داخل کنند و من می گفته باشم ای پروردگار من ایشان صحابه من اند و در جواب گفته شود تو نمیدانی
که اینها چه احداث کرده اند بعد از تو پس من موافق گفته بنده صالح یعنی عیسی خواهم گفت تو شاهد حال
ایشانی چه در وقت بودن من با ایشان و چه در وقت نبودن من بعد از رحلت از دنیا اگر خدا

اینها را بدرستیکه ایشان بندگان تواند پس گفته شود در جواب من که این گروه از آنوقت که تو از اینها جدا شدی
همیشه واپس رونده بودند بر پاشنهای خود یعنی از دین و ملت تو برگشتند **دیگر** روایت کرده از متفق
علیه بخاری و مسلم از انس بن مالک که رسول خدا گفت لیردن علی الحوض رجال ممن صاحبنی حتی
اذا رأیتهم ورفعوا الی رؤسهم اختلجوا فلاقولن ای رب اصیحابی اصیحابی فلیقالن لی لا
تدری ما احدثوا بعدک نووی در شرح صحیح مسلم اختلجوا را بقطعوا تفسیر کرده گفته اصیحابی در روایت
مصغر واقع شده و در بعضی نسخ مکبر است و از نهایه نیز ظاهر میشود که مراد از اختلاج درینمقام اجتذاب و
اقتطاع است و حاصل معنی حدیث آنکه وارد خواهند شد بر من بر حوض کوثر جمعی از صحابه من تا آنکه چون ایشان
را ببینم ایشان متوجه من شوند و بریده شوند از نزد من یعنی ایشان را از نزدیک من دور سازند پس
من خواهم گفت ای پروردگار من صحابه منند و گفته خواهد شد در جواب من که تو نمیدانی که ایشان
بعد از تو چه احداث کرده اند **دیگر** روایت کرده از عبد الله بن مسعود که رسول خدا گفت انا فرطکم علی
الحوض ولیرفعن الی رجال منکم حتی اذا اهویت الیهم لانا ولهم اختلجوا دونی فاقول
ای رب اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک در لغت عرب فرط و فارط کسی را گویند
که پیشتر بر سر آب رود و اسباب آب بر داشتن مهیا کند و حاصل معنی حدیث آنکه من فارط شما ام بر سر حوض
و بسوی من جمعی از شما با سیرآب متوجه میشوند تا آنکه چون قصد کنم که ایشان را آب دهم جدا خواهند شد از نزد
من پس من خواهم گفت ای پروردگار من اصحاب من اند و گفته شود که تو نمیدانی که چه احداث نمودند
اینها بعد از تو **ونیز روایت** کرده بهمین مضمون از حذیفه بن الیمان در متفق علیه بخاری
و مسلم **و همچنین در جمع بین الصحیحین** روایت شده از رسول خدا که فرمود یرد علی الحوض رجال
من امتی فیحلؤن عنه فاقول یا رب اصحابی فیقول لا علم لک بما احدثوا بعدک انهم
ارتدوا علی ادبارهم القهقری حاصلش آنکه وارد میشوند بر حوض مردمی از امت من پس رانده و ممنوع
خواهند شد از آن آنگاه من خواهم گفت ای پروردگار من اینها اصحاب من اند پس خدا تعالی خواهد گفت
بدرستیکه ترا علم نیست بآنچه اینها احداث کرده اند بعد از تو بتحقیق که اینها مرتد شدند و از دین برگشتند
دیگر روایت کرده از صحیح مسلم از مسند عائشه از عبد الله بن عمرو بن عاص باین مضمون که رسول خدا با صحابه

گفت چون مفتوح شود بر دست شما خزانهای فارس و روم چگونه خواهید بود عبد الرحمن بن عوف در جواب گفت
خواهیم بود بطوریکه رسولخدا ص فرموده است پس رسولخدا ص گفت تتنافسون ثم تتحاسدون ثم تتدابرون
ثم تتباغضون حاصلش آنکه رغبت بدنیا خواهید کرد و حسد و عداوت خواهید ورزید با یکدیگر و از دین خواهید
برگشت **دیگر** روایت کرده در مسند عائشه از متفق علیه این مضمون که رسولخدا ص بعائشه گفت اگر قوم
ترا بشرک و جاهلیت عهدی تازه نمی بود من می ترسم که ایشان بدل انکار کنند هر آینه امر میکردم بخراب کردن آن
خانه کعبه و او را با زمین هموار میکردم و داخل میکردم در آن آنچه را از آن بیرون کرده اند و دو در برای آن
قرار میدادم یکی شرقی و یکی غربی پس میساختم او را موافق بنای ابراهیم **ابن مردویه** روایت
کرده از ابن عباس که گفت بیرون آمدیم من و نبی و علی پس دیدیم باغی آنگاه مرتضی علی گفت ای رسولخدا
چه نیکوست این باغ آنحضرت فرمود باغ تو در جنت بهتر است از این پس از آن گذشتیم و بحدیقه دیگر رسیدیم
پس گفت علی چه نیکوست ای رسولخدا این باغ آنحضرت گفت حدیقه تو در بهشت بهتر از این تا آنکه بهفت
حدیقه گذشتیم پس گفت رسولخدا ص یا علی حدائق تو در جنت نیکوتر است از این حدیقها و بعد از آن دست
بسر و روی و لحیه او مالید و بگریست تا آنکه بلند شد گریه آنحضرت پس علی گفت چه چیز میگریاند ترا ای رسول خدا
آنحضرت گفت ضغائن فی صدور قوم لا یبدونها لک حتی یفقدونی یعنی کینهائی که در سینههای
قومی است که بر تو ظاهر نمیسازند تا وقتیکه مرا در میان نبینند **اخطب خوارزم** در مناقب نیز بهمین
مضمون روایت کرده باسناد از علی بن ابیطالب **و ابن ابی الحدید** نیز بهمین مضمون روایت
کرده از انس بن مالک **و دیلمی اخطب** روایت کرده باسناد از عبد الرحمن بن ابی لیلی و او از پدرش
که رسولخدا مر علی را گفت اتق الضغائن التی لک فی صدور من لا یظهرها الا بعد موتی اولئک
یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون یعنی پرحذر باش از کینهای که نسبت بتو در سینه هائی کسانیست که ظاهر نمیکنند مگر
بعد از موت من ایشانند که لعنت میکند خدا تعالی بر ایشان و لعنت میکنند ایشانرا لعنت کنندگان پس آنحضرت
گریست پس گفتند یا حضرت از چیست گریه تو آنحضرت فرمود اخبرنی جبرئیل انهم یظلمونه و یمنعونه
حقه و یقاتلونه و یقتلون ولده و یظلمونهم بعده یعنی خبر داد مرا جبرئیل که بدرستیکه ایشان
ظلم بر علی خواهند کرد و منع خواهند نمود حق او را و مقاتله خواهند کرد با او و خواهند کشت فرزندان او را و ظلم

خواهند کرد بعد از و بر فرزندان او **و ابن مغازلی** در مناقب روایت کرده که رسول خدا بعلی بن ابیطالب
گفت ان الامة ستغدر بک بعدی یعنی بدرستیکه امت زود باشد که غدر خواهند کرد با تو بعد از من **و حمیدی**
در جمع بین الصحیحین روایت کرده از صحیح بخاری و مسند انس بن مالک از زهری که گفت دیدم
انس بن مالک را در حالتیکه میگریست پس گفتم چه چیز است که ترا می گریاند گفت نمی بینم از آنچه یافته بودم در زمان
رسول خدا الا این نماز واجب و این هم ضایع شد **و دیلمی** روایت کرده از صحیح بخاری از ابی درداکه گفت و الله
که نمی بینم از امر امت محمد چیزی مگر آنکه نماز میکنند **و اخطب خوارزم** روایت کرده باسناد از عبد الله
بن مسعود باین مضمون که گفت بودم با رسول خدا در حالتی که از مدینه بجانب صحرا متوجه گردید پس آنحضرت
آهی کشید گفتم یا رسول الله چیست ترا که آه میکشی آنحضرت گفت ای ابن مسعود دلم بمرگ گواهی میدهد گفتم
یا رسول الله خلیفه تعیین کن آنحضرت فرمود کرا خلیفه کنم گفتم ابوبکر پس ساکت شد بعد از آن آهی کشید باز
من پرسیدم آنحضرت باز همان جواب داد گفتم یا رسول الله شخصی را خلیفه گردان آنحضرت گفت کرا خلیفه
کنم گفتم عمر بن خطاب پس ساکت شد و بعد از آن آهی دیگر کشید و چون من از سبب آن پرسیدم آنحضرت همان
جواب داد گفتم کسی را خلیفه گردان گفت کرا خلیفه کنم گفتم علی ابن ابی طالب آنحضرت گفت آوه و لن
تفعلوا ذلک ابدا و الله لئن فعلتموه لیدخلنکم الجنة یعنی اگر اطاعت او نخواهید کرد و هرگز بلکه دیگری را
بخلافت خواهید برداشت بخدا قسم که اگر بخلافت او گردن می نهادید داخل میکرد شمارا در جنت پس از احادیث
مذکوره ثابت شد که مجرد صحابی بودن از برای نجات کافی نیست و رستگاری ایشان نیز مثل مردم دیگر
از راه ایمان و عمل صالح است و ایشان نیز مثل ابنای روزگار از حقد و حسد و عناد و حب جاه و خواهش
دنیا در امان نیستند و خبر لیلة العقبه که بعد از مراجعت رسول خدا از تبوک منافقین صحابه در عقبه که در
راه واقع بود قصد رسول خدا کردند و آنحضرت بالهام ربانی در یافته همه را باخبار حذیفه بن الیمان که مهار
ناقه در دست داشت نمود در کتب فریقین مشهور است و در صحیح مسلم روایت شده از حذیفه بن الیمان که
گفت اصحاب عقبه چهارده کس بودند و بیهقی این روایت حکم کرده بصحة خبر لیلة العقبه پس معلوم شد که
جمعی از ایشان در نفاق و شقاوت از همه خلایق افزون بوده اند و هر که فی الجمله اطلاعی بر اخبار سلف
دارد میداند که اکثر قریش با علی بن ابی طالب عداوت داشتند زیرا که خون آبا و اولاد و اقارب هر یک

ازیشان بضرب ذو الفقار آنحضرت ریخته شده بود و عصبیت عرب اظهر من الشمس است و بهذا بسیار بوده که
در میان قبائل بسبب کشته شدن سگی یا دزدیدن شتری یا اسبی فتنها و فسادهای عظیم بهم رسیده و عداوت و
دشمنی تا قرنها در میان ایشان بوده و نیز حب جاه و ریاست و خواهش لذات نفسانی و زخارف دنیوی
و تصرف شیاطین در قلوب و غلبه حقد و حسد در هر زمانی از ازمنه سابق و لاحق اکثر ابنای بشر را از راه بدر
می برد در واقع اگر حب دنیا و اغراض نفسانی نبود معویه و عایشه و طلحه و زبیر چرا با علی ابن ابی طالب که حضرت
و حال او بر همه ظاهر بود مقاتله و منازعه کنند و باعث این همه فساد و خونریزی شوند و چرا مردم با وجود علی
ابن ابی طالب باین چهار رکن فساد بگروند و بر روی اهل بیت رسول خدا و اشیاع ایشان تیغ کشند حالانکه
در کتب فریقین بتواتر رسیده که رسول خدا صلعم از برای عمار گفت تقتلک الفئة الباغیه یعنی بکشند باغیان عمار را
بکشند و نیز بزبیر گفت ستقاتل علیا و انت ظالم له یعنی زود باشد که با علی مقاتله کنی و تو ظالم باشی و بعلی ابن ابیطالب
گفت همچنانکه من بر سر تنزیل قرآن مقاتله کردم تو بر سر تاویل قرآن مقاتله خواهی کرد و نیز فرمود تو مقاتله
خواهی کرد با ناکثین و مارقین و قاسطین و نیز در کتب فریقین بطریق تواتر بعبارات مختلفه متقاربة المعنی روایت
شده که رسول خدا فرموده امت من بعد از من هفتاد و سه فرقه میشوند و همه ایشان اهل دوزخند الا یک فرقه
پس چه استبعاد دارد اگر جمعی را عداوت با علی و گروهی را حب ریاست و فرقه را جلب نفع و طایفه را اطاعت
روسا و زمره را تقلید برین دارد که با ابوبکر بیعت کنند و بعد از ان عوام الناس را بشبهه و فریب و قهر و غلبه
از راه برده کار خلافت ناحق را انتظام دهند همه ایشان اذعان دارند باینکه در حیات حضرت موسی
بمجرد غیبت چند روزه بنی اسرائیل با وجود هارون گوساله پرست شدند و قصد کشتن هارون کردند پس اگر
اکثر مردم بسبب اغراض مذکوره بعد از رحلت رسول خدا صلعم از علی بن ابیطالب که بمنزله هارون است برگردند
و با ابوبکر بیعت کنند چه مستبعد باشد و قطع نظر ازین امور هرگاه نص خدا و رسول بر امامت علی بن ابیطالب
موجود باشد چنانکه برخی از انها مذکور شد و آنحضرت بنص قرآنی معصوم است و باتفاق از کذب
مبراست خود خبر داده باشد بظلم اهل خلاف دیگر این نحو استبعادات نادر برابر است چنانکه مستور نیست بر
اهل انصاف و الله لا یهدی القوم الظالمین **تلویح سوم** در رفع استبعاد از عدم منازعت امیر
المومنین با ایشان و این را نیز باعتقاد فاسد خود دلیلی میدانند بر حقیت خلافت ابی بکر و چنین میگویند

اگر خلافت حق علی بن ابیطالب بود چرا جنگ با ایشان نکرد با آنکه اشجع تمام عرب بود و بنی هاشم تمام معاون او بودند
هیچ فکر نمیکنند که ازین قرار سخن بصورت ایشان بر رسول خدا نیز می آید که چون آنحضرت اشجع از همه بود
و علی بن ابیطالب و جمعی دیگر از اعوان داشت چرا در شب از قریش فرار نمود و در غار پنهان شد بعد از آن
بمدینه رفت و چرا در حدیبیه با وجود علی بن ابیطالب و کثرت اصحاب با مشرکان قریش صلح نمود و حج نکرده
بمدینه بازگشت و قرار داد که هر که از قریش پناه بآنحضرت آورد بایشان باز فرستد و در صلحنامه چرا امر نموده
مشرکان لفظ رسول الله را حک نمود و چرا در احد دندان مبارکش شهید شد و بر اهل خبرت ظاهر است که با وجود
بیعت جمیع صحابه بآنحضرت بسبب نفاق صحابه و اهل فساد چه فتنها بظهور آمد از معاویه که در هر فتنه از همه پیشتر
بود و متاصل نگردید تا آنکه بغیر شوده آن ملعون بر منابر سب اهلبیت رسول و بظلم یزید بی دین ذریه خیر
المرسلین شهید گشت و دودمان نبوت بتاراج رفت پس دیگر چه استبعاد دارد اگر علی بن ابی طالب
بسبب قلت اعوان و انصار و حفظ بقای دین و عدم شماتت کفار دست از مقاتله ایشان باز دارد
در کتب علمای اهلبیت روایت شده که چون بعلی بن ابیطالب رسید که مردم می گویند چه بود علی را که
با ابوبکر و عمر منازعت نکرد چنانچه با طلحه و زبیر و عایشه مقاتله نمود آنحضرت گفت مرا با شش پیغمبر مشابهت است
اول ایشان نوح است که خدا تعالی از او خبر داده که رب انی مغلوب فانتصر ای پروردگار من
بدرستیکه من مغلوب و زبون کفارم یاری ده مرا پس اگر شما بگویید نوح مغلوب نبوده تکذیب قران نموده اید
و اگر مغلوب بوده پس علی که وصی پیغمبر است اولی بعذر باشد دوم ابراهیم است که گفته و اعتزلکم
و ما تدعون من دون الله یعنی کناره میگیرم از شما و از آنچه میخوانید شما از غیر خدا پس اگر میگویید
او بی مکروه اعتزال نموده پس وصی اولی بعذر باشد سوم پسر خاله او لوط است که بقوم خود گفت
لو ان لی بکم قوة کاشکی مرا بدفع شما قوتی می بود پس اگر میگویید او را بایشان قوت بود تحقیق کافر شده اید
و تکذیب قران نموده اید و اگر میگویید او را قوت نبود پس وصی اولی بعذر است چهارم یوسف
است که گفت رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه ای پروردگار من حبس زندان دوست تر است نزد من
از آنچه مرا بآن دعوت میکنند پس اگر میگویید او را دعوت کرده بودند بغیر مکروهی که خدا بر آن غضب کند
بتحقیق که کافر شده اید و اگر میگویید دعوت کرده بودند بچیزی که خدا بر آن غضب کند و او اختیار زندان نمود پس

وصی اولی بعذر باشد **و پنجم** موسیٰ بن عمران است که گفت **ففررت منکم لما خفتکم** فرار کردم
من از شما چون ترسیدم از شما پس اگر میگویند موسیٰ فرار نمود از ایشان بی خوف بتحقیق کافر شده اید
و اگر میگویند فرار او از روی خوف بود پس وصی اولی بعذر باشد **و ششم** هارون است که گفت
یا ابن ام ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی یعنی ای پسر مادر من قوم مرا ضعیف و زبون
یافتند و نزدیک بود که مرا بکشند پس اگر میگویند قوم او را ضعیف ندانستند پس کافر شده اید و اگر میگویند ایشان
او را ضعیف دانستند وصی اولی بعذر باشد **و هفتم** محمد است صلعم که بغار فرار نمود پس اگر میگویند
بی خوف فرار نمود کافر شده اید و اگر گویند از خوف بود و چاره غیر از فرار نداشت پس وصی اولی بعذر
باشد پس برخاستند همه مردم و گفتند ای امیر المومنین حق با تست و قول قول تست پس تلبیس مخالفین
و باطل را در لباس حق جلوه دادن ایشان نزد اهل بصیرت محقق گشت **ان الباطل کان زهوقا تلویح پنجم**
در اشاره اجمالی بر بطلان احادیث موضوعه دالّه بر فضائل اهل خلاف بدانکه احادیثی که مخالفین در فضائل
خلفای ثلثه و اثبات طریقه خود روایت کرده اند اصلا محل اعتنا نیست و بر امامیه هیچ حجت نمیشود زیرا که همه را
تابعین بنی امیه و بنی عباس روایت کرده اند و منتهی می شود روایت شان بجمعی که اند دشمنان حضرت علی ابن
ابیطالب اند مثل عبد الله ابن عمر که با علی بن ابیطالب بیعت نکرد چنانکه ظاهر است از اخبار مرده و حرفه با یزید
و عبد الملک و مروان بیعت کرد **حمیدی** در جمع بین الصحیحین از متفق علیه بخاری و مسلم روایت کرده
از مسند عبد الله بن عمر مشتمل برین مضمون که چون اهل مدینه یزید را از امامت خلع کردند عبد الله ابن عمر
جمع کرد حشم و فرزندان خود را و ایشان را از شکستن بیعت یزید منع کرد و گفت ما بیعت کرده ایم با یزید
یعنی یزید بر بیعت خدا و رسول صلعم و با این چنین مردی غدر نباید کرد **و دیگر** روایت کرده از مسند عبد الله ابن
عمر از صحیح بخاری باین مضمون که عبد الله ابن عمر چیزی نوشت بعبد الملک مروان و با او بیعت کرد و نوشته
رسیده که عبد الله بن عمر نزد حجاج رفت و گفت بیار دست خود را تا بیعت کنم با امیر المومنین عبد الملک
که من از رسول خدا شنیدم که میگفت هر کس بمیرد و بر وی بیعت امامی نباشد بجاهلیت مرده است پس حجاج
با وجود کفر و نفاق بر وی خشم گرفت و گفت دیروز با علی ابن ابی طالب بیعت نکردی و امروز آمده تا با عبد الملک
ابن مروان بیعت کنی دست من بکار نیست اینک پای من بگیر و بیعت کن **و دیگر** عایشه رض دقیقه از فرار

عداوت و دشمنی فرو گذاشت نکرد تا آنکه لشکر کشید و با حضرت قتال نمود و پیوسته اظهار عداوت
میکرد **ابن ابی الحدید** روایت کرده در شرح نهج البلاغة از ابو مخنف در کتابش
با این مضمون که بطرق متعدده روایت شده که چون خبر قتل عثمان بعایشه رسید عثمان را نفرین کرد
و گفت بد کاری عثمان عثمان را بکشتن داد بدرستی که عثمان بکشته شدن سزاوارتر بود از همه کس و چون
شنید که مردم بیعت با علی بن ابی طالب کرده اند آزرده و متاسف گشت **و در بعضی** از روایات
ابو مخنف مندرج است که عایشه بعد از شنیدن خبر بیعت کردن مردم با علی گفت اگر زمین و آسمان بهم
می آمد بهتر بود نزد من از بیعت با علی ابن ابیطالب ع بعد از ان گفت عثمان بظلم کشته شد **دیگر** ابو هریره
که بواسطه زخارف دنیوی از علی بن ابی طالب رو گردان شده بمعاویه پیوست و با حضرت امیر قتال کرد
و کذبش بر ارباب خبرت معلوم است و مقتدایان ایشان بران گواهی داده اند **ابن ابی الحدید**
در شرح گفته بتحقیق که روایت شده از علی بن ابیطالب که گفت بدرستیکه اکذب ناس بر رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم ابو هریره است **دیگر** روایت کرده از سفیان ثوری که ارباب حدیث
اعتبار نمی کنند از اخبار ابو هریره مگر آنچه در باب بهشت و دوزخ است **دیگر** روایت کرده از ابو جعفر
اسکافی که او گفته قول ابو هریره مدخولست نزد مشایخ ما چه عمر او را دره زده بود و گفت بسیار حدیث
وضع کرده **حمیدی** در جمع بین الصحیحین از متفق علیه بخاری و مسلم از مسند ابو هریره روایت کرده
مشتمل بر آنکه عبد الله ابن عمر گفت بتحقیق که ابو هریره بسیار حدیث می بندد **دیگر** روایت کرده از متفق
علیه بخاری و مسلم از مسند عبد الله بن عمر که گفتند بعبد الله بن عمر که ابو هریره میگوید رسول خدا امر بقتل همه
امر کرده است بقتل کلب صید و کلب شبان امر کرده است بقتل کلب زرع عبد الله در جواب گفت البته
ابو هریره زرعی دارد **دیگر** انس بن مالک که از دشمنی کتمان شهادت روز غدیر کرد و بدعای آنحضرت
مبروص شد چنانکه گذشت در اصل دوم بروایت ابن ابی الحدید از واقدی وغیره **روایت**
کرده ابن ابی الحدید از ابو یوسف شاگرد ابو حنیفه و او از ابو حنیفه که گفت ابو هریره و انس بن مالک
از جمله آنکسانی اند که اعتماد نیست بروایت ایشان **دیگر** عمرو عاص که دین را بدنیا فروخت و باحسان
پسر هند معاویه از اسلام بی نصیب شد و قبایح اعمالش در جمیع کتب مذکور است **دیگر** مغیرة بن شعبه

که با حضرت امیر نهایت عداوت می ورزید **ابن ابی الحدید** روایت کرده از ابو جعفر
اسکافی که مغیره ابن شعبه علی را بر منبر کوفه ناسزا می گفت **دیگر** روایت کرده از ابو جعفر
اسکافی که معاویه جمعی از صحابه و تابعین را صلها می داد تا اخبار قبیحه در حق علی بن ابی طالب
روایت کنند و از جمله انها بود عمرو عاص مغیره بن شعبه و از تابعین عروه ابن زبیر **دیگر**
کعب الاحبار که ابو ذر غفاری رضی الله تعالی عنه در حضور عثمان بر سر او زد و گفت یا بن الیهودیه
از دولت بیرون نرفته است **ابن ابی الحدید** در شرح خود گفته روایت کرده اند جمعی از
اهل سیر که علی ابن ابیطالب میگفت بدرستیکه کعب الاحبار کذاب است و او منحرف بود از انحضرت
دیگر سعد بن ابی وقاص که از عداوت با انحضرت بیعت نکرد و هرگز در جهاد با اعدای دین پیرو
حضرت امیر نشد **دیگر** ابو موسی اشعری که بدشمنی نفی خلافت از انحضرت کرد بغرمود عمرو
بن عاص **دیگر** سعد ابن مسیب که از دشمنان انحضرت بود مطابق روایت ابن ابی الحدید و غیره
و بالجمله هر روایتی که ایشان در باب عقیده خود نقل می کنند البته سلسله روات از تابعان بنی
امیه و از دشمنان علی بن ابیطالب خالی نیست چنانکه ظاهر است به صاحب خبرت و بر جمیع ارباب
تتبع ظاهر است که معاویه و سایر خلفه بنی امیه با ال رسول چه پایه عداوت داشتند و همواره بر
منابر در جمع خاص و عام سب اهل بیت رسول خدا میکردند و محبین ایشان را قتل و غارت می نمودند
و هیچکس را یارای ان نبود که اظهار فضایل علی ابن ابیطالب کند و هر کس در مذمت انحضرت حدیثی
از پیش خود وضع میکرد صلها و اکرامها می یافت و بهمین جهت اظهار عداوت و تنقیص کردند و هم
نزد ان ظالمان معزز و مکرم و صاحب شوکت و حکومت میگشتند و گروهی که منسوب بولای انحضرت
بودند همیشه خایف و مظلوم بسر می بردند و اصلا اظهار دوستی و پیروی اهل بیت نمیکردند
ابن ابی الحدید روایت کرده از ابو جعفر اسکافی که گفت بصحت رسیده که بنی امیه منع میکردند
اظهار فضایل علی را و معاقب می ساختند کسی را که ذاکر و راوی فضایل انحضرت بود تا بحدیکه
هیچکس را جرات نبود که نام انکس را بر زبان راند **دیگر** روایت کرده از ابو جعفر که معاویه صد
هزار درهم بسمره ابن جندب داد تا آیه **ومن الناس من يعجبك قوله في الحيوة الدنيا**

را که متضمن مذمت است در شان علی روایت کند و آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء
مرضات الله را در شان ابن ملجم روایت کند و سمره بن جندب قبول نکرد پس دویست هزار درهم داد او
قبول نکرد بعد از آن چهارصد هزار درهم داد قبول کرد و روایت نمود موافق فرموده معاویه
روایت کرده در شرحش از علی بن محمد بن ابی سیف مداینی در کتاب احداث که معاویه نوشت بعمال
خود تا بکشند راویان فضایل علی و اهل بیتش را پس خطبا در هر جا بر منبر به آنحضرت ناسزا میگفتند و معایب
از برای آنحضرت و اهل بیتش روایت میکردند و چون در کوفه شیعه علی بسیار بود زیاد را بر ایشان گماشت
تا بکشت ایشان را در هر جا یافت بعقوبات عظیمه و نوشته دیگر بعمال خود فرستاد که محبان عثمان و راویان
فضایل او را اعزاز و اکرام کنید و نام او را و نام پدر و اقوامش را نزد من فرستید پس چون نزد او
فرستادند همه را صلات گرانمایه و املاک و اسباب بسیار داد پس هر که از عثمان فضیلتی روایت میکرد نام
او را ثبت میکرد و او را از مقربان میساخت بعد از آن نوشت بعمالش که بسیار شد فضایل عثمان اکنون
مردم را تکلیف کنید تا روایت کنند از ابوبکر و عمر و سایر اصحاب پس روایت کردند در مناقب ایشان احادیث
موضوعه بسیار که هیچ اصلی و حقیقتی نداشت و آنها را بر سر منابر میگفتند و معلمان را گفتند تا
در مکتبها باطفال بیاموزند و آنها را مثل قران تعلیم میکردند تا آنکه زنان و دختران و خدمتگاران
نیز آموختند و بعد از آن نوشت تا در جمیع بلاد تفحص کنند و هر کس به دوستی علی بن ابیطالب و اهل بیت او
متهم باشد خانه اش را خراب کنند این بود مجملی از مضمون روایت ابن ابی الحدید از کتاب مداینی
اکنون تامل باید کرد و از روی انصاف باید دید که هرگاه در سابق ایام حال برین منوال بود و جمیع
رواة معتبر ایشان تابع بنی امیه و دشمن اهل بیت رسول خدا باشند دیگر احادیث و اخبار ایشان
چه اعتبار خواهد داشت العاقل تکفیه الاشارة والله الموفق المعین

خاتمه

در بیان مجملی از معاد بدانکه معاد عبارتست از زنده گردانیدن خداوند تعالی خلایق را در روز قیامت از
برای مکافات و این معاد ضروری دین جمیع پیغمبران است و وجودش از راه متعدده قرآنی و احادیث
مشهوره نبوی و اجماع امت بثبوت پیوسته که اصلا شک و شبهه در آن راه ندارد و هیچ قابل تاویل نیست و انکار
موجب کفر و زندقه است پس بر هر مکلف واجب است که اعتقاد کند و بداند که آخرت ... در نهایت

آسمان و زمین راه خواهد یافت و آسمانها بامر الهی درهم نوردیده خواهد شد و کوهها از یکدیگر پاشیده خواهد
گشت آنگاه خدایتعالی بدنهای همه را چنانکه بود خواهد ساخت و اجزای پوسیده از یکدیگر پاشیده را باز
حیات خواهد بخشید و ارواح خلایق را با آن بدنها آمیزش خواهد داد چنانچه در دنیا داده بود و همه را محشور
خواهد گردانید زیرا که جمیع این امور ممکن است و آیات متکثره و احادیث متواتره از وقوعش خبر
داده بنحویکه اصلا قابل تاویل نیست **و نیز باید دانست** که خصوصیات قیامت از صراط
و میزان و سنجیدن نامهای اعمال و امثال اینها متحقق خواهد گشت و بعد از آن خدایتعالی بمقتضای
وعده و وعید خود عمل خواهد فرمود پس بهشتی را بهشت جاودان ارزانی خواهد داشت با حور و قصور
و غلمان و غیر اینها از آنچه بان انسان لذت می برد و دوزخی را بعذاب الیم دوزخ که مشتمل
است بر آتش و زمهریر و مار و عقرب و امثال اینها از مولمات و موذیات گرفتار خواهد گردانید و جمیع
این امور از آیات و احادیث ثابت و متحقق است و بهیچگونه قابل تاویل نیست **و دیگر باید دانست**
که چنانکه نفس ناطقه مصدر افعال و اعمال اختیاریه خود است و رنج و راحت باو عاید میشود و بدن
آلت نسبت بانها همچنین مورد ثواب و عقاب و لذت و الم در حقیقت اوست و بدن آلت از
برای وصول لذات و الم پس اگر در مثل بدن اول محشور گردد و بان بدن نعیم بهشت یا عقوبات دوزخ
در یابد ظلم نخواهد بود زیرا که به تبدل و تغیر خصوصیات بدن شخص متبدل نمیشود و لهذا شخص در جمیع
ایام حیات یک شخص است و حال آنکه بدن در جمیع اوقات متبدل میشود و همواره اجزایش بتحلیل رفته
بامر الهی تازه بتازه بدل ما یتحلل بان میرسد و ازینجاست که اگر شخصی دیگری را ناحق بکشد و بعد از مدتی
او را بقصاص رسانند در نظر جمیع عقلا ظلم نیست هر چند اجزای بدن آن شخص بسبب تمادی طول ایام
دیگر بکلی بتحلیل رفته باشد و انواع تبدلات بران طاری گشته **و دیگر باید دانست** که بمقتضای
آیات و احادیث خصوصیات بعد از موت از عذاب قبر و سوال منکر و نکیر و امثال اینها حق است
و نفوس در زمان بعد از موت و پیش از ظهور قیامت که آنرا برزخ گویند موجود اند و در خور احوال خود
لذت و الم بانها میرسد خواه بدن آن شخص در قبر باشد و خواه نباشد و خواه سوخته شود و خواه
طعمه جانوران گردد هر چند باوجود صحیح و درست بودن در قبور مشاهده کردن هیچکس مطلع بر اینها گردد